

آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

اسد ۱۳۷۶ - اگست ۱۹۹۷

شماره مسلسل ۴۶

ملا رفیع الله مؤذن، ما را از چنگ
و دندان نشان دادن های کوچگیت نمی توانی بترسانی!

صفحه ۴

چسناله های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح

صفحه ۵

آیا گلبدين مړ شوى دى؟

مخ ۱۶



نفرین و مرگ بر جهادی و طالبی، زنده باد آزادی و دموکراسی!

و امریکا حیثیت کاغذ تشناب را یافته‌اند، زیر بال گرفته است.

پوقانه دوستم که با اکت و تبختر فراوان خود را «رهبر موثر جهادی» تصور می‌کرد و تعدادی روشنفکر خاین هم برایش رجزخوانی کرده و نشریه‌های رنگارنگ بیرون می‌دادند، در یک چشم برهم زدن ترکید و ناگزیر در آغوش پدران ترکیش فرو رفت. در واقع استحکام و سرنوشت هیچکدام از سر جهادیهای جنایتکار بهتر از او نیست.

پیشروی های فوری و موقتی این باندهای وحشی بر مناطق تحت تسلط همدیگر تمامی دال بر آنست که چون اینان نه بر توده‌ها بلکه بمشابه غلامان حلقه بگوش بر امکانات وسیع مالی و نظامی مالکان خارجی خود تکیه دارند،

هیچگاهی نمی‌توانند از قدرت پایدار و نسبتاً درازمدت برخوردار گردند. با قطع کمک های پدران هست که عمر اینان نیز سر آمده و بوسیله خنجر قهر مردم تارومار شدنی اند.

تمام زد و بند های «بین‌الجهادی» و «بین‌الطالبی» حاکی از آنست که هیچکدام از پدران موفق نشده‌اند تا موالید کثیف شانرا به حدی

برسانند که بطور کامل بر دیگری تفوق یابند.

سگ جنگی های متداوم فعلی بازهم به عبث و بیهوده بودن تلاشهای سازمان ملل متحد صحنه می‌گذارد که کارش فقط در سطح فرستادن نماینده خاص و صدور اعلامیه و قطعنامه خلاصه می‌شود و راه حل قضیه کشور را در اتحاد بین این ستم‌پیشگان بنیادگرا می‌داند.

قدر مسلم اینست که دست به دست شدن کابل تعیین کننده نبوده و سگ جنگی کماکان ادامه خواهد یافت. ولو هم یکی از طرفها بطور کامل قدرت را بدست گیرد، مردم ما به هیچوجه زیر سلطه فاشیستهای درنده آرام نخواهند نشست. پس از خاموش شدن نزاع فامیلی بین بنیادگرایان، مرحله مبارزه‌ی پرخشم و کین مردم علیه این جانیان فرا خواهد رسید.

مردم ما یک اسارت را بر اسارت دیگر ترجیح نخواهند داد و

بقیه در صفحه (۹۲)

طالبان که چندی قبل سوار بر سرپنجه‌ی باداران خارجی شان تا مزار پیشروی نمودند و سرمست پنداشتند که دیگر حاکمین عام و تام کشور اند، اینک با شکست های پیهم از سوی برادران رهن جهادی شان دچار سرگیجه شده و حتی باداران را هم که دیروز «دولت» آنان را به رسمیت شناختند، دست و پاچه ساخته اند.

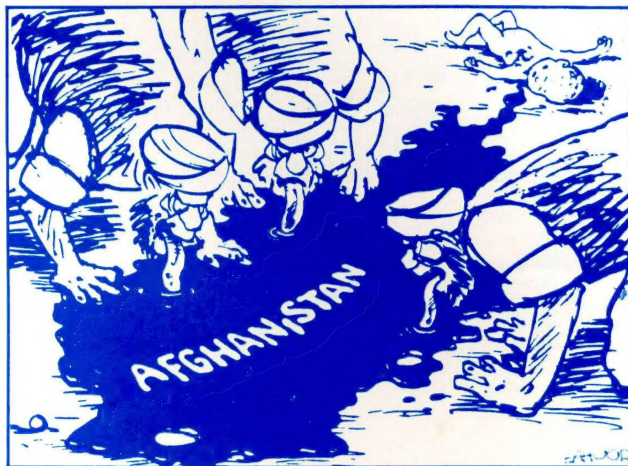
در مقابل، جهادیها که تا دیروز سوراخ می‌پالیدند به برکت وابستگی به ایران، ازبکستان و... و دریافت کمک‌های عظیم تا حوالی کابل پیش آمده و لبخند خوشی بر لبان ولینعمتان خود جاری ساختند. آنچه درین میان بخوبی قابل درک است تلاش پدران گروههاست که هرکدام می‌کوشد چاکرانش را ترغیب نماید تا با نمایش قدرت

موقعیت برتری را برای چانه زدن های بعدی کسب کند. ایران و پاکستان بر اساس تضاد حاد بین هم هرکدام تقلا دارد تا دار و دسته مزدوروش را برسر قدرت نگهداشته و کشور ما را شدیدتر از هر زمانی به صحنه سگ جنگی دست پرورده های شان که با فراغ خاطر و خیانت پیشگی به ساز شان می‌رقصند، مبدل سازد.

پاکستان که به کمک

امریکا به سرمایه‌گذاری روی طالبان و تجهیز و تسلیح آنان دلخوش بود و خواست با استفاده از نفرت عمیق مردم ما برضد جهادیان خاین، گروه قرون وسطایی و جهالت پیشه‌ی جدید را بر گرده مردم ما سوار سازد، تصور می‌کرد مردم ما که از جنایتکاران جهادی تا ابد بیزار اند، طالبان را «فرشته‌های نجات» می‌پندارند. ولی بوی دست‌نشاندهاگان تازه نفس با اعمال فاشیستی شان زودتر از آن بالا شد که پیشینی می‌گردید. چنانکه بارها گفته‌ایم یکی از خیانت‌های اصلی طالبان اینست که عده‌ای از مردم به حسرت ایام خونبار جهادی نشستند. پاکستان هم پی برد که طالبان دم‌پریده‌تر از مرحوم حزب گلبدین و سایر جلادان جهادی اند و نمی‌توان تا به آخر روی آنان حساب کرد.

ایران اگر تا دیروز بر سر مزدبگیران مذهبیست چون خلیلی و اکبری دست نوازش کشیده و زنجیر شانرا در اختیار داشت، به برکت انکشافات اخیر، گلبدین، ربانی و مسعود را هم که عجلاناً برای پاکستان



آزادی، دموکراسی،
عدالت اجتماعی

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان
شماره مسلسل ۴۶ - اسد ۱۳۷۶ - اگست ۱۹۹۷

ملا رفیع الله مؤذن، ما را از چنگ
و دندان نشان دادن های کوچکیتم نمی توانی بترسانی!
چسانه های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح
آیا کلبدین مری شوی دی؟



کارتون روی جلد قبل از تغییر اخیر چهره ها در رژیم ایران
تهیه شده بود.

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O. BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی برای رویه پاکستانی:

MRS A. ZAFAR
A/C NO. 12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

پست برقی (E-mail):
rawa@geocities.com
rawa@iname.com

صفحه ما به روی شبکه جهانی اینترنت:

http://www.geocities.com/wellesley/3340

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۶ - اسد ۱۳۷۶ - اگست ۱۹۹۷

درین شماره:

۲. نفرین و مرگ بر جهادی و طالبی، زنده باد آزادی و دموکراسی!.....
۴. ملا رفیع الله مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن های کوچکیتم نمی توانی بترسانی!.....
۵. چسانه های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح.....
۹. دغوایی په اتمی د «راوا» لاریون.....
۱۰. گزارشهایی از وحشت، شاعت و فضاحت بنیادگرایان.....
۱۵. و اینبار قوه پدران پاکستانی جنایت پیشگان بنیادگرای وطنی.....
۱۶. آیا کلبدین مری شوی دی؟.....
۱۸. معصومه عصمتی وردک، سخنگوی سگان روسها و شفاعتگر جنایتکاران بنیادگرا!.....
۱۹. و اکنون پدر نصیراله بابر افشاء می کند.....
۲۰. بازهم درباره روشنفکران تسلیم طلب و خاین.....
۲۲. اسلامی دلو سره د امریکا اریکی.....
۲۳. قذافی و اردوی زناش / نبرد پدر قذافی علیه شامپوها.....
۲۴. بنیادگرایان، نوکران زرخرید بیگانتان.....
۲۵. په افغانستان، ایران، لبنان او اسرائیلو کی د مخدره مواد تولید او تجارت.....
۲۵. له افغانستان او مخنی آسیاخه روسیې اولویدیځ ته د مخدره مواد قاچاق او د «مسکو ډله».....
۲۷. سیلی ای بروی فاطمه گیلانی از سوی CCA.....
۲۸. پیام زن و خوانندگان.....
۴۶. پشتون پاله هیڅ کله د خلکو مینه وړ نشی کیدای.....
۴۷. «سیا» از مزدورانش سیلی می خورد.....
۴۹. شرکت نماینده «راوا» در کنفرانس جنبش پیکار انقلابی و سیمینار انستیتیوت مطالعات زنان.....
۵۰. اسلوب جنایتکاری بنیادگرایان ددمنش در همه جایکسان است.....
۵۰. هغه دوزخ نشم هیرو لای.....
۵۲. واقعیت جورج ارول وطنی ما.....
۵۵. طالبان و قاچگری های شان.....
۵۶. اگر اجازه بدهیم، به نام خدا و مذهب تا ابد مورد تبعیض قانونی قرار خواهیم گرفت.....
۵۸. رنج خیلی بنخی او خندنی ورځ.....
۵۹. چند انتقاد بر «پیام زن».....
۹۲. پیشنهادی به غ. ملکزاده، فردی که به بل کلتن نامه نوشت.....
۹۳. داکتر جاوید از قتل عام در افغانستان تا سمنک پزی در لندن.....
۹۴. مهر به (داستان).....
۹۸. نامه سرگشاده «راوا» به نیروها و شخصیت های طرفدار دموکراسی.....

ملا رفیع مؤذن، ما را از چنگ و دندان نشان دادن های کوچکیست نمی توانی بترسانی!

شما طالبان پر عقده هم خیلی پیش از این، از زمانی که بهترین شیوه اظهار «غیرت» تان را در محروم ساختن مطلق و وحشیانه زنان ما از مکتب و دفتر و بازار و داکتر و حتی حمام دیدید و زنان بی پناه و نجیب ما را در ملاء عام شلاق کاری نمودید در واقع برای ما ضد انسانی ترین حکم مرگ را صادر کرده بودید و ما بنوبه خود از همان ابتداء با سوزشی تا سغز استخوان حس کردیم که در افغانستان ما جای محشر سیاه کرگسان جهادی را تفتیش عقاید مخوف، قرون وسطایی، بی لجام و ماورای ارتجاعی طالبان مملو از هزار و یک عقده حقارت و خود کم بینی خواهد گرفت و بناءً از همان ابتداء دچار کوچکترین توهم نشده، شما را از هر جهت برادران سکهی جانان جهادی خوانده و وظیفهی افشای کامل و مبارزه ای پیگیر علیه تان را در برابر خود نهادیم.

ما را نمی توانید بترسانید زیرا ما نه آن شاعر کنیزک خادی - جهادی شده ایم، نه آن «فرهیخته» ی گریخته و «شورشگر کوهستان سوخته»، نه آن «استاد» لچک «منور» شده که با دیدن «امیرالمؤمنین» با فرومایگی عریاتری به دفاع از شما می پردازد، و نه مثل آن دیگر روشنفکران و «فرهنگیان» تسلیم طلبی هستیم که بعد از خاتمه نوکری به پرچم و خلق خود را به جنایت پیشگان جهادی فروختند و اکنون هم با بیشرفتی خاصی برای خدمت به شما پوزک می زنند. ما به خون رهبر فرزانه و قهرمان خود مینا و خون سایر همزمان شهید خود سوگند خورده ایم که بیهراس از هر گونه محنت و شکنجه و مرگ، با تکیه بر مردم راه پر افتخاری را که آگاهانه برگزیده ایم استوار و بی تزلزل تا به آخر ادامه دهیم. شما آقای ملا رفیع الله مؤذن و «برادران»، ولو از این بیشتر زیردالر و توپ و تانک گور شوید هرگز قادر نخواهید بود چرخ به پیش روندهی تاریخ را بسوی شکستن کامل زنجیر ها متوقف سازید. همانطور که ستاره ای اقبال بنیادگرایان خاین جهادی در ظرف کمتر از چهار سال هر چند به بهای جاری ساختن دریاهایی از خون و اشک، افول کرد، ماشین دیکتاتوری فاشیستی مذهبی و ملی و زورگویی و تحقیر و تسوین شما - ولو آن را ریاکارانه تر و عوامفریبانه تر از پیش در هفت لای اسلام و شریعت بیچاند - نیز بزودی در اثر قیام سرتاسری ملت شکست خورده اما تسلیم نشده ی ما، خرد و متلاشی خواهد شد. ملت ما شما را شیرکام نخواهد گذاشت. پس آنی که باید از فردا بخود بلرزد شما نیستید نه ما، بجهت ترسانکهایت را در جیبیت بگذار ملا رفیع الله خان مؤذن! □

اخیراً مطلع شدیم که ملا رفیع الله مؤذن گویا به مقام دیگری منصوب شده و جایش را در دژخیمی دیگر اشغال کرده است. این جابجایی چهره در اصل قضیه تغییری نمی دهد زیرا خطاب ما به افراد نه بلکه به کل رژیم طالبان می باشد.

ملا رفیع الله مؤذن رئیس پلیس مذهبی طالبان پس از اشغال کابل، به نخستین سازمانی که دندانهای خود را نشان داد، «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بود که تکمله فکر و عمل ضد انسانی طالبان در مورد زنان بشمار می رفت. راستی پس از اعمال آنهم سببیت مقابل زنان افغانستان چگونه ممکن بود در برابر یگانه سازمان آشتی ناپذیر و پیشتاز ضد بنیادگرایی زنان سکوت کنند؟ این قبل از همه ثابت می سازد که صرفاً مبارزه ای پیگیر، قاطع و ضد سازشکاری اثر بخش بوده و دم دشمن را می تواند زیر پا کند و نه نصیحت و ندبه یا قسم و قرآن دادن یا چادر خود را زیر پای آن دژخیمان انداختن.

لیکن رفیع الله خان مؤذن که شرم ندارد، در جهنم افغانستان که قحطی و بی سرپناهی و بی دواپی و فقر بی سابقه و ناامنی بر توده های ماتمдар بیداد می کند، قیچی و سوت در دست، ریش و پروت اندازه می گیرد، مردم را به زور و در هر حالتی به مسجد می برد و زنان هزار بار متدین تر از خودش را به شلاق می بندد، در حمله اش به «راوا» هیچ چیز نوی نسبت به برادران جنایت پیشه ی جهادیش به زبان نیاورده که در خور جدی گرفتن و رد مفصل و تحلیلی باشد. فقط به او و دسته اش باید گفت: ملا رفیع الله خان، ما را از صدور احکام و نام «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» یعنی خاد مذهبیت ترسان. ما دوزخ تجاوزکاران روسی و سگان بومیش، تروریزم برادر و معلم خاین و منحرف تان گلیبدین و فاجعه آفرینی در کابل و سایر شهرها توسط برادران جانور صفت جهادی تان را که ظاهراً شما نیز براساس دعوای خانوادگی قصد ذبح تمامی «قیادیان» آنان را دارید، تجربه کرده ایم.

خیلی پیش از شما، برادران جهادی متجاوز به خواهر و مادر تان ما را محکوم به مرگ دانسته و در ابتداء نامه های «فتح»، «هفته نامه کابل»، «ميثاق خون»، «شهادت»، «اتحاد اسلامی»، «پیغام»، «پیام زن مسلمان»، «دریخ»، «انیس»، «دانشجویان مسلمان» و... هر چه در جنتی فحاشیهای رذیلاتی خود داشتند نثار ما کرده بودند.

چسناله‌های داکتر محمد اکرم عثمان برای صلح

«ملنگ» یا پلنگ؟

صورت‌آشتی جانان اسلامی، قلم و حنجره خستگی ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد.

شداری به «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ»

نوشته وی با عنوان «جنگ یا صلح؟ کدام یک؟» در نشریه «آفتاب» شماره ۱۷ به چاپ رسیده است و اینطور آغاز می‌شود:

هفده سال پیش چنین جنگی در خانه ما هم شروع شد و ملت مادر یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ، حضور و حقوق کاملش را در تاریخ ثابت کرد.

به این می‌گویند وقاحت و رندی به طاقت دو. داکتر عثمان فکر می‌کند این مطلبش را هم خواننده به عنوان یک داستان بی‌ارزش او نگریسته و دروغها و خیال پردازیهایش را به هیچ خواهد گرفت؟ نه. مردم طنابی به گردن داکتر صاحب انداخته، او را به بلندی‌ای کشانده از وی می‌پرسند: شما از کی به اینسو پی برده‌اید که جنگ علیه تجاوزکاران روسی و میهنروشان پرچمی و خلقی «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ» بوده است؟ آخر هنگامی که در آن جنگ خون صدها هزار فرزند این آب خاک توسط روسها و خائنان پرچمی و خلقی در جبهات یا در پلچرخی به زمین ریخته می‌شد، شما با هم رکابان در اتحادیه نویسندگان، اتحادیه ژورنالیستان، یا رادیو تلویزیون و سایر دستگاههای میهنروشان و یا در سرزمین «همسایه بزرگ شمالی» و اقمارش شاد و سر مست می‌نوشیدید و می‌خندیدید و بخاطر اثبات نمک حلالی برای روسها و پرچمی‌ها قلم زده و حنجره‌ی تان را می‌آزردید. اگر شما ذره‌ای حرمت این جنگ را می‌داشتید، خفت نوکری روسها و سگان شان و سفرها به کشور اشغالگر را به هیچ قیمتی به جان نمی‌خریدید. شما اگر در آن جنگ بلندگوی میهنروشان نمی‌بودید، داغ گلوله‌های آن جنگاوران عادل را در نیم تنه‌ی تان نمی‌داشتید.*

داکتر محمد اکرم عثمان برای اکثر روشنفکران افغانستان چهره‌ای از قدیم آشناست. در دوران استبداد سردار داوود، حنجره و قلمش را به رژیم پلیسی او سپرده بود و در دوران تجاوز روسها نه تنها از نظر کی‌جی‌بی و مزدوران پرچمی و خلقیش نیفتاد بلکه همانند بسیاری از نویسندگان و شاعران دیگر بجای پیوستن به مبارزه آزادیخواهانه، آرمیدن در بغل اشغالگران و سگان وطنیش را ترجیح داد.

ولی او هم نظیر داکتر ظاهر طین، اسحق نگارگر، رازق رویین، بیرنگ‌کهدامنی، رهنورد زریاب و... که ادعای «غیر حزبی» بودن می‌کردند، از آنانی نیست که پس از حمل کردن آنهمه زنجیرهای سنگین و ننگین خدمت به رژیم‌های مستبد و روسها و میهنروشان تکان خورده، و یا با آغاز محشر سیاه جنایتکاران بنیادگرا در کابل و سایر ولایات وجدانش اندکی لرزیده، به پوزش خواهی از مردم برخیزد یا لااقل سکوت اختیار نماید. او همانند اسداله حبیب، ظاهر طین، واصف‌باختری و غیره امروز طوری حرف می‌زند و قیافه می‌گیرد که گویی طی ۱۴ سال سلطه‌ی تجاوزکاران روسی و سگهای پرچمی و خلقی، مطلقاً به دور از و در نقطه مقابل آنان بسر برده و هیچ لکه‌ای از سخنگویی دکتاتوری داوود خان و مهره بودن در دستگاه اشغالگران و میهنروشان در آستینش وجود ندارد و مردم به او و امثالش باید بمثابه صرفاً «فرهنگیان»ی ملنگ صفت نگردد که در دار دنیا جز چرس و بنگ به چیزی میل نداشته و مخصوصاً از دنیای سیاست بیزار بوده‌اند!

«پيام زن» تا حال ماسک برخی از این ملنگ‌های چرکین اما دروغین را دریده و در این شماره می‌بینیم که داکتر اکرم عثمان در عهد سیطره‌ی کثیف‌ترین جنایتکاران تاریخ افغانستان چگونه مثل هر پرچمی یا نوکر پرچمی که از تخت و بخت پایین افتاده باشد، در سکوت واعظی و احمق و بی‌خبر از دنیا درآمده و بدون ذره‌ای افشاگری علیه دارودسته‌های خاین جهادی و طالبی، برای صلح دعا می‌کند تا اگر خدا بخواهد در

*بقرار معلوم داکتر اکرم عثمان چون در دوران آن «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ» طرف تجاوزکاران و دولت‌های دست‌نشانده را گرفته بود، هدف گلوله‌های

مقاومتگران قرار گرفت که نمر دولی جهت تداوی جراحات وارده به خرج «دولت خلقی» به هند فرستاده شد.

ولی هنوز فجر فردا و آزادی چنانکه باید ندیده بود که ما در جنگی بزرگتر شرکت کردیم - جنگ بخاطر هوای نفس مان و جنگ به پاس ارضای دیو درون مان! ما در این جنگ آنقدر کشتیم و کشته دادیم که با مرگ و میر عادی شاید در نیم قرن و یا از آن بیشتر ممکن می بود، طرفه این که ما در این جنگ بجان هم افتادیم و از قتل قوم و قریب، خواهر و برادر، همشهری و همسایه در به دیوار خویش نیز دریغ نداشتیم،

مردم ما و صدها هزار مهاجر که در کمپهای جهنمی در پاکستان و بخصوص ننگرهار و مزار زیر سایه تفنگ اخوان و گلم جمع، مرگ تدریجی را تجربه می کنند، بخاطر کدام «هوای نفس» و به «پاس ارضا»ی کدام «دیو درون» شان در کدام جنگ شرکت کرده اند؟

آیا آنان در کودتای ۷ ثور دست داشتند؟ آیا مردم از روسها خواستند به افغانستان بپاژند؟ آیا از تیره کی تان نجیب خاین را مردم انتخاب کردند؟ آیا فاجعه ۸ ثور را مردم جهت نابودی خود آفریدند؟

خیر آقای داکتر عثمان، این مهاجرین و ملیونها هموطن سوخته دیگر ما در داخل کشور، یاغی «هوای نفس» و «دیو درون» خود نه بلکه قربانی آن

«هوای نفس» و «دیو درون» فاشیستهای دینی اند که خصلت و عادت شان روی سیاه ترین جنایتکاران تاریخ را هم سفید کرده است. هیچ نویسنده شرافتمندی به خود اجازه نمی دهد مشتی تجاوزکار جهادی را با اکثریت مردم قربانی تجاوز و جنایت آنان خلط نماید.

شما و شرکای «فرهنگی» تان بدون شک دارای «هوای نفس» و «دیو درون» و جن و پری های زیاد دیگری بودید که موجب گردیدند شما را در نوکری به رژیم های داوود و اشغال و پوشالی وادارند. اما نباید همه را در آئینه خود دید و در لجنی که با افتخار در آن می زیستید پای ملتی را هم بکشاید که «در یکی از عادلانه ترین جنگهای تاریخ حقوق و حضور کاملش را در تاریخ ثابت کرد» و در همان حال «حضور کامل» شما و همکاران بمشابه روشنفکرانی تسلیم طلب و خاین در حاشیه آن تاریخ ثبت می شد.

دیو یاد شده هنوز باید در درون شما کارش را بکند مستها با تغییر اوضاع سمت فعالیتش را از هواداری پرچم و خلق به سوی دم جنباندن

البته بد نبود اگر داکتر اکرم عثمان و سلسله ای از پرچمی ها و خلقی ها و «فرهنگیان» خفیه و خجل آنان، پیش از آنکه اینچنین با چشم پازگی شیر غلت زده و ناگهان خود را ضد پرچم و خلق مادرزاد وانمود سازند، با صراحت و بدون زبانبازیها و حرامزادگیهای روشنفکرانه، گذشته پرخیانیت شان را به باد انتقاد و طرد گرفته و با پوزش از ملت تعهد می کردند که باقی عمر اسفبار و ناکام شان را در مبارزه علیه فاشیزم جهادی و طالبی و بخاطر آزادی و دموکراسی وقف خواهند کرد.

لیکن بدبختانه مشخصه او و شرکاء اینست که اولاً به دوری خدمتگزاری خالصانه خود به میهن و شان کوچکترین اشاره ای نمی کنند و

ثانیاً و زشت تر از آن امروز هم با جنایتکاران اخوانی به زبان پرتملق و معامله گرانه سخن می گویند. گویی اینان را مادر صرفاً برای سازش، خود فروختگی و اجیر شدن توسط هر رژیم خاین ضد مردمی به دنیا آورده است.

عامگویی و وحشت داکتر اکرم عثمان از محکوم کردن باندهای بنیادگرا به انزجار آورترین شکل تبارز می یابد. او جنگ جاری را جنگ قدرت بین

فاشیستهای اسلامی نه بلکه جنگی بین «ما» یعنی ملت گفته و طبعاً هر گونه توحش و رذالت و بی ناموسی مضمحل در آنرا ناشی از «پاس ارضای دیو درون مان» می داند. او مثل هر نویسنده ارتجاعی و مفلوک وطنی یا خارجی، باندهای سیاه اخوانی را با تمام بی شرافتیهای شان مرادف و مساوی ملت قلمداد می کند. او به اینطریق می کوشد سالهای اشغال و تبهکاریهای اربابان و رفقای پرچمی و خلقیش را نیز خواست و کار ملت ما در مجموع بنامد.

«دیو» در درون کیست؟

این دید ارتجاعی نسبت به ملت و برخورد کاسه لیسانه وی نسبت به جانوران اخوانی در سراسر نوشته فراوان خودنمایی می کند که به آوردن فقط چند نمونه اکتفا می کنیم:

ثوندون

امکان شرعی اخراج بندهای افغانستان

هیئت تحریر:

پوهاند جاوید، پوهاند زیار، دکتور اسدالله حبیب، محمد صدیق روهی، اعظم رهنورد زریاب، عبدالله نایبی، محمد صدیق کاوون توفانی، عبدالرحیم اوراز، خداینظر سرمچار ووا صف باختری.

کدامیک از افراد فوق آنقدر وجدان دارند که از دوران قلمزنی برای رژیم پوشالی خجالت بکشند؟

در برابر بنیادگرایان تغییر داده است!

لکه های خون در آستین داکتر اکرم عثمان ها

پس از همدیاف قرار دادن ملت و گرگانی که به جان ملت افتاده، «کاندید اکادیمین» به ذکر دو مثال از «بجان هم افتادن» «ما» می پردازد که چگونه جنایتکاری جهادی بجای قاتل برادرش، زنش را گیر آورده و او را نه با گلوله بلکه با راکت متلاشی می سازد، و چگونه دکانداری سر پسر جوانش را در انفجار راکتی از دست داد.

هرچند زبان او می خشکد بگوید که جنایتکار اولی از کدام حزب بود و یا آن راکت مرگبار از سوی کدام باند خاین پرتاب شده بود - یا شاید هر دو، کار ملت ما و به «پاس ارضای دیو درون» بوده باشد؟ - با اینهم باید از وی پرسید آیا از جنایات روسها و عمال پرچمی و خلقی و بخصوص شخص جاسوس و قاتل بزرگ داکتر نجیب و دستگاه مخوف خادش چیزی به یاد ندارد؟ آیا از کشتار دهها هزار بوسیله بم های کیمیای، پایین انداخته شدن از هلیکوپترها، زنده بگور شدن در پولیگونها و شکنجه و تیرباران کردنها در قتلگاه پلچرخ و یا از آن لیست ۱۳ هزار نفری اعدام شدگان هیچ نشنیده است؟

لکه های خون مردم و روشنفکران آزادیخواهی که مرگ را پذیرفتند اما در برابر روسها و سگهای آنان سر فرود نیاورند، از دامن شما آقای داکتر اکرم خان عثمان و اغلب آن نویسندگان، شاعران و هنرمندان فرومایه ای زده نشده که طی ۱۴ سال جنگ مقاومت، با عضویت در مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و قلمزنی در نشریات پوشالیان و زیارت روسیه واقمار از زندگی لذت می بردند.

شاید به همین دلیل است که شما و شرکاء وقتی زمینه یاد آن سالها پیش می آید خود را وقیحانه به کوچه حسن چپ می زنید و به منظور معامله گری، از میهنفروشان جهادی نیز نام نمی برید تا آنان نیز پشت شما نگشته و در همان امریکا یا اروپا با فیر راکتی منفجر تان نسازند! درست است که شما با هر کسی و منجمله تبهکاران بنیادگرا زد و بند می توانید اما هستند نیروهایی و از آن میان «پیام زن» که از پاره کردن ماسک های گوناگون دست نخواهند گرفت.

بربریت ملت خلاصی ندارد:

ما بر دروازه، تمام باغها، دره ها و گلگشتها و گندمزارها قفل گرانی زده ایم و پشت حصارها و دیوارهای بلند و بیمناک کمین کرده ایم، همین دو سال پیش همسایه

ما بی خبر درختهایش را تنها گذاشت و از ترس ناپدید شد، من از پشت شیشه شاهد مرگ تدریجی درختها بودم، ما با درختها هم جفا کرده ایم، اکنون درختهای هر باغ را چون صلیبهای سنگین، خارابین و تیغدار بدوش می کشیم و راهی تپه جلجتا هستیم.

آقای «کاندید اکادیمین» مزاح نکنید. مگر بهار و آن چیزهای شاعرانه دیگر را که در کابل ندیده بودید در مسکو و دیگر شهرهای شوروی و کشور های اقمار چطور؟ مگر عشق بهارو... در آنجاها و در رکاب دستگیر پنجشیری، عبدالله نایی، سخی کاوون و وطنفروشان ازین قبیل مژه نمی داد؟

ژوندون

مجله دو ماهه

ارگان نشراتی اتحادیه نویسنده گان ج.د.ا.

مدیر مسوول: واصف باختري
نشانی: اتحادیه نویسنده گان ج.د.ا.

به راستی که وقتی انسان از چاله ای چاکری اشغالگران و پوشالیان تا فرق به چاه مجامله گویی مقابل جلادان بنیادگرا فرو رود، نمی تواند جز این بیندیشد و بنویسد. در جواب اینهمه نمک پاشی های داکتر عثمان بر زخم های مردم چه می توان گفت غیر از آرزوی روزی که او و سایر نویسندگان و شاعرانی که از چنلی خوری پرچم و خلق به سوی آزمایش مردار بنیادگرایان پلید رخ نموده اند بخاطر قلمفرسایی های خشتی، دوهللو، سازشکارانه و بزدلانه در چنگ عدالت بیفتند.

ولی یادتان باشد «کاندید اکادیمین» که مردم «بر دروازه تمام باغها و...»، «قفل گران» زده و «با درختها جفا» نکرده اند. آنان درگیر مصیبت خانمانسوز و روانسوزی بنام بنیادگرایان اند که تسمه ی نوکری بیگانگان را به گردن دارند و روشنفکرانی اشرافی و بی ایمان چون شما از ترس آنان سکت می کنند و لاجرم در برابر آنان خوشآمد گویان پوزک می زنند.

سگ جنگی یا جنگ بین ملت؟

او ضمن یکی دانستن مردم با رهنان اسلامی و بیان بیگانه شدن سگها و گربه ها از انسانها، ندای صلح سر می دهد:
سگها و گربه های روستاهای ما از بس گوشت آدم

می‌پندارم نفس جنگ مهم نیست و جنگهای زیادی در تاریخ مشروع و عادلانه بوده‌اند. آنچه اهمیت دارد این است که ما با این جنگ به جنگ ارزشها رفته‌ایم.

اینجاست که هزار بار حق داریم تکرار کنیم که از کسانی که شیر پرچم و خلق را خورده، در «یکی از عادلانه‌ترین جنگهای تاریخ»، ایستادن در کنار دشمنان ملت را ترجیح داده و اکنون هم در برابر دژخیمان جهادی خط بینی می‌کشد، توقع هر گونه دم بریدگی و بی‌وجدانی می‌رود.

«کاندید اکادمین» در دو جمله اول، سگ جنگی بین داره‌های جنایت پیشه را «مشروع و عادلانه» می‌نامد که فقط این ایراد بر آن وارد است که «ارزشها» را مراعات نمی‌کند! اما باز هم این بنیادگرایان درنده‌خو نه بلکه «ما» هستیم که به جنگ «ارزشها» رفته‌ایم:

ما هیچگاه زن کش و کودک کش نبودیم. این کارها دون شأن ما بود. اما حالا هزاران شهید خردسال و معصوم و هزاران سپاه سرپا کباخته و خفته در خون داریم

اگر مراد داکتر صاحب از «ما»، خود و همزنجیران پرچمی و خلقی و خادیش می‌بود، و به این ترتیب به ماهیت تجاوزکار، زن‌کش، کودک‌کش و هزار و یک خاین صفتی دیگر خود و آنان اشاره می‌داشت، این نشانه‌ای از برخورد واقعیت‌پره به گذشته و روابطش بشمار می‌رفت. اما چنانکه گفتیم از نظر وی همانطوری که سگ جنگی و ددمنشی‌های «جهادی»ها منهای بی‌توجهی به برخی «ارزشها»، «مشروع و عادلانه» است و قضیه نه صرفاً قضیه باندگرای بنیادگرا بلکه امر «ما» است، نوکری روسها و میهنفروشان پرچمی و خلقی نیز عیب و عار نبوده بلکه نوکری «ما» محسوب می‌شد!

ادامه در شماره آینده

خورده‌اند دیگر به یاد ندارند که باری اهلی بودند و با آدمها می‌زیستند. از این روست که ما به آخرین مرز خصومت و خشونت رسیده‌ایم. آیا باز هم صلح نکنیم؟ شما چه می‌گویند؟

اگر نویسنده هنوز هم در مقام سخنگوی رژیم دست‌نشانده می‌بود یا بهر حال یکی از طرفهای جنگ را نمایندگی می‌کرد حق داشت خود و جنایتکاران بنیادگرا را به رسیدن به «آخرین مرز خصومت و خشونت» توجه داده و صلح طلبی نماید. اما حالا که چنین نیست باز هم باید آن طناب دور گردنش را محکم‌تر کشید و پرسید که ای «کاندید اکادمین» پوشالی، کی موجب شده که گوشت آدم خوراک حیوانات شود؟ کی به آخرین مرز سببیت و رذالت و بی‌شرافتی رسیده؟ مردم ما یا آدمکشان جهادی؟

و از آنجایی که مردم عذاب‌دیده‌ی ما را با سگ جنگی جاری هیچ سرو کاری نیست بناءً آرزوی صلح بین فاشیستهای جانور صفت و نه محو آنان از صحنه، جز آرزویی ابلهانه یا توطئه‌گرانه ما نیست که با تحقق آن مردم ما بطور متمرکزتر، یکدست و قانونی تحت سلاخی جسمی و روحی بنیادگرایان بد ذات قرار خواهند گرفت ولی در عینحال داکتر اکرم عثمان‌ها به مقام‌هایی خواهند رسید. او و شرکاء از داکتر روان فرهادی‌ها، مسعود خلیلی‌ها، محمود فارانی‌ها، غفورزی‌ها و جیفه‌خوارانی از این قماش تا آخر پس نخواهند ماند؟

گوی «کاندید اکادمین» قسم خورده که در مقاله‌اش «ثابت» سازد که جنگ فعلی، سگ جنگی بین بنیادگرایان نه بلکه جنگی است از آن ملت و در نتیجه هر چه سرزنش و ملامتی است بر سر ملت بار کند:



آیا اکرم عثمان، رهنورد زریاب و دیگر سلسله جنبانان مطبوعات و «اتحادیه نویسندگان» پوشالی اینچنین دلبری بسان ظاهر طنین در برابر «رفیق نجیب» را ننگ می‌پنداشتند؟

د غوایی په اتمی د «راوا» لاریون

د تظاهراتو په ترڅ کې د «راوا» څو غړو په درې، پښتو او اردو ژبو د افغانستان په روانو حالاتو او په افغانستان کې د ښځو حقوقو تر پښو لاندې کولو په اړه خپلې ویناوې وړاندې کړې چې دندارچیانو لخوا ورته ښه راغلاست وویل شو.

د تظاهراتو په پړاو کې اسلام آباد کې میشته افغانې ښځې هم د تظاهراتو په لیکو کې یو ځای شوی او د شعارونو په ورکولو سره یې خپل یووالی وښوده.

د تظاهراتو په لیکه کې د شعارونو په غیر چې د ښځو او ماشومانو لخوا نیول شوی وو د کابل او د افغانستان د تباهی او ویرانۍ عکسونه هم د وړو ماشومانو په لاسونو کې ښکاره کیدل چې د خبریالانو د پام وړ گرځیدلی وو.

د تظاهراتو په ترڅ کې د «راوا» د څو تنو غړو لخوا په پښتو، دري او اردو ژبو اعلامیې ولوستل شوی. د «راوا» د مکتب د ماشومانو لخوا د «راوا» خپرونې او اعلامیې په مختلفو ژبو د خلکو په مینځ کې وپیشل شوی. د تظاهراتو انعکاس په پاکستان کې خپرونو او ورځپاڼو کې دیر وو او په ضمن کې د فارسي، پښتو او اردو بی بی سی سره هم مرکې وشوې. لاریون دوه ساعته وروسته په بریالیتوب سره په کراچۍ کمپنۍ کې سرته ورسیده. □



سرکال بیا د ثور توره اتمه، زمونږ په هیواد باندې د بنسټپالو د منگلو ښځولوروځ د «افغانستان د ښځوانقلابي جمعیت» له خوا دیوه پرمین لاریون په ترڅ کې وغندل شوه. لاریون دسهار په یوولسو بجو داسلام آباد له پشاورمور څخه پیل شو چې د «راوا» د غړو او پلویانو سربیره د پاکستانی څو سازمانونو استازو او اسلام آباد کی میشته گڼ شمیر افغانی میرمنو او نجونو هم پکښی گډون کړی وو. دخبریالانو شمیرهم لکه د هر کال په شان پیر او د پام وړ وو.

د تظاهراتو د پیل نه یو ساعت مخکې د «راوا» څو تنه کارکوونکي له لوېسپیکر سره اسلام آباد کې د مختلفو افغانانو استوگنځیو په سیمو کې وگرځیدلی او په پښتو او فارسی ژبو یې هغوی ته بلنه ورکړه چې د پیوستون او یووالی څرگندولو په خاطر لاریون کې ونډه واخلي او دهغه ویرتون پر ضد چې جهادیانو او طالبانو په ټول هیواد او په تیره بیا په کابل کې جوړ کړی خپل غبرگون نړیوالوته وښیي تظاهرات د طالبی او جهادی ضد شعارونو ورکولو سره پیل شو. او ورپسې د گلبدین، خلیلی، ربانی، دوستم او ملا عمر جوړی څیری په دار وخیژول شوی. او یوځل بیا پردوی باندې د مرگ ویلو نغری او چتی شوی.



گزارش‌هایی از وحشت، شناعت و فضاحت بنیادگرایان

از ولایت فراه

— ق. ر. —

فراه زیر سایه‌ی فاشیزم

در حمل ۱۳۷۶ افراد «امربالمعروف ونهی عن المنکر» شروع به جمع‌آوری ویدیو و تلویزیون‌های مردم شهر فراه نمودند.

طالبان این وسایل را برای خویش جمع‌آوری نموده و به شکل عمده به اشخاصی که بطور قاچاق این وسایل را به ایران انتقال میدهند، به فروش می‌رسانند. ظاهراً طالبان در بدل اخذ تلویزیون و ویدیو، سندی به مردم می‌دهند به نام اینکه به ریاست «امربالمعروف» تحویل داده شده است. مردم به خرد کردن این وسایل خوش هستند تا تحویل دادن آنها به طالبان.

هراک طالبان گزارشی دریافت دارند که در فلان خانه تلویزیون و یا ویدیو وجود دارد و صاحب خانه متکرر شود که ندارد و یا واقعاً نداشته باشد، وی را تا سرحد مرگ لت و کوب می‌نمایند که از جمله دو نفر باشند شهر فراه به نام‌های میرویس پسر شکورخان و فضل‌احمد پسر مستری گل محمد را به اندازه‌ای می‌زنند که هر دو جهت تداوی به ایران انتقال داده می‌شوند.

لت و کوب زنان

در شهر و بازار فراه زنانی که چادری دلخواه طالبان را نداشته باشند مورد ضرب و شتم آنان قرار می‌گیرند. حتی زنانی که به شفاخانه جهت تداوی بیایند از گزند این وحشی‌ها درامان نیستند. آنان معاینه خانه داکتران را نیز زیر نظر دارند چنانچه در شانزدهم ثور ۷۶ مردی خانم خود

را جهت تداوی به معاینه خانه داکتر عبدالرحمن «نهضت» می‌آورد. حینیکه داکتر مصروف معاینه مریض می‌شود چند طالب داخل مطب شده و داکتر را می‌بینند که مصروف معاینه زن بوده و زن نیز چادری خویش را بالا کرده است. طالب بچه‌ها از مرد می‌پرسند که با این زن چی قرابت داری؟ وی می‌گوید که خانمش است. بعد از وی می‌پرسند که چرا خانمش چادری خود را نزد داکتر بالا کرده، آیا تو غیرت داری یا نی؟

سپس زن و شوهر را با چوب چنان لت و کوب می‌کنند که دکانداران و مردم اطراف از غالمغال آنان خبر شده به محل جمع می‌شوند، با آنهم طالبان وحشی از مردم شرم نکرده زن و مرد مظلوم را به حدی می‌زنند که از حال می‌روند.

«طسبیه‌ی کرام» هر روز در دروازه شفاخانه‌ها با چوب و کبیل مانندگران گرسنه در کمین اند. اگر زنی بدون چادری دلخواه آنان باشد صرفنظر از اینکه جوان است یا پیر مورد لت و کوب قرار می‌گیرد و اجازه ورود به شفاخانه را ندارد حتی اگر مریضی عاجل هم داشته باشند.

پوسترهایی رهنمایی طبی در دیوارهای شفاخانه نصب گردیده توسط این وحشی‌ها به نام اینکه عکس زن در آن‌هاست از بین برده می‌شوند.

و اکنون حاضری گرفتن در مساجد!

گرفتن حاضری در هنگام نماز در مساجد معمول گردیده است. هر شخص مکلف است پنج وقت نماز را در مسجدی که نزدیک خانه‌اش می‌باشد اداء نماید. این امر تمام مردم بخصوص دکانداران را دچار مشکل نموده است چون اکثراً دکانهای شان دور از منازل بوده بعد از نماز پیشین دوباره رفتن و باز کردن دکان تا وقت نماز عصر و دوباره بستن دکان بخاطر ادای نماز عصر بسیار وقت‌گیر و مشکل تمام می‌شود بناءً

نماید. والی در جواب می‌گوید: «خدا مردم فراه و نیمروز را خیرات مردم قندهار و هلمند نماید که با دشمنان طالبان می‌جنگند. لذا مستحق هرنوع امتیاز می‌باشند باید آنان زنده بمانند. از همان راهی که آمده اید دوباره بروید.»

سیلی تازه مهاجرت‌ها به ایران

موج مهاجرت مردم فراه به طرف ایران شروع گردیده و در ظرف یک ماه چند صد خانواده به ایران مهاجرت می‌کنند. اکثر نقاط شهر و دهات از سکنه خالی گردیده است.

رژیم فاشیستی ایران نیز در مرز مهاجران را مورد آزار و اذیت قرار داده پول مردم را گرفته و خود آنان را به «تل سیاه» منتقل می‌سازد و بعد از شکنجه و آزار از آنجا به رباط رد مرز می‌نماید.

چنانچه بتاريخ ۱۲ ثور ۱۳۷۶ یک کشتی از مسافران که در جال عبور از مرز بود توسط قایق گشت پاسگاه مسجدک مورد حمله قرار می‌گیرد که یک نفر از «پشت رود» فراه در اثر اصابت مرمی کلاشکوف هلاک و چند نفر دیگر زخمی می‌گردند و متباقی مردم را در پاسگاه زندانی کرده و مورد لت و کوب قرار می‌دهند که بعد از سه روز شکنجه و تحقیر به «تل سیاه» انتقال داده می‌شوند.

شکاف بین طالبان فراهی و قندهاری

به تاریخ ۸ ثور ۷۶ یکی از افراد امریالمعروف در چهار راهی مخبریات فراه می‌خواست ریش ملا قاسم، طالب وابسته به رئیس عبدالواحد بفرانی را کوتاه نماید که با ممانعت ملا قاسم مواجه می‌شود. بعداً ملا قاسم به کفیل ولایت ملا قلندر شکایت کرده از وی کمک می‌خواهد. ملا قلندر افراد مسلح را در اختیارش گذاشته و وی با دلگرمی از پشتیبانی قلندر و افراد مسلحش، طالب ریاست امریالمعروف را احضار و به درخت بسته و شدیداً لت و کوب کرده و اخطار می‌دهد که دیگر باعث آبرو ریزی طالبان بفران نشود. مخالفت‌های پیرادران طالب وابسته به رئیس بفران و طالبان فراهی و قندهاری روزتاروز حاد می‌گردد.

مردم تا ساعت یک بعد از ظهر مصروف کار و بار می‌باشند و بعد از آن تمام بازار مسدود می‌گردد.

طالبان از تمام مساجد لست دارند و هر چند روز یک مرتبه به صورت ناگهانی آمده و نمازگزاران را چک می‌نمایند.

در یکی از مساجد ولایت فراه بنام «مسجد حاجی رستم» صبح وقت یک گروه از اوباشان طالبی آمده و دو طرف دروازه مسجد را می‌گیرند. یک تعداد که ناوقت تر می‌آیند، آنان را داخل مسجد نمی‌گذارند. از آنجمله معلم نثار احمد فرزند جمعه خان دکاندار را ایستاده کرده و می‌پرسند که نماز عصر را کجا خوانده است. از اینکه وی دکاندار می‌باشد جواب می‌دهد که در مسجد جامع شهر، طالبان می‌گویند که تو دروغ می‌گویی. وی در جواب می‌گوید که فلان دکاندار در وقت نماز پهلوی من ایستاده بود. طالبان قبول ننموده و وی را چپه کرده و به سرحدی می‌زنند که تا دوساعت بیهوش بود.

طالبان در اوقات نماز دروازه های خانه‌های مردم را می‌زنند، هرگاه مردی از خانه بیرون شود بدون پسران وی را شلاق کاری می‌نمایند. اگر در مسجدی مقتدی غیر حاضر باشد، ملا امام مسجد را نیز مورد دشنام قرار می‌دهند.

اعدام آلات موسیقی!

داشتن آلات موسیقی در قاموس طلبه‌ها بمثابه خیانت به اسلام تلقی می‌گردد. چنانچه ملا جلال ولسوال پشت‌رود چندین آله موسیقی از قبیل رباب، طبله و بتجو را در میل دشکه که بالای بام ولسوالی قرار دارد به دار آویخته است.

طالبان قندهاری طالبان تر اند!

در اواخر ماه ثور نرخ مواد ارتزاقی بخصوص گندم در ولایت فراه روز به روز بلند شده قیمت ۵ کیلو آن به چهل هزار افغانی می‌رسد زیرا گندم مستقیم از مندوی فراه به قندهار و هلمند انتقال داده می‌شود. ریش سفیدان و متنفذین فراه جهت حل این مطلب نزد ملا سید محمد والی فراه رفتند و از او خواستند تا از انتقال گندم به قندهار و هلمند جلوگیری

**ز مونږ خلک د طالبی او جهادی بنسټپالانو د ټولو ظلمونو،
خیانتونو او بی‌ناموسیو پای یواځی د سیاسي ډگر څخه
دهغوی له مینځه وړولو کی وینی!**

یا سلاح یا پول

طالبان بنام داشتن سلاح مردم را دستگیر و به زور شکنجه و لت و کوب از آنان اعتراف می‌گیرند. هرگاه سلاح داشته باشند آنرا را می‌گیرند و در صورتیکه نداشته باشند پول یک میل کلاشنکوف و یا یک قبضه تفنگچه را اخذ میدارند.

افرادی که اعتراف به داشتن سلاح نکرده اند به حدی لت و کوب شده اند که یا معیوب گردیده اند و یا چندین ماه در بستر افتاده و چندین نفر هم جهت تداوی به ایران و پاکستان رفته اند.

برخی اشخاصی که بنام داشتن سلاح مورد ضرب و جرح طالبان قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از:

عبدالحق از قریه «ناحق» به جرم اینکه تفنگچه دارد توسط ملاجلال ولسوال پشت رود چنان لت و کوب می‌شود که بعد از پنج شبانه روز اهالی قریه وی را توسط چپرکت به خانه‌اش انتقال می‌دهند. تا نوشتن این گزارش که حدود ۱۵ روز از آن واقعه می‌گذرد هنوز توان راه رفتن و صحبت کردن را ندارد.

ضابط قیوم از مرکز ولایت فراه به جرم داشتن ۶ میل سلاح مدت سه شبانه روز توسط طالبان لت و کوب می‌شود. هر مرتبه چند چوپ می‌شکند تا اینکه تمام پوست پشتش از بین می‌رود. شخصی مذکور جهت تداوی به ایران رفته که تا اکنون سلامتش را باز نیافته است.

آفاگل فرزند محمدخان از ولسوالی خاک سفید ولایت فراه به جرم داشتن چند میل سلاح به چنگ طالبان می‌افتد. او را مدت یک هفته زیر چوب می‌اندازند اما وی اعتراف به داشتن سلاح نمی‌نماید. بعد از یک هفته آفاگل را توسط چپرکت به خانه انتقال می‌دهند و اکنون جهت تداوی به ایران رفته است.

امرالدين خان، آمر باختر ولایت را به جرم داشتن سلاح دستگیر و چنان می‌زند که از گپ زدن و راه رفتن مانده و اکنون جهت تداوی به ایران رفته است.

غفور ۶۵ ساله فرزند ملک طاهر از قریه دارآباد را به نام اینکه سلاح دارد دستگیر کرده مورد سختترین شکنجه قرار می‌دهند که در این جریان یک چشم خود را از دست داده و برای چندین روز به کمک افراد فامیل تا تشناب می‌رفت. او هم مجبور شد جهت تداوی به ایران برود.

جمال استاد که از قومندانان سابقه بوده به جرم داشتن سلاح دستگیر می‌شود و یک هفته وی را لت و کوب

لواطت خانه طالبان

لیسه میرمن نازو (لیسه دختران) را مدرسه مولوی بدرالدین شهید نام گذاری کرده‌اند که در آن تعدادی از بچه‌های کم سن و سال زندگی می‌کنند و در حقیقت به قول اکثریت مردم لواطت خانه طالبان می‌باشد.

بچه‌هایی را که خوش چهره اند بطور اجباری از مکاتب به مدرسه شامل می‌نمایند. قبلاً این مدرسه در لیسه زراعت سابقه جایجا گردیده بود که اطراف آن دیوار نداشت و بچه‌ها بصورت دستجمعی از آن فرار می‌نمودند. به همین لحاظ مدرسه مذکور را به مکتب میرمن نازو که اطراف آن توسط دیوارهای دومتیره احاطه شده انتقال دادند و بوسیله افراد مسلح حفاظت می‌شود. قرار گفته‌های همسایه‌ها از طرف شب درین مدرسه چنان داد و فریاد بچه‌ها بلند می‌شود که هر شنونده را متأثر می‌سازد. با وصف تمام قیودات جدیدی که وضع نموده‌اند باز هم در اولین فرصت بچه‌ها فرار می‌نمایند. این کار به حدی رسیده که آمریت امنیت در بلندگو بین شهر اعلان نمود که باید اولیا بچه‌های خویش را دوباره به مدرسه حاضر نمایند و در غیر آن به سخت‌ترین مجازات محکوم خواهند شد.

اما والدین هرروزه به اداره مدرسه عریضه می‌دهند تا پسران خویش را از مدرسه خارج نمایند.

موج فرار این شاگردان بطرف ایران شروع گردیده تا دوباره از طرف این فاسدان گرفتار نشوند. بعضی شاگردانی که قدرت رفتن به ایران را ندارند در خانه‌های خود مخفی شده‌اند.

طلاق زن را گرفته و بخودش نکاح کند. جان فشانی شرعی بخرج داده مسئله را به شفاخانه راجع می سازد. داکتر حیات اله که در زمان خلقی هارنیس صحت عامه بود و بی بی خرد قابله بعنوان هیئت جهت معاینه دختر و بجه تعیین می شوند. داکتر مذکور که یک شخص فاسد است از فامیل دختر پول گرفته و ملاشهرزاده رئیس فعلی صحت عامه که کورس های شش ماهه طبی را در پشاور خوانده از فامیل پسر پول می گیرد بعد آمیان دو نفر در مورد نتیجه معاینه بگو مگو رخ می دهد و ملا شهرزاده بالای

داکتر حیات اله با تفنگچه فیر می نماید. مردم اطراف و دکانداران با شنیدن فیر تفنگچه به معاینه خانه آمده و دو نفر را خلاص می نمایند. زمانی که رئیس محکمه از جریان خبر می شود، یک گروپ از طالبان را به قلعه زمان جهت احضار دختر به محکمه می فرستد. قبل از اینکه رئیس طالبی به نفع خود بهره برداری کند، فامیل دختر از نیت شوم رئیس مطلع شده به ایران فرار می کند. داکتر حیات اله نیز توسط ملاشهرزاده تحت فشار قرار می گیرد بتاريخ ۲۳ حمل ۱۳۷۶ با فامیل خویش فراه را ترک می نماید.

بیگاری جهت کشت تریاک

ساحه فرقه ای ولایت فراه حدود ۵۰۰ جریب زمین را دربر می گیرد. افراد فرقه که اکثریت مربوط گروه عبدالواحد آدم کش مشهور به رئیس بغران از ولایت هلمند اند، مصروف کار اند. رئیس بغران چند ماه قبل مردم شهر را در این ساحه بنام اینکه می خواهد در فرقه پارک بسازد و ساحه فرقه را سرسبز نماید، بیگار نمود.

اکنون ملاحظه می گردد که نه پارکی مطرح بوده و نه سرسبزی، بلکه در ساحه مذکور تریاک کشت شده و افراد فنی جهت جمعآوری تریاک از هلمند آورده شده و فعلاً شروع به نیشتر زدن کونکرها نموده اند.

نارضایتی مردم و هراس طالبان

موج نارضایتی مردم از طالبان و عملکرد آنان روز بروز شدیدتر می شود و طالبان نیز از نارضایتی مردم آگاه و هراسان اند. چنانچه بتاریخ

طالبان عامل غرق شدن ۳۸ زن و طفل

مدتی قبل، چند فامیل بطرف ایران مهاجرت می نمودند که در مرز گروپ طالبان به آنان اجازه نمی دهند که زن و مرد بین یک کشتی از هامون عبور نمایند طالبان حدود ۳۸ زن و طفل را بین یک کشتی می نشانند تا بدون مردان خود عبور کنند. زمانی که کشتی وسط هامون می رسد، نسبت از دیاد بار تعادلش برهم خورده و همه سرنشینان آن غرق می گردند. تمام آنان کشته شده تنها خواهر عبدالعزیز زنده می ماند و دو طفلش که حدود ۸ ساله و ۱۱ ساله بودند نیز غرق کشته می شوند، زن مذکور با دیدن اجساد زنان و اطفال و دو طفلش دچار تکلیف قلبی و روحی می شود.

می کنند.

شرف استاد از قریه گجگین ولایت فراه نیز به جرم داشتن سلاح دستگیر و برای چندین روز متواتر لت و کوب می شود. بعد از رهایی جهت معالجه به ایران می رود و تا کنون که دو ماه می گذرد هنوز در ایران است و صحت نیافته است.

دگروال حاجی شراف الدین از قریه کندر که حدود ۷۰ سال دارد نیز به جرم داشتن سلاح دستگیر می شود. وی چندین روز متواتر لت و کوب و شکنجه می شود.

اکبر ولد گل محمد و صمد ولد شمس الدین از قریه رج که فرد اخیر ضمناً ۴۵ روز زندان را نیز سپری نموده است. عبدالعلی برادر ملک طاهر از اهل تشیع از قریه یزده، عبدالعزیز ولد جمعه خان از قریه کهندانک، صوفی عبدالرحمن ولد فقیر محمد، سیداحمد ولد آقامحمد از کوک بالا، آدم خان حدود ۷۰ ساله، داوود و غلامسخی دو برادر، صوفی بهاولدین ۶۵ ساله از تپه شیران، علم خان از کلاته و پسر بازمحمد از قریه شورآباد همه به جرم داشتن سلاح مورد لت و کوب طالبان قرار گرفته اند.

جان فشانی شرعی به خاطر تصاحب زن

در اوایل حمل ۱۳۷۶ زنی از قریه قلعه زمان شهر فراه عریضه می نماید که شوهرش عقیم بوده و از لحاظ روانی هم مریض می باشد لذا می خواهد طلاق بگیرد. رئیس محکمه که زن و بچه اش را در سگ جنگی های برادران از دست داده بود موقع را غنیمت شمرده و می خواهد

مورد میان طلبه‌ها در گرفته و مولوی محمد اعظم از جمله معلمان مدرسه نظر می‌دهد که اگر طلبه چنین کار را کرده باشند بسیار بد و خلاف شریعت رفتار نموده‌اند. مولوی محمد اعظم که ملا امام یکی از مساجد قلعه زمان نیز بوده در بین مقتدیان آن مسجد عمل طالبان را تقیح می‌نماید. راپور «تخریب» طالبان توسط محمداعظم به آمر «انکرو منکر» داده میشود. آمر مذکور محمداعظم را احضار و نزد خود زندانی می‌نماید. بعداً از بعضی قریه‌ها ملا امامان به شمول مقتدیان را به دفتر خود خواسته در محضر آنان وی را شدیداً لت و کوب کرده می‌گوید: «محمداعظم ملای شیطان صفت و منافق است ضد ریاست ما و خلاف آرزوهای ما تبلیغ می‌کند.» مقتدیان در اثنای لت و کوب خود را بالای مولوی انداخته و به رئیس امربالمعروف می‌گویند: «به لحاظ خدا ملا امام ما را لت و کوب نکنید با این عمل حیثیت و آبروی ما را به زمین می‌اندازید.» سپس مولوی محمداعظم را به محبس روان می‌کنند. سرانجام رئیس محکمه فراه مولوی نور احمد خبر می‌شود که آمر امربالمعروف به سلیقه خود بدون مشوره ریاست محکمه، عمل نموده، بعد از جوارو جنجال میان دو رئیس مولوی را به ریاست محکمه فراه می‌برند. وی در آغاز چنین می‌گوید: «من بخاطری به گروپ طلبه پیوستم که اینان پشتون و ملا بودند. حال در مسلمان بودن آنان شک دارم زیرا تا اکنون فراوان اعمال غیر انسانی و به دور از اسلام انجام داده‌اند و مردم فراه از آنان متنفر اند.»

حمزه

فرق سلاح و پول نزد طالبان

ساعت هشت شب ۲ حمل ۷۶ ملا عبدالحکیم ساکن گرزنگ بالابلوک، عضو ریاست محکمه ولایت فراه با چهار نفر طالب مسلح در قریه قلعه بهسود به خانه عبدالظاهر ولد حاجی یار محمد رفته دروازه حویلی را می‌زنند. برادر عبدالظاهر به دروازه آمده برایش می‌گویند عبدالظاهر را کار داریم. وی از موجودیت برادر خود در خانه انکار می‌کند. افراد مسلح طالبان بی‌شرمانه و بدون در نظر داشت حجاب داری زنان داخل حویلی شده تمام اتاق‌ها را و حتی اتاق‌هایی زنان و کودکان را تلاشی می‌نمایند. بالاخره عبدالظاهر که خود را مخفی کرده بود، مجبور می‌شود که بیرون برآید. افراد مسلح وی را با خود می‌برند. به مجرد رسیدن در پوسته دست و پایش را بسته مورد لت و کوب قرار می‌دهند تا حدی که بی‌هوش میشود. با گذشت پاسی از شب که به هوش می‌آید از وی می‌پرسند: «سلاح بقیه در صفحہ (۶۳)

۳ ثور ۱۳۷۶ ریاست «امربالمعروف و نهی عن المنکر» تمام ملاهای مساجد شهر، ولسوالی‌ها و قریه‌ها را در ریاست مذکور جمع و با آنان صحبت نمودند که ما کارهای اسلامی می‌نماییم و می‌خواهیم شریعت محمدی را پیاده نماییم. اکثریت مردم عمل ما را تایید می‌نمایند اما خلقی‌ها و پرچمی‌ها می‌خواهند ضد ما تبلیغ و اسلام را بدنام سازند. برای تمام شما وظیفه داده میشود که در مساجد خویش به نفع تحریک طلبه‌ها تبلیغ و مخالفین را دستگیر و به ما معرفی و تسلیم نمایند.

قیچی بدستان بالمعروف

قیچی بدستان ریاست «امربالمعروف...» هر روز درجاده‌ها و کوچه‌های شهر گشت می‌زنند اگر موی کسی بلند باشد در محضر عام به شکل بسیار مضحک قیچی می‌کنند. اگر بروت کسی را هم مطابق میل خود نیافتند یک طرف بروت را قیچی می‌نمایند. اگر زنی چادری طالبی نداشته و چادر نماز ایرانی پوشیده باشد چادر نماز وی را قیچی می‌زنند. خلاصه اینکه مرد و زن مظلوم ولایت فراه از گزند این وحشیان در امان نیستند.

برایالی

طلبه‌ی

امربالمعروف مقدس اند

به تاریخ ۲۳ حمل ۷۶ در ولایت فراه گروپ «طلبه‌ی کرام» امربالمعروف و نهی عن المنکر زنی را که حجاب طالبی را مراعات نکرده بود به داخل موتر خود انداخته به خانه‌اش می‌برند. زمانیکه طلبه‌ها دروازه خانه زن را تک تک می‌کنند شوهرش می‌برآید. طالب بچه‌ای از وی می‌پرسد که این زن او است شوهر زن جواب می‌دهد اگر زن از من می‌بود چرا همراه شما است. از طرف من طلاق است. بعداً آنان را به محکمه می‌برند این آوازه در شهر و قریه‌ها فراه زیاد سروصدا خلق می‌کند. روزی در مدرسه مولوی بدرالدین شهید بحث و مباحثه در همین

**ما زنان با هرچه متشکل شدن خود
لگد محکمی بر دهان خاینان بنیادگرا
گوییده می‌توانیم!**

و اینبار قوله پدران پاکستانی جنایت پیشگان بنیادگرای وطنی

منطقه‌ای در شهر کویت بلوچستان مخفی می‌باشد و شاخه‌های آن در پشاور و اسلام‌آباد فعال است. در دهلی جدید هم یک دفتر بزرگ دارند که وظیفه ترتیب دادن مظاهره‌ها و فعالیتهای کمونیستها را دارد.

از طرف "راوا" یک نشریه به نام "پیام زن" نشر می‌شود که بر لوح آن شعار "آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی" درج می‌باشد. از طرف "راوا" "پروگرامهای هنری" هم ترتیب داده می‌شود که بر علاوه مجالس فحاشی و عریانی، شامل سخنرانی‌های پرشور علیه اسلام و "بنیادگراها" است. فلم‌های عریان به نمایش درآورده و ترتیب شراب و رقص و سرود داده می‌شود. این برنامه‌های مختلط مردان و زنان بطور مخفی هم برگزار میشوند. پشت و پناه اینان نیروهای شکست خورده‌ای اند که در میدان جنگ شکست خورده زخمهای خود را می‌لیسند؟ و ثانیاً کشورهای ضد اسلام اند که بعد از فتح عظیم مسلمانان در افغانستان دچار سراسیمگی شده‌اند که مبادا در افغانستان حکومت اسلامی بوجود آید. □

بنیادگرایان امریکا و برادران طالب شان

اولین فرد غربی که طی جنگ‌های اخیر در شرق افغانستان در پهلوی طالبان جان داد، یک امریکایی بود. محمد سلمان (نام اسلامی که بعد از گراییدنش به اسلام به او نهادند) حدود دو هفته قبل در ولایت لغمان کشته شد. طالبان نمی‌خواستند مرگ سلمان افشاء شود بعداً به «دی نیوز» گفتند که او را در وادی علیشنگ لغمان به خاک سپردند.

طبق راپور طالبان، سلمان در اثر فیرهای که از نقطه نامعلوم یک خانه در وادی علیشنگ صورت می‌گرفت، کشته شد. آنان گفتند که در اثر حمله متقابل شان به خانه مذکور عده‌ای از افراد را به قتل رساندند.

طالبان والی قبلی لغمان عبدالله جان را که به حزب اسلامی گلبدین حکمتیار (صدراعظم قبلی) تعلق داشت متهم به حمله نمودند. طالبان گفتند که سلمان تقریباً یک سال قبل با آنها یکجا شد و در مناطق چهارآسیاب، لوگر و لغمان جنگید و در همین اواخر در پهلوی آزادخواهان کشمیری در جمو و کشمیر هم جنگیده بود.

آنان اضافه کردند که سلمان ۵ سال قبل زمانی که برای تبلیغ تعلیمات اسلام و در جهت تغیر همکیشان قبلی‌اش از پاکستان به امریکا فرستاده شده به اسلام گراییده بود.

«دی نیوز»، ۱۸ اکتوبر ۱۹۹۶

ما در شماره‌های قبلی «پیام زن» هجویات نشریاتی چون «شهادت»، «اتحاد اسلامی»، «دانشجویان مسلمان»، «میثاق خون» و... بر ضد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را نشر نمودیم که با لحن لچکانه خاص خائنین بنیادگرا بر ما تاخته بودند. ولی اینبار پدران پاکستانی این خائنین از افشاء و طرد مزدوران افغانی شان بوسیله «راوا» به خشم آمده در شماره ۱۲ جولای ۱۹۹۶ «جسارت» چاپ کراچی با همان لحن آشنا و بازاری به نشر اکاذیب و دشنام‌هایی بر ضد «راوا» پرداخته و به دفاع از موالید کثیف افغانی‌اش برخاسته.

ما افتخار می‌کنیم که بین خود و آن دزخیمان خاین و بی‌وطن اینچنین خط فاصلی کشیده‌ایم که قوله‌های شان را بلند کرده و در مقابل پشتیبانی اکثریت عظیم مردم را جلب کرده‌ایم اگر غیر از این می‌بود جای شگفتی بود. باند‌های کثیف اخوانی هیچگاه نشریاتی نظیر «مرجان»، «سحر»، «نوبهار»، «آرمان»، «فریاد»، «وفا» و غیره را که راه مماشات و سازشکاری و حتی همسویی با آنان را پیشه کرده‌اند مورد لعن و دشنام قرار نداده و نمی‌دهند چون در آخرین تحلیل آنها را متحدین و دوستان خود می‌پندارند ولی «پیام زن» که سازشکاری را ننگ دانسته به افشای بی‌چون و چرای شان می‌پردازد مورد حملات پست قرار می‌گیرد، زیرا خنجری است بر قلب کلیه دشمنان مردم ما.

ما نمی‌خواهیم به رد اتهامات سخیف و بشدت مبتذل «جسارت» بپردازیم. فقط ترجمه قسمت‌هایی از آنرا می‌آوریم تا خوانندگان ما اندکی خندیده و هم ببینند که واقعاً برادران شیطان چقدر همدل و همزبان‌اند چه افغانی باشند چه پاکستانی و چه ایرانی و سودانی.

«... کمونیستها بعد از شکست شان در افغانستان از حربه شیوع بی‌ثباتی و انارشی استفاده کرده و با استفاده از زنان کمونیست بخاطر جامه عمل پوشاندن به مقاصد شوم شان پلان منظم ترتیب داده‌اند روش کارشان طوریت که برای بدنام کردن اسلام، مجاهدین و شعار اسلامی در ممالک اسلامی و غیر اسلامی بوسیله زنان آواره و بی‌بهره از رسوم دینی و ملی تظاهرات به راه می‌اندازند و بر رهبران مجاهد انواع اتهامات ناشایست وارد می‌نمایند. از جاهای مخفی نشریات و اخبار نشر می‌کنند و با افراد هم‌مسلك خود رابطه برقرار ساخته آنان را علیه مسلمانان بسیج می‌کنند.

این مظاهره‌ها بخصوص در پاکستان و هند براه می‌افتند، اینان شامل عده‌ی زیادی زنانی اند که برای "خاد" کار می‌کنند.

در این روزها اینها در پاکستان بسیار متشکل و فعال‌اند و به نامهای مختلف سازمانها تشکیل داده جراید نشر می‌کنند. یک سازمان به نام "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" (راوا) است که دفتر مرکزی آن در

آیا گلبدین مر شوی دی؟

نه ورکوی چی د هغوی د جبران نه کیدونکی رسوایی سبب هم کیدای شی له دی امله ئی د هغه او د هغه د ټولی آرگاه و بارگاه په لری غورځولو سره د نورو دانو کوک کولو ته لاره هواره کړه.

موندو څو څو څو څو ویلی دی چی د بنسټپالو ډلو مرگ او ژوند د هغوی د خاوندانو په ډالرو او امکاناتو پوری تړلی دی چی له بندولو سره یی د سر سپارلو اسلامی نوکرانو له شرمه ډک او طفیلی ژوند هم پای ته رسېږی.

د ایران رژیم په لمن کی د گلبدین اوسنی پتیدنی د یوزرم خپل لپاره وښودله چی فاشیست بنسټپالان په ډیری آسانی خپل ټاټوبی او لوری بدلوی او خپله ماتې په آسانی نه منی او تر وروستی شیبی پوری زیار باسی چی د پیشواو مورک په روانی لوبی کی د جهادی «شخصیت» او «لارښود» په صفت مطرح وه اوسئ البته ایران رژیم به تر هغه وخته د خپل نوی نوکر ساتنه او پالنه کوی چی د طالبانو (چی ایران په هیڅ قیمت ټول افغانستان باندی د دوی ځانگړی برلاسی نه غواړی) پر ضد ترینه کار واخیستل شی.

اما د گلبدین په نا کاره کیدلو او په تیره بیا طالبانو او یا پلندرانو ته

سترگ و هلو سره به یی ایران، د خپلو گټو د ساتنی له امله، هماغه شان چغه کړی لکه چی پ کستانی خاوندانوی چغه کړی.

د گلبدین او د هغه د گوند خونړی او ویروونکی کړو وړو تاریخ ته پام لرلو سره ښکاره ده چی که چیرته د ایران په شان دولت هم د هغه ملاتړ وکړی دا به یواځی په سیمه ایزو مسابقو کی د یوه بی ارزښته پیاده په څیر د هغه د کارولو لپاره وی او نه د بیا ژوندی کولو لپاره.

پرته له نوموړو بهرنیو عواملو، باید له یاده وه نه باسو چی گلبدین او ډله یی، لکه د دوی خاین سکنی وروڼه، زمونږ د پرېدلو او اخوان خپلو خلکو په مینځ کی له دی نه لازیات رسوا او رټلی دی چی د راتلونکی سیاسی وا کمنی حتی په ډیر کوچنی گوټ کی ئی هم وزغمی. د بانو د رهبری خپل منځی حادو تضادونو او د قومندانانو جلا کیدلو ته پاملرنی سره حتی هغو کسانو ته چی تر پرون ورځی پوری د حزب

چهار آسیاب څخه د گلبدین او د ده د ډاړی د تیښتی له هماغه شروع څخه چی ان د لاری خرڅی او خپلو پر توگونو اخیستلو ته ئی هم وخت ونه موند او یو په بل پسې یی ماتی وخوړلی، زمونږ د تور بختو وگړو په ذهن کی دغه سوال گرځیده چی آیا گلبدین مر شوی دی او که نه، او پیرو لاداسی هم گټلی چی د هغه خاین تفر ټول شوی دی. البته ددی پوښتنی ځواب یواځی د هغو عواملو په تحلیل او روښانه

کولوسره تر لاسه کیدلای شی چی له یوه بی لاری او تیزاب شیندونکی او مزدور سرکی څخه ئی «عظیم رهنما»، «قاید» او «قیادی» جوړ کړ. پرته له دی چی د جزئیاتو په وړاندی کولو خبره اوږده کړو، یواځی دومره بس ده چی د گلبدین او هم د ټولو هغو بی نوم او پتی ملایانو په اصطلاح تکاملی پړاو ته، چی په یوی شپیی کی د اوږدو او سره وړو دفترونو او له خپل کیځلی شخصیت څخه د غټو لقبونو خاوندان شول، یوی لنډی کتنی سره د خبری سر خلاص کړو.

گلبدین او نور «جهادی رهبران» د سیمي د ارتجاعی هیوادونو، غرب او امریکا د بی شمیره مالی او نظامی امکاناتو په ډاډینی سره و توانیدل

چی په «شخصیت» او «د فکر په خاوندانو» بدل شی. هغوی پوره دوه لسیزی د خپل ولینعت پهل ته وگډیدل، د پا کستان دولت او آی اس آی د خپل توان په اندازی گلبدین ته امکانات او آسانتیا وی برابری کړی چی تر څو یی د روشن فکرانو په وژلو او د خلکو په ترور او ویروولو باندی لاس پوری کولو سره د خپلی خوښی گوډا کی دولت بنسټ په افغانستان کی ایښودلی وی. خو د وخت په تیریدلو او د نجیب د گوډاگی دولت د له مینځه تللو او کابل باندی د بنسټپالو د خروړی یرغل او د بنسټپالو گوندونو تر مینځ د سپیتانی جگړو پیل او وینو کی د وگړو د ډوبیدلو سره د گلبدین پلندران وپوهیدل چی نور نشی کولای په دی رسوا شوی دانی خپل کار پر مخ بوځی. داسی ښکاری چی له گلبدین څخه په کلونو د یوه نازولی مزدور په څیر کار واخیستل شو خو د هغه لازیات کارول نه یواځی په زړه پوری نتیجه

تحت تعقیب مردم افغانستان



گلبدین ولد قادر جان

زنده اش ۱۰۰۰ افغانی
مرده اش ۵۰۰ افغانی

جایزه:

خاوندانو او احتملاً هم عربستانی او غربی او امریکایی خاوندانو یی طلاق ورکړی دی. د خپل تیر وخت له امله او د خلکو او هیواد پر ضد د بی شمیره خیانتونو او جنایتونو له کبله د ډیرو بدبویه او کرغېرن «جهادی رهبر» په نوم، نومېدی او ټول شوی دی.

اگرکه ټولو خاینو جهادی سرکښانو په ورځینی جبهی بدلولو او بی مسلکی کی د تر ټولو ټیټ سترگو فرصت طلبانو لاسونه هم شاته تړلی، خو حفیظاله امین او شهناز تنی سره د گلبدین د هم لاسی، او دوستم، ربانی، مزاری او حضرت مجددی سره دده د بی شمیره مرورتیا او غاړه غړی کیدلو چلند له نورو نه هم لایر تور اوله سپکاوی پک دی. گلبدین د خپلو بی شمیره او خایانه روشنفکر وژنوله امله د تبتیدلی قاتل په څیر د زرگونو کورنیو او بنسټپالی ضد ځوا کونود تعقیب لاندی دی ځکه هم دده د باند زیات شمیر غړی او په ځان گړی توگه د مرکزی کمیټی غړی د خلکو له ویری غواړی چی ژر تر ژره خپل حساب له خپل تروریست «قاید» څخه سیوا کړی.

ددی خاین ډله دلا ډیرو انشعابونو او شیندل کیدلو بلاربه ده. ایران به وروستی هیواد وی چی خاین گلبدین ته یی لار ورکړیده او ددی هیواد رژیم به هیڅکله له طالبانو سره جوړجاری ونکړی نو ځکه که «عظیم رهنما» له ایران څخه هم وشړل شی هغه وخت به نظامی او سیاسی مړینی پسی ددغه ناولی جنایتکاره د ذاتی ژوند ورځی هم په شمار شی. په هرحال خاین گلبدین زموږ د ملت دتعقیب لاندی دی او په هیڅ قیمت باید پری نږدو چی تر ډیری مودی تبتیدلی (مغور) وه اوسی. □

له ډیرو سرسپارلو او جنایت کونکو دانو څخه شمیرل کیدل هم له لمر نه لاروښانه ده چی له حزب سره د اړیکو ژر تر ژره شلول د دوی د ژوندی پاتی کیدلو یواځینی ضامن گڼل کیږی. ځکه هغوی له یوی خوا زموږ د خلکو د غچ اخیستلو له لمبو څخه په وژونکی ویری کی دی او له بل پلوه هیڅ بهرنی ملاتړ نشی موندلای، ټول نوموړی خاینان پوهیږی چی د ایران رژیم ژر یا ځنډ ځواب ورکوی.

د هری ورځی په تیریدو سره د افغانستان خلک گوری په هماغه مناسب او رسوا ډول چی «جنرال» دوستم او پرسول شو او له مینځه ولاړ، ټول نقاب لرونکی او بی نقابه بنسټپالان به هم خپل منحوس عمر خپلو کوچنیو ورونو ته وروسپاری تر هغه چی د کرغېرنو خاینانو په څیر د دوی داغ د هیواد د تاریخ له پانی څخه، زموږ د خلکو په غښتلو لاسونو، پا کشی. خو هیر مونشی چی ټول بنسټپالان له یو شانته سپننسی څخه او بدل شوی دی. اوس چی د گلبدین د بخت ستوری په ختی ډنډ کی ډوبیږی زموږ وگړی بیا هم د پخوا په شان د جنایت کونکو بنسټپالانو تر پښو لاندی خپل کیږی. یوه شیبه هم نه ښایی چی د مسعود او مالک په «دموکراتیک» اکتاو نڅا باندی وغولپړو.

دوی سینگار شوی غلیمان دی خو په سر او مخونو یی د خلکو د وینو څاڅکی له ورايه ښکاریږی، ترڅو چی ټول بنسټپالان په هر نوم او نشان او له هر جنس څخه چی وی له مینځه ولاړ نشی نه ښایی چی د هغوی ضد مبارزی څخه لاس وباسو. یواځی په غوڅی او پرله پسی مبارزی سره سوای چی د دوی ژوند پای ته ورسوو او د سولی، ثبات، دموکراسی او ټولنیز عدالت لپاره لار خلاصه کړو.

د خبری سر وټرو، خاین گلبدین مړ شوی دی، ځکه چی پاکستانی

■ بحران شرق میانه

دنیای «صلح و آزادی» یا پر از کشمکش و بی عدالتی

■ وقتی خدا مرده رامی شرماند...

- یادداشتی بر ترهات نشریه گلبدینی «پیام زن مسلمان»

■ سخنی با آقای برهان الدین ربانی

■ باز هم سخنی با آقای برهان الدین ربانی



RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

ا گرمايل به دریافت ضمايم فوق هستيد برای ما بنويسيد:

معصومه عصمتی وردک، سخنگوی سگان روسها و شفاعتگر جنایتکاران بنیادگرا

هزاران کیلومتر دورگر یخته‌اید، لیکن باز هم در آرزوی مذاکره و توافق با آن تجاوزکاران اسلامی و شریعتی می‌سوزید. چرا؟ چرا از ریخته شدن خون هزاران کودک و جوان و بر باد رفتن عصمت صدها زن و دختر و پسر جوان هموطن تان توسط این میهنفروشان دینی حیا نمی‌کنید و باز هم می‌خواهید آن قاتلان پلید دست بهم داده و با قدرتی بیشتر و متمرکز، آخرین بقایای زندگی و هستی مردم نامراد ما را زیر پا کرده و به یغما برند؟ آیا این تملق و خوش زبانی‌ها برای آنست تا اگر خدا بخواهد از طرف «استاد» خاین یا برادران طالبش مثلاً «رئیس صاحب نسل» شده و یا همانند خانم فاطمه گیلانی، کرسی خالی افغانستان در کدام اجتماع بین‌المللی را با «همراهی» این و آن شرفباخته‌ای موسوم به «سفیر دولت اسلامی افغانستان»، اشغال کنید؟

اینان دیر یا زود محکوم به نیستی‌ای پر از تحقیر و ذلت‌اند. خانم عصمتی وردک، اگر از هیچ چیز نه لااقل از سر سفید تان حیا کرده و پیش از آنکه لکه‌های همکاری با دولتهای پوشالی را از خود بزداید، سعی نکنید به ننگ نازدودنی‌تر دیگر - همدستی و سازش با میهنفروشان بنیادگرا - گرفتار آید. □

معصومه عصمتی وردک، زن مشهوری ک در خدمت به دولتهای ارتجاعی قبل از کودتای ۷ ثور یدی طولاً داشت و بعداً با تمام نیرو خود را با رژیم های پوشالی سازگار ساخت، اکنون با اینکه از ترس فاشیستهای اسلامی در پاریس مسکن گزین شده است، به تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۹۵ در برنامه فارسی شبانگاهی بی‌بی‌سی طی گفتگویی، معامله جویانه و خاکسارانه به «برادران مجاهد» اندرز داد که رهبران باید با هم به مذاکره بنشینند و به جنگ خاتمه بخشند!

معصومه عصمتی ها از زمانی که به اصطلاح به «فعالیت اجتماعی» شروع کرده‌اند عادت گرفته‌اند که با هر نوع رژیمی چه از نوع ظاهرشاهی چه داوودشاهی و چه دولتهای نامنهاد پرچمی و خلقی با هر ذلت و فرصت‌طلبی‌ای که شده باید کنار بیایند تا در مقابل، زندگی آسوده شان بهم نخورده و علاوتاً به چوکی و مقامی برسند و حالا هم که وطن بدست گرگان خون‌آشام اخوانی در ظلمت دهشتناک قرون وسطایی فرو رفته، این عادت را ترک نگفته‌اند.

خانم معصومه، اکثریت مردم بسمل ما نابودی تام و تمام کلیه بنیادگرایان از هر رنگ و جنس را می‌خواهند ولی شما که از وحشت همین آدمکشان بی‌ناموس همراه بسیاری دوستان پرچمی و خلقی تان

ترکیدن پوقانه «حکومت اسلامی» در افغانستان

شماره ۲

در ۱۲۲ صفحه بزبان انگلیسی حاوی گزارش‌ها، اسناد و تصاویر

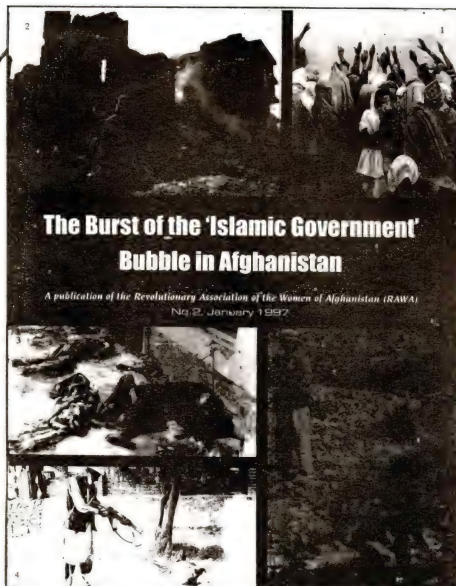
منتشر شد

پخش هرچه وسیعتر این نشریه خدمتی است به رساندن فریاد مردم‌ها به گوش جهانیان تا بدانند که مردم افغانستان زیر ساطور چگونه جانورانی قرار گرفته‌اند.

قیمت یک شماره در پاکستان ۳۰ روپیه و در اروپا و امریکا با احتساب هزینه پست هوایی به ترتیب ۶ و ۸ دالر امریکایی

آنرا از کتابفروشی های فروشنده نشریات «راوا» و یا از طریق آدرس ذیل بدست آورده می‌توانید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN



واکنون پدر نصیراله بابر افشاء می کند

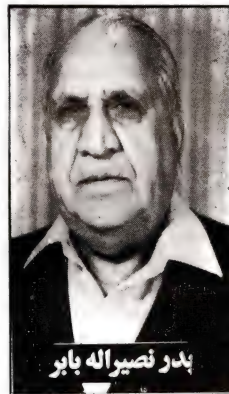
اینجا حکومت نظامی روی کار آمد.

نصیراله بابر گفت که رهبران عمده‌ی افغانستان انجینر حکمتیار، استاد ربانی و احمدشاه مسعود بنابر خواهش من در پاکستان نگهداشته شده بودند. من می‌خواستم جهت تشکیل حکومت هوادار پاکستان در آن کشور از اینان استفاده نمایم. وی افزود که ما افغانهایی را زیر تربیت قرار داده بودیم ولی زمانیکه ضیال‌الحق آمد کمک به آنان را قطع کرد. او گفت که من به پادشاه ایران، محمدرضا شاه پهلوی هم گفتم که با افغانها کمک نماید ولی حکومت وی نیز به پایان رسید. بعد به امریکایی‌ها گفتم همان بود که آنان در سال ۱۹۸۰ به اعطای کمکهای مستقیم مبادرت ورزیدند و بعد از آن حکومت و جماعت اسلامی هم جهت دستیابی به دالر خود را به افغانها نزدیک کردند. نصیراله بابر گفت که امریکا به طالبان کمک نمی‌کند زیرا که خود از بنیادگرایی به ستوه آمده است. امریکا حالا هم با روسها نزاع دارد ولی با طالبان هیچگونه رابطه ندارد.

بابر طی پاسخ به سوالی اظهار نمود که ایران بمنظور اهداف ذاتی‌اش با مخالفین طالبان کمک می‌کند و انجینر حکمتیار را هم بنابر همین دلیل پناه داده است. جنرال بابر گفت که طالبان بزودی مزارشریف را زیر تسلط خود درخواهند آورد زیرا که جنرال مالک حالا هم جانب پاکستان را دارد. وقتی من با او ملاقات داشتم از پاکستان توصیف می‌کرد.

او گفت که مشکل مزارشریف از نزاع شیعه و سنی پدید آمد، طالبان فوراً بعد از رسیدن به آنجا به مساجد رفته و به ایراد اعلامیه‌ها پرداختند که به برخوردها انجامید. □ «وحدت»، ۵ جون ۱۹۹۷

«می‌خواستم از حکمتیار، ربانی و مسعود استفاده کنم.»
«حکمتیار توطئه قتل مسعود را چیده بود ولی من آنرا خنثی کردم.»



پدر نصیراله بابر

پشاور (وحدت خبر) جنرال نصیراله بابر وزیر امور داخله سابق پاکستان اعتراف نموده است که رهبر حزب اسلامی، گلبدین حکمتیار در سال ۱۹۷۰ برای کشتن قومندان احمدشاه مسعود توطئه چیده بود ولی من با آگاه ساختن مسعود از این توطئه زندگی او را نجات دادم. او در مصاحبه اختصاصی‌اش با یک روزنامه ملی گفته است که در آن ایام من مسعود را در فرنیترکور استخدام نموده

و برای نجات از حمله قاتلانهای حکمتیار او را به اروپا فرستادم.

همچنان وی اعتراف کرد که در سال ۱۹۷۵ من برنامه داشتم ظاهرشاه را بیاورم ولی قبل از آنکه ظاهرشاه به پاکستان برسد در

طالبان و ورزش

«الله اکبر» به جای کف زدن!

ورزشکارها و تماشاچیان هر دو نماز بخوانند. رادیو اضافه کرد: محدودیت‌های مذکور که توسط کمیته المپیک مفلس افغانستان وضع شده‌اند، باید بالای همه فوتبالرها، والیبالرها، کشتی‌گیران و کاراته‌بازان در حال رشد تحمیل گردد.

کمیته مذکور برنامه‌های منظمی در استدیوم ملی ویران کابل برگزار می‌کند و بارها خواستار کمک‌های بین‌المللی جمعیت کشاندن ورزشکارهای در محاصره به دنیای سپورتی شده است.

کمیته المپیک افغانستان، برای فرستادن یک بوکسر و معلمش به المپیک اتلانتا ۱۹۹۶ پول جمع کرد. بوکسر مذکور به موقع نرسید هر دو به کانادا فرار کردند و در آنجا بحیث پناهنده سیاسی مقیم شدند.

در دو سوم افغانستان جنگ‌زده که تحت کنترل طالبان قرار دارد، قوانین اسلامی به شدت پیاده می‌شوند که در برگیرنده منع زنان از کار و تحصیل و ریش‌گزاردن اجباری مردان است. □

کابل (خبرگزاری فرانسه) - رادیوی دولتی روز یکشنبه گزارش داد که ملیشاهای طالب برای برحذر داشتن ورزشکارها و تماشاچیان از اعمال «غیر اسلامی» محدودیتهای ورزشی وضع کرده‌اند.

«تماشاچیان برای تشویق ورزشکارها بجای کف زدن باید الله اکبر بگویند.»

پیانیه همچنان اضافه می‌کرد که ورزش یعنی «تشویق برادری اسلامی» نه خلق کردن خصومت. اسلام نباید در جریان هیجانات و خوشی‌های سپورت فراموش شود.

«ورزش نباید به مجرد فرا رسیدن وقت نماز متوقف شود. و

پاسخ به نامه نفیسه - کابل،

باز هم در باره روشنفکران تسلیم طلب و خاین

ریاست و سیاحت تشکیل می‌داد، و یا آنانی‌اند که با پشت کردن به گذشته‌ی مثبت شان راه همسویی با جنایتکاران جهادی را در پیش گرفته‌اند یا در بهترین حالت با دوری جستن از صف توده‌ها در کشورهای غربی لم داده به بحث‌های تفتنی و اکادمیک مصروف‌اند. آنان

با بی‌شرمی تمام به مردمی که در تهیه یک لقمه نان درمانده‌اند و بنیادگرایان خانه و کاشانه‌ی شان را به راکت می‌بندند و شب و روزشان در بیم و هراس از غارت و مورد تجاوز قرار گرفتن سپری می‌شود، چگونگی تهیه گِل و پخسوی خوب را (البته با تجزیه خاک آن در لابراتوارهای آلمان) یاد می‌دهند، پیشنهاد فراگیری طبله و هارمونی را به مردم می‌کنند و یا اینکه با آسوده‌خیالی باور نکردنی‌ای از سمنک پزی و میوه هفت‌رنگ گپ می‌زنند.

حرف و موضع ما بسیار ساده و روشن است. ما معتقدیم که در شرایط حاضر که مردم ما در بیدار و ذلت و اهانت بنیادگرایان می‌سوزند، روشنفکران جز به امر مبارزه آشتی‌ناپذیر به هر شکل ممکن بر ضد این جنایتکاران دینی نیندیشند و استعداد و توان شانرا جز در این راه بخدمت نگیرند. مشخصاً قاطعانه بر آنیم که شاعر، نویسنده و فرهنگی‌ای که دیروز زبان و قلمش را بر ضد اشغالگران روسی و نوکران پرچمی و خلقی آن و بخاطر آزادی به کار نمی‌گرفت، صاف و ساده روشنفکری خاین به شمار می‌رود زیرا بین جبهه مقاومت و جبهه تسلیم و خیانت، جبهه دومی را پذیرفته بود. همچنین شاعر، نویسنده و یا فرهنگی‌ای که امروز زبان و قلمش را بر ضد تجاوزکاران بنیادگرا و مالکان شان و به دفاع از آزادی و دموکراسی به حرکت در نمی‌آورد بلکه از آن شرم‌آورتر، فرصت طلبانه به پابوسی اخوان شتافته یا سکوت و یا خنثی‌گویی و خنثی نویسی پیشه می‌کند، روشنفکری است وقیحتر و کثیفتر از اولی که باید

قبل از پرداختن به جواب نامه‌ی خواهر ما، لازم می‌بینیم جهت روشن نمودن مطلب برای خوانندگان بخش‌هایی از نامه‌ی شان را بیاوریم:

«من در شماره ۴۴ "پیام زن" مطلبی را تحت عنوان "داکتر جاوید از

قهارعاصی تا سمنک‌پزی از سمنک‌پزی تا کجا؟" خواندم. اول اینکه موضوع خیلی پیچیده بود و من اصلاً پی نبردم که آیا داکتر جاوید راجع به قهار عاصی سخن پردازی کرده و یا چه؟ دوم اینکه با خواندن مطلب مذکور بسیار متاثر شدم که چرا قهارعاصی شاعر خوب را اینقدر بد و بیراه گفته‌اید. ما نمی‌توانیم قهارعاصی را صرف بخاطر اینکه شعری برای آوازخوانی سروده محکوم کنیم. شما اکادمیسین‌ها، کاندید اکادمیسین‌ها و محقق‌ها را دست‌نشانده روس‌ها خوانده‌اید.

اکادمیسین‌ها همه دست‌نشانده روس‌ها نیستند.

شما گفته‌اید که عشق اساس و بنیاد ندارد. در حالیکه این مفکوره به نظرم غلط است. زیر عشق یک امر طبیعی است و هر انسان این غریزه را داراست.»

خواننده عزیز نفیسه،

اگر اندک زحمت به خرج می‌دادید و مطلب «داکتر جاوید، از قهار عاصی تا سمنک پزی از سمنک پزی تا کجا؟» را با دقت می‌خواندید می‌توانستید به مضمون اصلی‌اش که همانا افشای خصلت واقعی روشنفکران سازشکار است، پی ببرید.

باید توجه نمود که همه روشنفکران تسلیم‌طلبی را که «پیام زن» مورد افشاگری قرار می‌دهد، یا آنانی‌اند که در گذشته با تبانی مراتب ترقی را در نهادهای رژیم‌های پوشالی می‌پیمودند و درد شان را اسارت کشور و ظلم و جنایات خلق و پرچم نه بلکه چگونگی رسیدن به امتیاز و نشان و

همچنین شاعر، نویسنده و یا فرهنگی‌ای که امروز
زبان و قلمش را بر ضد تجاوزکاران بنیادگرا و
مالکان شان و به دفاع از آزادی و دموکراسی به
حرکت در نمی‌آورد بلکه از آن شرم‌آورتر،
فرصت طلبانه به پابوسی اخوان شتافته یا سکوت و
یا خنثی‌گویی و خنثی نویسی پیشه می‌کند،
روشنفکری است وقیحتر و کثیفتر از اولی که باید
بی‌محابا و بدون ملاحظه کاری و خودفریبی و
عوام‌فریبی، پدیده نوکر و دلال پست مطبوعات
اخوان افشاء شود.

بی محابا و بدون ملاحظه کاری و خودفریبی و عوامفریبی، بمثابة نوکر و دلال پست مطبوعاتی اخوان افشاء شود.

بدون شک افغانستان تکه و پاره شده‌ی ما به روشنفکران نیازی حیاتی دارد اما روشنفکرانی که سهمی در پیکار برای آزادی و دموکراسی و بر ضد بنیادگرایی اداء نتوانند. در غیر آن وجود روشنفکران نوکر احزاب فاشیست دینی و روشنفکران با سابقه معامله‌گری با دولتهای پوشالی بدون احساس شرم و ندامت از این گذشته، نه تنها فاقد ارزش بلکه بسیار خطرناک نیز می‌باشند. اینان به آسانی و ارزانی به جاسوسان سرسپردی دولتها و دستگاههای استخباراتی پیگانه بدل می‌شوند.

ما شخصیت و هنر قهارعاصی، اسداله حبیب، لطیف پدرام، نگارگر و غیره را بر پایه معیارهای فوق ارزیابی و در نتیجه آنان را مطرود اعلام کرده‌ایم. ما با افراد متذکره نه «پدرکشی» داشته‌ایم و نه در داوری ذهنیات خود را معتبر دانسته‌ایم بلکه ابراز نظر ما مبتنی براسناد و کار خود آن تسلیم طلبان بوده است. به بحث گرفتن و رد نوشته‌های «پیام زن» درین زمینه بدون برخورد دقیق و نقطه به نقطه به آنها رانمی‌توان جدی گرفت. **ما خوب می‌دانیم که در کار افشاء و طرد روشنفکران خنثی بالانشین یا خادی - جهادی، «تنها» هستیم. ولی این هرگز مانع ادای مسئولیت ما نخواهد گردید.** ما مطمئنیم که کار ما اثر داشته و تعداد آنانی که نظرات و معیارهای ما را در می‌یابند روز به روز بیشتر خواهد شد. اینکه «پیام زن» در مرکز حملات دیوانه وار نشریات بنیادگرا و لطیف پدرام‌های خادی - جهادی قرار دارد، خود دقیقاً مؤید درستی و کاری افتادن سیاست ما نسبت به روشنفکران خودفروخته می‌باشد. خواهر عزیز، آیا شما هیچوقت فکر نکرده‌اید که چرا کلیه مطبوعات کثیف اخوانی و عناصر خادی - جهادی با زبان هرزه‌ی کوچکی شان تنها و تنها به «پیام زن» می‌تازند و نه هیچ نشریه‌ای دیگر؟؟ البته ما از حملات دشمن اخوانی و سگهای قلم بدست شان شکوه نداریم زیرا این چنانچه گفتیم دال بر صحت و برندگی موضع ماست. منتها بر خوانندگانی چون شما هم است که با تعمق نوشته‌های ما را مرور کنید و آنوقت اگر نکاتی داشتید مطرح سازید که بحث روی آنها برای سایر خوانندگان نیز مفید باشد.

در رابطه با «اکادمیسین» ها، «کاندید اکادمیسین» ها، «محقق» ها، «سرمحقق» ها و غیره باید گفت که صاحبان این باصطلاح درجات علمی معمول شده از طرف تجاوزکاران روسی و سگهای شان، اگر تا دیروز به هر عللی آنها را پیشوند نام خود می‌ساختند، امروز دیگر لازم است قدری متانت به خرج داده و از آنها بعنوان نشانه و یادگاری خفتبار از دورانی سیاه، دل بکنند تا لااقل درین مورد از لطمه خوردن و کوچک شدن بیشتر خود جلو گیرند. یقیناً تعداد قابل توجهی از این افراد قبولدار روسها و پوشالیان نبوده‌اند ولی با اینهمه اصرار روی استفاده از القاب مذکور ناخواسته و نا آگاه تن به ابتذال داده، خود را ریشخند ساخته و به نحوی به «مقام علمی» ای می‌نازند که روسها و چاکران به آنان اعطا کرده‌اند.

درباره قهارعاصی در شماره ۳۹ «پیام زن» مطلبی آمده که شما را به آن رجوع می‌دهیم. ما منکر استعداد و قریحه قهارعاصی نیستیم چنانکه اسداله حبیب، عنایت «پژوهان» و یا لطیف پدرام خادی را هم علی‌الرغم لهجه و تقلیدهای میمون‌وار ایرانیش، فاقد استعداد نمی‌شناسیم و تأسف همینجاست که اینان استعداد و هنر شان را برای تطهیر دژخیمان پرچمی و خلقی و اخوانی و سایر دشمنان مردم ما بکار گرفته بودند و گرفته‌اند. ما قهارعاصی را نه به هیچوجه به دلیل تصنیف‌سازی برای فلان آوازخوانک بزم‌های پوشالیان بلکه بنابر دلایل متعدد ثابت کرده‌ایم که شاعر مردم و مقاومت نه بلکه شاعری پوشالی و از آن زنده‌تر شاعر مکتب و سیاست «استاد» و احمدشاه مسعود بود.

منظور ما از برخورد به صفاتی چون «نازکخیال»، «باریک‌بین» و... در مقاله «داکتر جاوید، از قهارعاصی تا سمنک‌پزی، از سمنک‌پزی تا کجا؟» عمدتاً این بود که دیگر زمان تشخیص و تشریح شعر با استعانت از آن کلمات سالهاست بسر آمده ولی داکتر جاوید در بحث روی شعر قهار عاصی بسان مؤلفان مرتجع و سرکاری متون درسی فارسی گذشته‌های بسیار دور، از توصیف‌های مهجور و تاریخ زده و بی‌اهمیت مذکور کار می‌گیرد که نوشته‌ی ایشان را صرف‌نظر از محتوای سیاسی اخوان‌نوازش، در سطحی فوق‌العاده نازل پایین می‌آورد. نکته‌ی دومی اینکه شاید بتوان به قول شما به شمارش «نازکخیالی» های حافظ و جامی و... پرداخت. اما بنظر ما مخصوصاً از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ تا فاجعه ۸ ثور ۱۳۷۱ و تا این لحظه، هیچ شاعر آزادخواه و شرافتمند افغانستان نبوده که بر آنهمه تجاوز و خون و شناعت و شقاوت و بربادی مادی و معنوی چشم بسته، خود را به خمار «نازکخیالی» غرق کرده و نتیجتاً از مبارزه علیه اشغالگران، دست‌نشان‌دگان و خیانتکاران بنیادگرا استعفاء داده باشد. این حدود ۲۰ سال اخیر تاریخ وطن ما بیشتر از آن‌خشن و پر خون و خیانت است که ستجش «نازکخیالی» ها و «باریک‌بینی» های یک شاعر بتواند افتخاری محسوب گردد. برعکس وظیفه آن بود و هست تا دید شعر این و آن شاعر چقدر آتش و گلوله‌ای بوده بر سینه‌ی دشمنان که بعد به همان میزان برایش بهاء قایل شد و خود و شعرش را به مردم شناساند.

کجا گفته‌ایم که «عشق اساس و بنیاد ندارد؟» ما معتقدیم که عشق چیز با شکوهی است. ولی این عظمت رازمانی می‌یابد که «عشق عمومی» و عشق به آزادی و خوشبختی انسان جای عشق خصوصی و عشق به چیزهای زیبای دیگر را بگیرد. در شرایط حاضر از دیدگاه ما همان شعری ارزشمند، نجیب و جلیل است که خنجری بر گلوئی اخوان و مرهمی بر روان مجروح خلق ما به حساب رفته بتواند. خواننده عزیز، اجازه بدهید مجدداً از شما بخواهیم تا مقالاتی را که به آن اشاره کردیم یکبار دیگر از نظر گذرانده و باز هم برای ما نامه بفرستید. □

اسلامی ډلو سره د امریکا اړیکې

مثال یی په ۱۹۵۷ کی د ایران پخوانی پاچا دی چی ویلی یی وو سی. آی. ای د «مارکسیست مسلمانانو» پلوی کوی.

داسی ښکاری چی د مصر دمستلی په اړوند سی آی ای خپله ځانگړی نقشه لری. عام باور داسی دی چی حسنی مبارک دمصر رئیس جمهور خپله لوبه ترسره کړی او باید ځای تش کړی. په تینگ گمان سیمه کی د نوی بدلون سره به لا نوی څیره د منلو وړ گرځی. حسنی مبارک د «نیویارکر» مجلی سره د یوی مرکی په ترڅ کی په امریکا تور ولگاوه چی اسلاميستانو سره اړیکې لری. «د متحده ایالاتو دولت له اسلامی ډلو سره اړیکې لری. تاسو (امریکائیېان) سوچ کوی هغه تیروتنی موچی ایران کی کړی اصلاح کولای شی. ولی زه تاسوته ډاډینه درکوم چی دغه اسلامی ډلی هیڅ کله په مصر کی برلاسی کیدای نشی»

څو موده مخکی د مصر خپرونو څرگنده کړه چی افراطی اسلامی ډلی د سی آی ای لخوا جوړی شوی دی او هغه پروند، شیخ عمر عبدالرحمن د سی آی ای پیژندل شوی جاسوس وو.

د سی آی ای پشان - موساد هم په تروریزم کی د پراخ گډون تاریخ لری. اسرائیلی پوځ په خپلو گاونډیو عربی هیوادونو او په تیره د لبنان جنوب کی د فلسطینیانو په اردوگاه باندی ترټولو کلک «دولتی تروریزم» کار وی. د موساد د مخکنی مامور، ویکتور اوستروفسکی کتاب «د چم او چل له لاری» پورتنی مسایل او په تیره د موساد اړیکې له سی آی ای سره رسوا کوی.

ابوجهاد د ۱۹۸۸ اپریل په ۱۸ د سی آی ای او موساد لخوا ووژل شو. سادات او رابین دواړه د خپلی وظیفی له ترسره کولو وروسته ووژل شول له دی امله به خشونت او دولتی تروریزم ترهغه وخته دوام ومومی، څو چی څو کمڼ هیوادونه د کمزوری هیوادونو پر ضد «دولتی تروریزم» ترسره کوی.

په دی وروستیو کی بی بی سی گزارش ورکړ چی سی آی ای د اروپا په مختلفو سیمو کی ددی لپاره چی د اروپایی هیوادونو سیاستونه او گراښات د خپل کنترول لاندی وساتی او هم هغوی دی ته مجبور کړی چی د امریکا له سیاست سره سم خپل ځان برابر کړی د تروریستی ډلو یوه شبکه جوړه کړی ده. □

لاندینی لنډ شوی مطلب د ۱۹۹۵ کال د نوامبر په ۳۰ «مسلم» ورځپاڼی کی د ډاکتر جاسم تقی په قلم خپور شوی دی. ډاکتر تقی چی په منظمه توگه د ایران، سودان او نورو بنسټیالانو په پلوی لیکنی کوی، دا ځل یی د اسلامی تروریستی ډلو ماهیت تر پوښتنی لاندی نیولی او د «سیا» په لاس جوړ شوی څیزونه یی بللی دی.

خو نوموړی هغو تروریستی ډلو ته چی د فلسطین آزادی بڅوونکی سازمان په ضد او د ایران سیاسی او مادی پلوی ورسره دی هیڅ گوته نه نیسی. او هم په افغانستان کی «وړونه» او «جهادی» ډلی چی د «سیا» لخوا او د «سیا» لپاره مینځ ته شوی بیخی له یاده باسی! خو بیا هم د لیکلی مطلب څخه پوهیدل کیری چی «سیا» د تروریستی ډلو په مینځ کی زخ ډیر نفوذ درلودلی او د هغوی له لاری په بیلوبیلو هیوادونو کی خپل اهداف ترسره کوی. «پیام زن»

ډاکتر جاسم تقی د تروریزم او ترخیوالی غندلو په اړه د المائده او آل عمران له سورتونو څخه څو آیاتونه راوړی او بیا لیکي: «د سپیڅلی قرآن یواځی دادوه آیتونه هم کافی دی تر څو ټول په دی باور کړی چی اسلام هر راز تروریزم او ترخیوالی، په هر دلیل چی وی، غندی او له دی امله هم چی اسلام تورات او انجیل ته د احترام په سترگه گوری او هغه دواړه د خدای کتابونه بولی، د تروریستو کسانو، ډلو، سازمانونو، او دولتونو په اړه باید یو د بل په ضد دوه نظره وجود ونلری.

خبره د انتحاری بمب ایشودنی او په ځانگړی توگه اسلام آباد کی د مصر د سفارتخانې چاودیدلو په سره ده. دا تروریستی اعمال او لکه داسی نور تروریستی کړه وپړه باید د مسلمانانو ټولو فکری گراښاتو لخوا وغندل شی چی ښځه یا نر چی نوموړی اعمال ترسره کوی ډیر له سپکاوی ډک او کرغېرن کار کوی.

بوب ودوارد د «راز» - د سی آی ای پټ جنگونه» په نوم یو پند کتاب لیکلی چی د مستندو اسنادو او شواهدو په مرسته یی سیاسی وژنو او تروریزم کی د سی آی ای لاس لرل په ډاگه کړی دی.

سی آی ای د امریکا د ښو متحدانو په کاوا کهکولو کی ډیر اوږد تاریخ لری. (ډیر ځله د لاس په نامه کولو او یا کله چی د امریکی متحده ایالات غواړی په یوه هیواد کی د خپل نفوذ د دوامداره ساتلو لپاره خپله څیره بدله کړی د نوموړی کار ضرورت را مینځ ته کیری.)

پیام زن را بخوانید و آن را برای
دوستان و آشنایان خود برسانید.

نبرد پدر قذافی علیه شامپوها

قذافی در «مبارزه» علیه «شیطان»های بزرگ و کوچک به کشف تازه‌ای رسیده است. او در ۲۸ می ۱۹۹۶ خطاب به اعراب اعلام داشت که سر خود را با صابون بشویند و از مصرف شامپوی ساخته شده با تخم مرغ این «رسم شیطانی غرب» اجتناب ورزند. وی در کنفرانسی از محصلان در پوهنتون قاهره گفت: «من به آنان (سازندگان شامپو با تخم مرغ یا شیر در لیبیا) گفتم که محصولات مذکور کار شرکتهای شیطانی غرب بوده و هدف آنها اینست که با آنچنان تولیدات پوچ سودهای کلانی کمایی کرده و کودکان جهان سوم را از شیر و تخم محروم سازند (...). اگر ما عربها در این زمینه‌ها به دنباله روی از غرب بپردازیم هرگز پیشرفت نخواهیم کرد.»

با ادامه اینگونه «موعظه‌های انقلابی» قذافی منتظر باشیم که برادران جنایتکارش در افغانستان بخصوص «طلبه کرام»، فردا پیراهن و تنبان شان را هم دور بیندازند و به خوردن علف رو بیاورند تا کار کشیدن «شیطان» از روح شانرا بکلی یکسره کرده باشند!



ما نمی‌گوییم آقای قذافی به چوکره‌های کثیف بنیادگرایش در افغانستان تا سطح بوسیدن دست زنان، ادب و تهذیب را یاد بدهد. فقط بد نیست آن تبهکاران خاین را با انسانیت آشنا سازد تا این رفتار خودش صرفاً تظاهر به احترام به زن و عوامفریبی‌ای کهنه شده حساب نگردد.

قذافی و اردوی زنانش

بنابر گزارش خبرگزاری فرانسه (۴ جون ۱۹۹۴)، معمر قذافی در سفر پنج روزه‌اش با ۱۲ بادیگارد زن همراهی می‌شد. او ایجاد فرقه‌ای متشکل از دختران باکره را در ۱۹۸۱ اعلام کرد. دخترانی که نه حق دارند ازدواج کنند و نه بچه‌دار شوند و نه تکالیف خانوادگی را بدوش داشته باشند. و زمانی که قذافی با اعتراض خانواده‌ها روپرو شد، آنها را متهم به «خیانت» نموده و از وجود امپریالیزم در درون خانواده‌ها سخن گفت!

آیا چوچه پیروان خاین و دم‌پریده‌ی افغانی وی در لیست عوامفریبی‌های رذیله‌ای شان این بازی پدر خوانده را هم منظور کرده و روزی تشکیل «اردوی اسلامی زنان» را اعلام خواهند داشت؟



م. وفا - پشاور،

بنیادگرایان، نوکران زر خرید پیکانگان

از اعدام ذوالفقار علی بوتو سیمای یک «جلاد» را کسب کرده بود، این فرصت خداداد را غنیمت شمرده و بصورت عامل اجرای عملیات پنهانی امریکا در افغانستان درآمد.

... عربستان سعودی، کویت و سایر متحدان به تأسی از امریکا سیل پول و ساز و برگ جنگی را در افغانستان سرازیر ساختند. ضیاء الحق جلاد یکشنبه رهبر بزرگ دموکراسی و مدافع جهان آزاد اعلام گشت. اسلام آباد به بزرگترین مرکز فعالیت سی آی ای در جهان و افغانستان بزرگترین هدف عملیات پنهانی در تاریخ این سازمان جاسوسی بدل شدند.

همه وجوه، کمکها و اسلحه برای مجاهدین از طریق رهبران شان بدست آی اس آی و بر اساس صلاحدید و امر جنرال عبدالرحمن، توزیع می گردید. چون این فعالیتها سری انجام می گرفت، هیچ حساب و کتاب و سند و ثبوتی مراعات نمی شد و این امکان وسیع زیر زدن و دزدی را فراهم می ساخت. برخی گزارش ها حاکیست که ۶۰ فیصد کمکها بشمول اسلحه برگردانده شده و هرگز به مقصد نرسیدند. جهاد، هرکسی را که در جریان رتق و فتق کمک های آن قرار داشت، منجمله افسران اردو را به ثروتی کلان رسانید.

... همچنان در حالیکه کمونیستهای شوروی و مزدوران افغانی آنها کافر اند، چینی ها چنین ترسیم نمی شوند. این برخورد های دورویانه دولتهای ما، موضوع کمونیست و کافر مطرح شده از سوی آنها را شک برانگیز می سازد.

پس از سقوط داکتر نجیب گروه حکمتیار بهترین و مناسبترین جانشین آن محسوب می شد. □

با آنکه از نوشتن این مقاله بیش از یکسال می گذرد اما بنظم درج قسمت هایی از آن در «پیام زن» انقلابی و وزین برای آگاهی خوانندگانش خالی از فایده نخواهد بود.

داکتر لطیف نائیک در مقاله اش تحت عنوان «افغانستان: راه حل بسته است» مندرج در «فرنتیر پست» مورخ ۲۴ جنوری ۱۹۹۶ با مطرح ساختن این سوالها که آیا صلح به افغانستان باز خواهد گشت؟ یا اینکه این کشور بین مستبدان نظامی پارچه پارچه خواهد شد، می نویسد:

«کارت اسلامی بطور کامل علیه تنها خدانشناسان و کمونیست های آنتیست از نوع شوروی مورد استفاده قرار گرفت. احزاب مذهبی کشورهای وابسته ای اسلامی برای انجام خدمات ضد کمونیستی صف بستند. در آنزمان بنیادگرایان، دستجات بدردخور و مفیدی بشمار می رفتند که می شد با کمک مالی و غیره امریکاییان، توسط آنان خشم مذهبی را علیه کافران دامن زد.

طی سالها به علت حاکمیت رژیم های غیر نماینده، غیر دموکراتیک و رهبران فاسد و خودخواه، نفوذ و مداخله امریکا افزایش یافت. کلیه سیاست های داخلی، مالی، خارجی و دفاع از زیر نظر امریکاییان گذشته است. از مالیات گرفته تا بهای تکت قطار آهن و مواد اساسی و تغییر حکومت ها، بدون تأیید آنان صورت نمی گیرد. پاکستان بنابر تمام مقاصد عملی بمثابه یک وکیل، قمر و پایگاه «کاکاسام» درآمد است.

افغانستان ادامه و اجرای سیاست امریکا علیه تهاجم اتحاد شوروی بود. بر اساس توطئه ای دقیق و پلان شده، جنگ در افغانستان باید «جنگ مقدس» (جهاد) اسلام بر ضد کافران معرفی می شد... جنرال ضیاء که پس

**«راوا» بر اساس کمک مالی
عدهای از دوستان در اروپا،
کانادا و امریکا بروشوری رنگه
حاکی از مواضع و
فعالیت هایش انتشار داده
است.**



خوانندگان ما می توانند فقط با پرداخت مخارج پستی ارسال هر تعداد از آنرا که خواسته باشند تقاضا نمایند.

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

په افغانستان، ایران، لبنان او اسرائیلو کی د مخدره موادو تولید او تجارت

موادو قاچاقبرانو ته ویلی دی چی دوی اسرائیلو ته راپورونه او اطلاعات ورکړي اسرائیل به هم په خپلی خاوری کی د مخدره موادو په تیرولو سترگی پټی وساتي. له دی امله اسرائیل د مخدره موادو د مصرف له لویو بازارونو سره تړل شوی مرکز ګرځیدلی دی.

بله لاری قرغیزستان ده. د افغانستان او تاجیکستان له پولی څخه د پورتنی بدخشان له لاری د قرغیزستان د اوچ سیمې ته او د هغه ځایه ازبکستان ته او د ازبکستان څخه روسی او اروپا ته ځی.

په اوسنی مهال کی تر ټولو لوی تولیدوونکی هیوادونه ترکیه، ایران، عراق، افغانستان، پاکستان، هند او د منځنی آسیا جمهوریتونه دی چی محصولات یی اروپا او امریکا ته لیږدول کیږی.

دفساد نړیوال اختاپوس ددوسی له خپریدوسره سم (داپریل ۱۱) فلاحیان (د وری په ۲۳) په «سیا» تور ولگاوه چی مخدره مواد د طالبانو په لاس ایران ته ننه باسی. طالبانو د «سیا» په ملاتړ د مخدره موادو مافیا جوړه کړی، چی کاريی ایران ته دمخدره مواد لیږدول دی.

افغانستان په کال کی ۳۰ تنه هیرویین تولیدوی چی په سلو کی ۳۰ یی اروپا ته استول کیږی او پاتی برخه یی د روسی او منځنی آسیا بازار ته وړل کیږی. د کی جی بی پخوانی کسان او ځینی پوځیان او د کورنیو چارو وزارت ځانګړی ځوا کپه ګډه سره روسی مافیا جوړوی چی هم لاسی یی په افغانستان کی جنرال دوستم دی.

د روسی، اروپا او امریکا بازار ته دافغانستان د تولیداتو د رسیدلو اصلی لاره ایران، لبنان او اسرائیل دی. ځکه په آخر کی له اسرائیلو څخه لویدیځ ته ځی له همدی امله ده چی د لبنان څخه اسرائیلو ته هره باروړونکی وسیله شکمنه او په ځیر پلټل کیږی.

ددی خبری یو بل مهم دلیل دادی چی اسرائیلو له مخدره موادو سره دنړیوالی مبارزی تړون لاس لیک کړی نه دی. همدا وجه ده چی د مخدره موادو پیسی په اسرائیلو کی «سپینی» کیدای هم شی. دریم دلیل له روسی څخه اسرائیلو تللو مهاجروکی د روس د مافیا د کسانو شته والی دی. او څلورم دلیل یی دادی چی اسرائیلو د مخدره

له افغانستان او منځنی آسیا څخه روسی او لویدیځ ته د مخدره موادو قاچاق او د «مسکو پله»

د «مسکو پلې» له دوستم سره د خپلو اړیکو په برکت لومړی کرښه جوړه کړه. په نوموړی پلې کی هغه کسان غړیتوب لری چی په افغانستان کی د کمونیستی رژیم د امنیت د سازمان سلا کاران وو او له هماغه وخت راهیسی یی له دوستم سره نژدی اړیکی ټینګی کړیدی. دوستم د هغوی اصلی ونډه وال دی. د افغانستان د امنیت سازمان ځینی پخوانی سلا کاران په داوطلبانه توګه د افغانستان په شمال کی پاتی شوی دی چی یو یی د کی جی بی هماغه پخوانی افسر دی چی په «ریګان» شهرت لری او په افغانستان کی د دوستم تر ولکی لاندی سیمی کی د مسکو پلې استازی دی. هغه پخوا په افغانستان کی تریا ک رانیول او بیا به یی مسکو ته استول خو د چچی د جګړی له امله اوس په خپله افغانستان کی له تریا کوڅه هیرویین جوړوی.

د افغانستان په پوله کی د یو کیلو تریا کوبیه ۴۰-۵۰ هزاره ده. د دوی کار داسی وو چی د دوستم د کسانو تر ساتنی لاندی به یی له تریا کوڅه په لومړنی ډول مورفین جوړول او بیا یی هر ۲ یا ۳ تنه په لاری یا هلیکوپتر کی بارول او له خپلو اړیکو څخه په ګټی اخیستلو سره یی ازبکستان ته وړل. د بار ساتنه تر ترمز یا سمرقند پوری د

د «فیلکس» سازمان په ۱۹۹۱ کال کی د فوځ او کی جی بی د اطلاعاتو په ګډون له «اقتصادی جرائم» سره د مبارزی لپاره جوړ شو. د فیلکس کارپوهانو چی د ۹۴ له جنوری څخه یی د مخدره موادو د قاچاق په هکله پلټنی پیل کړی، دی نتیجی ته رسیدلی دی چی روسیه له ۱۹۹۱ کال راهیسی په بشپړه توګه د مخدره موادو د تجارت نړیواله نظام ته چی د «مسکو پلې» په لاس کی دی جذب او ښکیل شوی ده.

د «مسکو پله» چا جوړه کړیده؟ د کی جی بی هغه کسانو چی د چینی جمهور رئیس دودایف سره یی خبری کولی او د «مسکو پلې» بنسټ ایښودونکی دی. دوی په لومړی سر کی له چینیانو سره تړون لاس لیک کړ او وروسته یی بیا خپل کار ته دومره پراختیا ورکړه چی نن د نړیوال اختاپوس تر ټولو فعاله پښی ګڼل کیږی.

دوی چی هم د اطلاعاتو په کار کی پوهه لری او هم د کی جی بی، فوځ او انتظامی ځوا کو نوله دایرو سره اړیکی لری، سربیره پردی چی د وړلو راولو لاری پیژنی، د اطلاعاتی نظام له مختلفو چاروا کوسره له اړیکو او بانکي شبکی څخه هم ګټه اخلی د «مسکو پلې» هم بازار ته د مخدره موادو د رسولو لار جوړه کړیده او هم یی د پیسو د سپینولو.

ف. ت. - پشاور

قاچاق اسلحه، گوشه دیگری از چهره کریه قومندانان حزب اسلامی

پرداختن به مسئله قاچاق بوسیله قومندانان حزب خاین گلبدین شاید اضافی به نظر آید چون مردم ما در آینده مسئولان آن را هرگز نه بنام قاچاقبر و امثالش بلکه بمشابه غدارترین جانیان تاریخ کشور مجازات خواهند کرد. با آنهم گزارشی را از روزنامه «مسلم» (۱۷ اگست ۱۹۹۴) ترجمه و برای شما فرستادم تا در صورتیکه مفید ببینید، به نشر بسپارید.

گفته می‌شود که یک قومندان افغان مربوط حزب اسلامی گلبدین در قاچاق اسلحه و تدارک سلاح ثقیله به گروه خاصی فرقه‌ای در کشور آغشته است.

براساس منابع معتبر، داوود قومندان حزب از منطقه علی خیل فورت، سپینه شگه نزدیک سرحد افغانستان و پاکستان اسلحه قاچاق نموده است. علی خیل فورت جایی است که در جریان جنگ دپیوی سلاح حزب اسلامی در آن قرار داشت.

بعد از سقوط دولت نجیب بود که گلبدین مسئولیت دیپو را به قومندانان داوود سپرد و از آن زمان وی به قاچاق اسلحه آغاز نمود. وقتی دو هفته قبل درگیری مسلحانه‌ای بین دو گروه در کرم‌ایجنسی صورت گرفت و در آن بیش از ۵۰ نفر کشته شدند، روشن بود که قومندان موصوف به یکی از طرفها راکت، میزایل و دیگر انواع سلاحهای ثقیله را تهیه می‌نمود. همچنان گزارش شده که این قومندان در گدو تری منگل نزدیک سرحد افغانستان و پاکستان اسلحه ذخیره کرده است.

درین رابطه وقتی مقامات کرم‌ایجنسی به قریه متذکره یورش برد، دو لاری پر از اسلحه را توقیف نمود.

دو ماه قبل وقتی قومندانان دیگر افغان بنام حاجی خان بازک مربوط سیاف دو کارکن سیاسی و ملک قبیلہ حاجی ولایت پکتیا را ربود، داوود خواستار معاوضه گروگانها با لاری‌ها گردیده بود.

قابل یادآوریست که بعضی قومندانان افغان و سوداگران محلی به خرید و فروش اسلحه و مواد مخدر مصروف اند. چند روز قبل سپاه سرحدی مقدار معتابیهی چرس در کرم‌ایجنسی دستگیر نمودند ولی قاچاقبران موفق به فرار شدند. □

کی‌جی‌بی د یوه پخوانی صاحب منصب په غاړه وه. هغه د ازبکستان پایتخت تاشکند له چارواکو سره تېښتګۍ اړیکې لري. د هغه کسان مورفین په مسافر وړونکي الوتکې کې ځای پر ځای کوي او بیایې چچنی ته وړي. د چچنی شالي نومی سیمه له مورفینو څخه هیرویین جوړولو او مسکو او نورو بازارونو ته د لیږدولو مرکز دی. د «مسکو ډلې» د هیرویین جوړولو مرکز هم د تریا کورانیولو ځای یعنی افغانستان ته وړی دی.

د غنی نړیوال تارونه، مافیا ګانی او دولتونو کی د هغوی نقش

له لری ختیځ څخه تر جبل الطارق پوری، د آسیا جنوب ختیځ کی کامبوج او د افریقا شمال لویدیځ کی مراکش او همدارنګه افغانستان او ایران او چچنی او روسیه او نیجریه او ... هغه هیوادونه دی چی یا یی په خپله دولتونه او یا یی دولتی چارواکی د مخدره موادو په تجارت کی اصلی رول لوبوي.

اسرائیل، سوریه، عراق، لبنان، ترکیه، پاناما، برازیل، کلمبیا او هلند هغه هیوادونه دی چی دولتونه یی «لانجه نکوي».

د ایتالیا، امریکا او مکزیک هیوادونو کی مافیا ګانی له دولتی مقاماتو او سیاسی ټولنو سره اړیکې لري.

د سویس، هانګ کانګ، لوکزامبورګ او اسرائیل هیوادونه دمخدره موادو پیسی سپینوي.

څیړنی ښیږی چی د مافیا مشران په زیاترو هیوادونو کی د دولت تر لاسه کولو په فکر کی دی. پرته له هغو پیسو چی سیاسی شخصیتونو او ډلو ته یی ورکوي خپل زامن هم د ښوونی په پیرو اوچتو مؤسسو کی شاملوی تر څو وکولای شی په رواوو منل شوو سیاسی او اقتصادی فعالیتونو کی هم برخه واخلی.

دغه ناوولی پیسی د لاتینی امریکا هیوادونو، آسیا، افریقا او حتی د امریکا په شان هیوادونو کی په انتخاباتی مبارزو کی کارول کیږی. او هغه کسان چی په دی پیسو بریالی کیږی د نوموړو پیسو د خاوندانو لپاره د کار وسیلې برابروي.

د ایران رژیم ادعا کوي چی اروپا ته د مخدره موادو درسیدلو د مخنیوی لپاره تر ټولو پراخه مبارزه کوي. او د لویدیځ احصائی ښیږی چی لویدیځ ته د مخدره موادو ننوتل کال په کال زیات شوی دی.

امریکا دعوا کوي چی د مخدره موادو د سودا ګری له لاری د ایران رژیم ارزی عایدات وروسته له تیلو تر ټولو اوچت عایدات دی.

په هر صورت، دا خبره په ښکاره ډول څرګنده ده چی راتلونکی کی به مخدره مواد د منځنی ختیځ د ستونزو یو لوی سبب وګرځی.

ژباړه له «انقلاب اسلامی در هجرت» ۳۸۳ ګڼه د ۱۳۷۵ کال د غوايي میاشت □

سیلی ای بروی فاطمه گیلانی از سوی CCA

بعد روزنامه از شیوع امراض کشنده بین مهاجران و بخصوص اطفال، از اینکه لاقط ۵۱۰ نفر حامل ویروس HIV اند که از آنجمله ۶۲ نفر بطور کامل به ایدز (AIDS) مبتلاند، و از گسترش فقر و فحشا و اعتیاد به هرویین بین مهاجران می نویسد.

بد نیست به یاد بیاوریم که خانم فاطمه گیلانی در اوج خیانتکاریهای احزاب جنایتکار پشاور، باوقاحت عجیبی گفته بود: «جهاد به نفع زنان تمام شدو بر تعداد مدارس زنان افزوده شد....»

.... اما یک فرق مهم در افغانستان آمد که وقتی که مهاجرین در پاکستان زندگی می کردند، برای زنان افغان امکانات درسی بهتر بود. تمام تنظیم های جهادی مدارس و مکاتب بسیار خوب داشتند امکانات بسیار خوب برای زنان بود که یاد بگیرند نه تنها از علوم دینی باخبر شوند بلکه از تاریخ مملکت خود و زبانهای خارجی و زبان های دیگری را هم یاد بگیرند مثلاً یک کسی از منطقه پشتو زبان فارسی را می توانست یاد بگیرد این یک نقطه ی عطف بود...!» («پیام زن» شماره ۳۷).

«پیام زن» همانوقت خاطر نشان ساخت که اینگونه کتمان دیده درایانه ی واقعیات و پابوسی مقابل اخوان و همکاران، مطابق سیاست و روحیه سازشکارانه در برابر بنیادگرایان است و می تواند به جاهای خطرناک کشانده شود. و متأسفانه دیدیم که چنین شدو خانم فاطمه گیلانی با همراهی کردن به اصطلاح سفیر باند ربانی در پکن، به استقبال آن سیاه رویی تاریخی رفت. □

روزنامه «مسلم» در ۱۲ اگست ۱۹۹۶ از قول «مرکز کمک برای افغانستان» (CCA) یکی از سازمانهای امدادی غیر دولتی مقیم پشاور نوشت که مهاجران افغان در ۴۸ کمپ در صوبه سرحد بسر می برند که تعداد شان به ۱/۰۳۷۵۶۵ می رسد در حالیکه حدود یک میلیون مهاجر دیگر راجستر شده در خارج کمپ ها در شهرهای مختلف پاکستان زندگی می کنند. از بین مهاجران راجستر شده چهار صد هزار آنان را کودکان زیر ۱۴ سال تشکیل می دهد. از این میان تنها ۴۲۵۴۳ پسر و دختر به کسب آموزش ابتدایی مشغول اند که فقط ۹ درصد مجموع جمعیت کودکان مهاجر بشمار می روند. ۸۹ درصد بقیه کودکان نه مکتب می روند و نه پیشه آموزی می کنند.

احصائیه های تازه نشان می دهد که ۳۸۹۱۳۷ کودک مهاجر در ورکشاپ ها، هتل های متصل سرکها، موترشویی، زراعت، پاکسازی، بوت دوزی، پیشخدمتی، صنعت خانگی و زیاله چینی مشغول اند. سروی ای حاکی از آن است که ۸۵ درصد مدارس مهاجران افغان در ساختمان های شکسته و ریخته قرار دارند. ۴۵ درصد مکاتب در هوای آزاد دایر می شوند. در هیچکدام از آنها از نصاب تعلیمی که جز اصلی تعلیم و تربیه محسوب می شود خبری نیست. ۹۵ درصد شاگردان پس از گذراندن امتحانات صنف هشتم از ادامه تحصیل محروم اند. تنها یک درصد آنان به تحصیلات بیشتر دست می یابند که آنهم مشروط به پرداخت مخارج آن می باشد.

د «نریوالی عفوی» خبرونه

افغانستان، د بشر د حقوقو د فاجعی په خاطر نریواله ذمه واری

چی په کابل کی د بنسټپالو ډلو تر واکمنیدو وروسته د انسانی حقوقو په وحشیانه ډول تر پښو لاندی کولو په اړوند اسناد دی په پښتو ژبی په ۹۰ مخونو کی خپره شوی ده.

د خپلی اړتیا وړ گټی صرف د ډاگد بیعی په بدل کی زمونږ له پټی څخه تر لاسه کولای شی





ما را بکشد. خواستم گزارش لت و کوب شدن خودم بوسیله طالبان و گزارش کشته شدن زنی بوسیله آنان را که چشم‌دید شوهرم است برای تان بنویسم امید آن را نشر کنید.»

دوست گرامی، از گزارشهای ارسالی تان در همین شماره استفاده گردید.

□ □ □

دنیا - امریکا،

از نامه و کاستهای ویدیویی ارسالی تان سپاسگزاریم. متأسفانه کاستها بین پاکت نبودند که آرزومندیم در این زمینه اقدام کنید. دو نامه جداگانه برای تان ارسال شد.

□ □ □

دوست محمد بیان - کویت،

زمونر لخوا تاوده سلامونه ومنی. ستاسو سوچ او تینگ عزم د قدر وې ده. هیله ده چی په عملی لږګر کی هم د جهادی او طالبی بنسټپالو پر ضد خپل غږ اوچت وساتی. ستاسو د انقلابی او پیاوړی شعرونو په هیله.

□ □ □

ریش کشیدن گلبدین؟

آذرنوش - کابل،

نامه تان را در ذیل می‌خوانید:

«در کابل در مورد اینکه چرا امریکا و پاکستان گلبدین را در میدان رها کردند، می‌گویند بخاطر اینکه او دیگر ریش کشیده بود. حال که گلبدین به ایران پناه برد و آنجا لانه کرده است مردم ما به چند تار ریش آقای رفسنجانی با آن مواضع "ضد امریکایش" می‌خندند که وی دل خود را به لته پاک "شیطان بزرگ" خوش ساخته است و می‌خواهد از وی به عنوان چوبدست در رقابت با رقبای امریکایی، پاکستانی و عربستانی خود در افغانستان استفاده نماید.

گرچه رژیم فاشیست ایران بر خر تک‌روی و شوونیسم خود سوار است و تصور نمی‌شود توصیه‌ای را از کسی بشنود، با آنهم نمی‌شود بعضاً چیزهایی را نگفت:

گلبدین در جوانی طوری بود که حاضر می‌شد با اندک امتیاز به هرکس خود را بفروشد. مدتی خریدارانش زیاد بود تا اینکه ریش می‌کشد و بازارش کساد می‌شود. بعدها وقتی او حزب می‌سازد و می‌شود رهبرش، خصوصیات زندگی شخصی این بد فعل با زندگی به اصطلاح تنظیمی‌اش چنان عجین گردیده و در آن تجسم می‌یابد که از دمیک زدن به هیچ دستگاه جاسوسی مثل سیا، آی‌اس‌آی و غیره باز نمی‌ایستد.

آنزلیکا - هرات،

در نامه اش می‌نویسند:

«اولتر از همه سلام و احترامات خود را برای شما دست‌اندرکاران "پیام زن" تقدیم می‌دارم.

ثانیاً از مطالبی که در مجله "پیام زن" درج شده و دردهای مردم ما را بدون کم و کاست بیان می‌دارد و بسیار دلچسب و ارزنده اند اظهار سپاس نموده موفقیت هرچه بیشتر شما را در این راستا خواهانم تا هرچه پرشورتر و آتشین‌تر با سلاح قلم به پیکار خود علیه خائنان به وطن ادامه دهید. متأسفانه قیمت "پیام زن" را به دالر امریکایی و روپیه پاکستانی می‌نویسید در حالیکه این مجله مربوط به افغانستان است اما از قیمت آن به افغانی خبری نیست.»

دوست گرامی، از گزارشهای ارسالی تان در صفحات گزارشهای همین شماره استفاده شد. آرزومندیم باز هم از شما نامه و گزارش داشته باشیم.

انتقاد تان در مورد عدم ذکر قیمت نشریه ما به افغانی وارد است. در آینده می‌کوشیم این نقیصه را رفع کنیم.

□ □ □

وژمه - کابل،

«دوستان محترم، "پیام زن" شماره ۴۵ را مطالعه نمودم تمام مطالب آن مورد علاقه من قرار گرفت برآستی که واقعیت‌های تلخ جامعه ما در آن انعکاس یافته است.

"پیام زن" واقعاً تنها نشریه‌ایست که می‌تواند کوفت دل مردم رنج‌دیده

«شتر در خواب بیند پنبه دانه» به واقعیت پیوست!

ضیا - کابل،

«در مقاله احمدشیر نویسنده پاکستانی منتشره "پیام زن" شماره ۴۴ صفحه ۱۹ آمده که کودتای جنرال پاکستانی ظهیر عباسی ختنی گردید. اما در عوض، آن نقشه را توسط ملا عمر "امیرالمومنین" در افغانستان پیاده نمودند. چه جای شک باقی است در وابستگی "امیرالمومنین" افغانستان به دولت پاکستان که چیزی را که برخورد نمی‌پسندد، بر ما روا داشته و کثافات خانه‌ی خود را به خانه ما می‌ریزد؟

دوستان گرامی می‌خواهم موضوع دیگری را به بحث بگذارم. در بعضی لوحه‌ها کلماتی مثلاً فر و شگاه احمد پشتونخوا، ورکشاپ محمود پشتون دوست، خیاطی رسول مزاری، جبار پکتیاوال یا ستار پکتیانی. مغازه انور هروی یا هراتی یا رهنمای معاملات مقصود پشتونیار، با نفرت تو جهم را جلب می‌کند. آیا نمی‌شود این کلمات تفرقه آمیز را کنار بگذاریم؟ بخاطر شناخت ما اسم کافی خواهد بود. چرا اینقدر خود را کوچک احساس کنیم که غرق در خودخواهی و ملیت‌گرایی باشیم! از پشتونخواه بودن، تاجک خواه بودن، هزاره خواه بودن و از یک خواه بودن و امثالهم بگذریم. تمام مردم دنیا همه‌ی ما را بنام افغان‌های شناسند. ولی ما خود را در گرو یک ملیت می‌دانیم و خود را کوچکتر می‌شناسیم. فاشیست‌های مذهبی و اخوان ازین خلاء زیاد استفاده جویی کرده‌اند که ملیت‌ها را به جان هم انداخته مملکت را ویران و بقای خود را تأمین کنند.»

□ □ □

فاکت دیگری دایر بر دنائت داکتر اعظم دادفر

عبدالرحمن - هند،

در نامه خویش می‌نویسند:

«نشر مطلب ذیل بخاطر آگاهی آن عده از هموطنان مفید است که تاکنون داکتر اعظم دادفر را به مثابه عصری دارای سابقه مبارزه در جریان دموکراتیک نوین، "تازه‌اندیش" و "مبارز راه دموکراسی" قلمداد می‌نمایند و روی همین ملحوظ "پیام زن" را به سبب نشر خبر تلویزیون بلخ مندرجه شماره ۴۴ صفحه ۶۸ ("داکتر اعظم دادفر مبلغ ده هزار دالر را از طریق دولت آلمان به جنبش ملی اسلامی اعانه داده است") مورد ملامت و مذمت قرار می‌دهند:

داکتر اعظم دادفر بعد از چند سال "کار" در پاکستان بدون آنکه خاری از آس آس یا تروریستان اسلامی به پایش بخلد یا حتی کلمه‌ای

همچنان از حجله رفتن یا ربانی، سیاف، مزاری، دوستم، مسعود، نجیب، مجددی، حفیظ‌اله امین، جنرال رفیع و... ابا نورزیده و همه را تجربه نمود. وقتی آنان استفاده‌های خود را از گلبدین کردند و مقاصد شان برآورده شد طردش کردند و حالاغیر از درمانده‌ای بنام هاشمی رفسنجانی کس دیگری طالبش نیست.

ولی آقای رفسنجانی هم باید بداند که با در بغل گرفتن این مردک منفور که حالا دیگر به قول مردم ما ریش کشیده، خیری نخواهد دید.»

□ □ □

لیزا - اسلام آباد،

در قسمتی از نامه خویش نوشته‌اند:

«... وضع اسفبار زنان در افغانستان و سایر کشورهای جهان خیلی مرا افسرده و مأیوس ساخته بود، بخصوص شرایط زندگی خود که اجازه هیچگونه فعالیت در این زمینه را برایم نمی‌دهد. اما با خواندن نشریه شما و آگاهی یافتن از جنبش آزادیخواهانه‌ی تان نیروی تازه‌ای گرفتم.»

خواهر عزیز، شرایط بد زندگی زنان کشورهای دیگر و بخصوص افغانستان که از ۵ سال به اینسو تحت تسلط تروریستی بنیادگرایان بسر می‌برند، نباید ما را مأیوس و افسرده سازد بلکه باید به مبارزه‌ای پرداخت که به ایجاد جامعه‌ای آزاد بر مبنای ارزشهای دموکراتیک بیانجامد.

در مورد نکات دیگر نامه تان مکتوب جداگانه‌ای برای تان فرستادیم. موفقیت تان را خواهیم دید.

□ □ □

ا. ش. ۱ - چترال،

با تشکر از نامه تان، در آینده نشریات را به آدرس جدید شما می‌فرستیم. نشریاتی را که خواسته‌اید ارسال نمودیم. اگر خواهان دریافت مجدد آنها باشید لطفاً قیمت و هزینه پستی را قبل‌اپیردازید.

□ □ □

حارث حبیب - آلمان،

نشریات همراه با نامه جداگانه‌ای برایتان ارسال شد که آدرس دقیق پستی و بانکی ما هم در آن درج است. به انتظار نامه‌های تان.

□ □ □

حمید انوری - آمریکا،

ضمن تشکر از توجه و تلاش تان در مورد نکات دیگر نامه، مکتوب جداگانه‌ای ارسال شد. موفق باشید.

□ □ □

دیدن ویرانی های کابل مجبور به ترک افغانستان شدم.»

دوست عزیز، آنچه را شما شاهد بوده‌اید صرف گوشه کوچکی از اعمال جنایتکاران بنیادگرا و برادران طالب شان محسوب می‌شود. امیدواریم چنانچه خود نیز تذکر داده‌اید گزارش‌هایی از جنایات بنیادگرایان در کابل برای ما بفرستید.

□ □ □

ملیحه رهرو - آلمان،

با دروهای گرم از نامه تان متشکریم. مکتوبی را که بخاطر حل مشکلات پناهندگی تان از ما درخواست کرده بودید، ارسال شد. امید از دریافت آن اطمینان دهید. موفق باشید.

□ □ □

عاقله روشن - اسلام آباد،

شعر ارسالی تان را در همین صفحه می‌خوانید. قسمتی از نامه تان:

«من منیحت خواننده دایمی این مجله سعی و تلاش شما را در مورد شناسایی بهتر جانیان تاریخ و بشریت یعنی طالبان و شرکای جنایتکار اخوانی شان می‌ستایم و موفقیت هر چه بیشتر تانرا خواهیم. شماره مسلسل ۴۵ حوت ۱۳۷۵ مجله وزین "پیام زن" را بار بار مطالعه خواهم نمود.

در لایبای صفحات این مجله در صفحه "پیام زن و خوانندگان" به شعری متوجه شدم تحت عنوان "شب شکن" که با مطالعه آن من نیز شعری به همین وزن و قافیه سروده به شما ارسال نمودم. امید بعد از اصلاح لازمه نشر نموده ممنون سازید.»

بار غم

من مرغ پر شکسته و بی آشیانه‌ام
صیاد رانده از چمن و آب و دانه‌ام

من آتش شرار دل غم رسیده‌ام
معدوم کاخ ظلم کند این زبانه‌ام

از جور جانیان ستمگستر پلیس
بشکست زیر بار ستم کتف و شانه‌ام

از دست دشمن است کتون کشورم خراب
اعمار ملک ماست نیاز زمانه‌ام

با مارش بی‌هراس به سر منزل مراد
با قلب پر تلاش به مقصد روانه‌ام

تهدید آمیز تحویل گیرد: به آلمان تشریف فرما شدند. بعد از اقامت یکی دو ماه در آن کشور، بابخش پشتوی رادیوی بی‌بی‌سی مصاحبه‌ای انجام داد: گوینده بی‌بی‌سی از دادفر پرسید: "نظر تان در مورد طرح فدرالیزم جنرال دوستم که این روزها سر و صدای آن بلند است، چیست؟" دادفر فرو رفته در گنداب متعفن جنبش ملی اسلامی "گلم جمع"، با شرمساری در حالیکه تقلا می‌نمود خودش را خونسرد وانمود سازد، اظهار داشت: "من به حیث یک از یک افغان طرح فدرالیزم رهبر جنبش ملی اسلامی دوستم را تأیید می‌نمایم. ملیت‌های کشور، جز از طریق فدرالیزم، نمی‌توانند به حقوق و آزادی‌های دموکراتیک خود دست یابند." بعد از ختم این جمله که به زبان دری بیان کرد معلومات ناقص و جسته گریخته‌اش را در مورد فدرالیزم بزبان پشتو بگونه مسخره‌ای بیرون داد. از یک سلسله سوال و جواب متعارف که به نوشتن نمی‌ارزد، نماینده بی‌بی‌سی آخرین پرسش‌اش را چنین مطرح نمود: "شاغلی دادفر نظر تان در مورد وضع موجود سیاسی در افغانستان و اختلافات مجاهدین در بین خود شان و همچنان اختلاف شان با دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی چیست؟" اینبار موصوف با بی‌شرمی یک دلالی که در خدمت ارباب قرار دارد پاسخ داد: "بنظرم تمام رهبران مجاهدین بشمول جنرال دوستم مسایلی و اختلافات شان را باید از طریق مذاکره حل نموده به توافق دست یابند تا صلح و آرامش در کشور برقرار گردد."

دادفر در مصاحبه خایانه‌اش نمایندگان سازمانهای استخباراتی چون "سیا"، "آی‌اس‌آی"، "ساوا" (خاد ایران)، منجمله رشید دوستم عامل کی‌جی‌بی را منیحت رهبر مردم افغانستان مورد تأیید قرار داد و تعدادی از همفکرانش را به این صرافت انداخت که وی چگونه از زندان امین جلا رها شد در حالیکه دهها هزار تن انسان بی‌گناه و بی‌دفاع کشور بشمول هزارها تن متصوبین و هواداران "جریان دموکراتیک نوین افغانستان" که او نیز مدتها خود را زیر نام همین جریان قايم ساخته بود، در آن ذبحگاه قربانی و قصابی شدند.»

□ □ □

فاینان بنیادگرا و تضادهای قومی

نورآغا - چترال،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسند:

«در جریان "دولت" ربانی بنیادگرا سفری به کابل داشتم. این اولین

سفرم بعد از ۱۹ سال بود.

شب ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۶ که طالبان وارد کابل شدند بلافاصله به دستگیری افراد "دولت" ربانی پرداختند زیرا دشمن اصلی خود پنجشیری‌ها را می‌دانستند. پنجشیری‌هایی که صاحب کار و مال بودند. خود را کشیدند و یکمده در مانده‌ی غریب‌کار بی‌غرض در کابل مانده بودند چون اذیت و آزار آنان بیش از حد شد من هم که پنجشیری هستم بدون

سیف زاده - آلمان

سرنگونی قهرآمیز رژیم فاشیستی ایران را رد کرده و اندرز می‌دهد که چون جنگ داخلی باعث ویرانی می‌شود بناءً باید با استفاده از راه‌های مسالمت آمیز به جمهوری اسلامی پرداخت.

ولی برای ایشان اینکه این جنگ توسط کی، با چه سیاستی و علیه چه کسانی راه بیفتد مهم نیست. وی مخالف هر نوع جنگ داخلی است و بین جنگ انقلابی و ارتجاعی فرقی قایل نمی‌شود. از همینجاست که آقای حکمت را تب فرا می‌گیرد که مبادا توده‌های بجان آمده ایران پیا خیزند و رژیم را با خشونت سرنگون سازند.

البته انحلال رژیمی فاشیستی با وسایل غیر قهری و مثلاً اعتصاب و رای‌گیری آرزوی هرکس است. لیکن وقتی واقعیت‌های سرسخت با آرزوهای شیرین ما نخواند، نباید در گمراهی مردم کوشید. انقلابی آنست که به جنگ تلخ‌ترین واقعیت‌ها برخیزد و خود و مردم را به او هام فرو نبرد. آیا رژیم‌های فاشیستی بنیادگرمانجمله جمهوری اسلامی ایران ساطور قصابی شان را با رضا و رغبت به زمین خواهند نهاد؟ اکثر مردم ایران و دنیا دچار این خوشخیالی واهی نیستند اما آقای حکمت در سناریوی سفیدش در واقع می‌خواهد مردم به رأفت قلب و سیر شدن رژیم ایران از خون‌آشامی توجه مبذول داشته و به «شیوه‌های متمدانه» مبارزه علیه آن بیندیشند.

□ □ □

زیبیده توفان - هرات

«... یکی از هزاران هموطن شما هستم که می‌خواهم فریاد خود را به گوش تان برسانم.

شاعری هستم که رنج و درد بی‌خانمانی را شاید بیش از همه حس کرده باشم. و این ویرانه‌ی به ظاهر آباد از هم‌فروپاشی کشورم را به چشم می‌نگرم و این نیش‌ریختن بر قلب مجروح من و این غم عظیم را با اسلحه قلم بر قلب سپید دفتر ریخته تا بدین وسیله به یکی از هزاران زخم‌سینه خود و هموطنان عزیز و رنج‌کشیده چه در داخل یا خارج کشور مرهمی بگذارم و تیری باشد بر قلب دشمن بیدادگر که با ظاهر سپید و نمای سیاه چون عفریت بدگهر بی‌باکانه بر توده‌های ستمکش می‌تازد.

و حالا از شما خواهشمندم شعر زیرین را اگر قابل چاپ در مجله خواندنی تان باشد به چاپ برسانید تا فریادم به گوش تمام هم‌میهنان و وطن‌دوستم برسد.

از نامه و شعرهای تان سپاسگزاریم. از آنها در شماره‌های بعدی استفاده خواهیم نمود. باز هم برای ما نامه و شعر ارسال دارید.

□ □ □

پیکار پامیر - کانادا

مقابلاً سلام‌های ما را بپذیرید. از حسن نظر تان در مورد مطالب «پیام زن» و ۵۰ دالر ارسالی تان تشکر می‌کنیم.

□ □ □

ضمن عرض سلام، متعبد قیمت و مصارف پستی «پیام زن» را از طریق دوستان ما بفرستید.

گرچه ۵۰ مارک متذکره نرسیده ولی اگر خواهان کاستها باشید به ما بنویسید. به امید همکاری‌های تان.

□ □ □

د افغانستان د انقلابی خوانانو ټولنه - پشاور

گرانو دوستانو، زموږ لخوا هم ښکې هیلې او سلامونه ومنی. تاسو ته یو ځانگړی لیک او مونږ سره موجودو خپرونو پتی درواستول شوی. هیله ده چی ترلاسه کړی به مو وی.

□ □ □

چند سوال از آقای فرهاد بشارت

جمعی از روشنفکران - کابل

با سپاس فراوان از نامه تان که بتاريخ ۶ جون بدست ما رسید، متن کامل آنرا می‌آوریم:

«خواهران انقلابی،

نخست از همه درود به پیکار دلیرانه تان.

شماره ۴۵ «پیام زن» بسیار دیرتر از زمانی از چاپ برآمد که مضامین عالی، موضع قاطع و لحن مناسب آن به شکلی بتواند عطش جمعی از روشنفکران علاقمند به «راوا» را در کابلی تجاوز دیده فرو نشانند.

تمام مضامین شماره ۴۵ جالب بود ولی مطلب «زور کم و قهر بسیار یک سوپر انقلابی» را بیشتر پسندیدیم. در همین رابطه می‌خواستیم چند سوالی از آقای بشارت دبیر فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی داشته باشیم:

۱- شما آقای بشارت که مدعی هستید «مراجعه به پلیس بورژوازی جهت اختلافات شخصی یا سیاسی مطلقاً جزئیستهای ما نیست» چطور نه برای انقلاب کردن وحل اختلاف، بلکه حل تضادهای طبقاتی جامعه، به خلقی‌ها و پرچمی‌های کیفت‌ر و جنایتکارتر از «پلیس بورژوازی» متوسل می‌شوید؟

۲- آیا عدم شناخت دقیق از خلق و پرچم این «تفاله‌های تاریخ» را ناشی از قلت سواد سیاسی تان بدانیم یا بی‌خبری از تاریخ کشورما و یا هر دو؟ خواهان گرامی،

ضمناً اگر توضیح دهید «سناریوی سیاه و سفید» یعنی چه؟

دوستان گرامی، «سناریوی سیاه و سفید» نوشته منصور حکمت رهبر حزب کمونیست کارگری ایران است که چنانچه در آن مقاله هم تذکر داده‌ایم، ایشان از اوج چپ‌روی یکباره به راست غلتیده،

محمد عالم سهرابی - ابوظبی،

ضمن سپاس از علاقمندی تان نسبت به مطالب «پیام زن» بعد از این آنرا مرتباً برایتان خواهیم فرستاد. قیمت و هزینه پستی آنرا می‌توانید به آدرس بانکی ما و یا در جوف پاکت اما با پست راجستر بفرستید.

□ □ □

درباره‌ی «شعله‌ای» بودن ما

فریما رهپو - کابل،

از دو نامه و گزارش تان متشکریم. قسمتی از نامه تان:

«گرمترین سلامهای خویشترا که از زرفای قلبم سرچشمه می‌گیرد خدمت خواهران محترم "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" تقدیم می‌دارم. من مدتهاست که خواننده‌ی مجله‌ی وزین "پیام زن" می‌باشم. این یگانه مجله‌ای است که از حقوق و آزادی زنان و مردم رنج‌دیده‌ی افغان پشتیبانی می‌کند. "پیام زن" آینه تمام‌نمای بدبختی‌های مردم ما و افشاگر بنیادگرایان و طالبان می‌باشد.

من افتخار می‌کنم که زنان افغانستان خواهان دموکراسی و انتقام گرفتن از این خاینان و مزدوران اجنبی هستند. هر وقتی که "پیام زن" بدستم می‌رسد با علاقه‌ی تمام به مطالعه آن می‌پردازم. بنابر همین علاقه می‌خواهم از شما سوالی نمایم: در صفحه ۴۴ شماره مسلسل ۴۵ "پیام زن" در شعر "تنها نیم" از پ. ربیل می‌خوانم:

در گودالی که کنده بودند «شعله» افروزان
از برای گنده خون و عفن لاشه‌ی مردار گرگان
- و این و بیرانگرن شهرها و جاده‌ها -
که تاراج کردند عفت مروارید و عصمت گنجینه‌ها

بلی خواهران ارجمند، آیا این شعر که در یک صفحه به چاپ رسیده است اشاره به شعله‌ای بودن شما نمی‌کند؟ آیا شما از "شعله جاوید" پشتیبانی می‌کنید؟

«شعله‌ای» بنظر ما نه مظهر جنایت است نه وطن‌روشی و نه هیچ خیانتی دیگر. برعکس «شعله جاوید» بمثابة جریانی سیاسی آزادخواهانه و طرفدار دموکراسی، افتخار نخستین و قاطعترین مخالفت علمی با سوسیال امپریالیزم و سگهای پرچمی و خلقی آن، و امپریالیزم و سگهای گوناگون اخوانی و غیر اخوانی آن را در تاریخ ما کمایی کرده است.

سازمانهای مشخصی در کشور آشکارا نماینده‌سبن «جریان دموکراتیک نوین» (شعله جاوید) بوده و بسهم و شیوه خود از آن در برابر حملات دیوانه‌وار بنیادگرایان و جیره‌خواران پرچمی و خلقی و ستمی و سایرین دفاع می‌کنند. ولی ما بدون آنکه «شعله‌ای» باشیم، هیچ بیمی نداریم از اینکه بمثابة سازمان و نشریه‌ای دموکراسی‌خواه در برابر بنیادگرایان و

همدستان شان از گرایش مذکور به پشتیبانی برخیزیم. همانطوری که از سازمانها و افرادی که داغ سیاه همکاری با جنایتکاران خلقی و پرچمی و بنیادگرایان را بر جبین نداشته و خواهان مبارزه سازش‌ناپذیر بر ضد این فرومایگان باشند، حمایت نموده و آنان را از جمله دوستان خود می‌شماریم. «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» بعنوان یک سازمان مخفی که در شرایط بشدت خونین از چهار سو مورد حملات دشمنان قرار دارد، نمی‌خواهد با چاپ عکس‌های رهبران خود عملاً راه مبارزه وسیعتر را بر آنان ببندد و آنان را بیشتر در معرض حمله دشمنان قرار دهد. ولی با چاپ عکس رهبر شهید خود در حقیقت به خودش تجدید پیمان می‌کنیم که راهش را استوارانه ادامه خواهیم داد.

□ □ □

مسعود از «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» - کانادا،

با درودهای گرم از ارسال نامه سرگشاده «راوا» به نشریات چاپ کانادا، سپاسگزاریم.

امیدواریم باز هم از همکاری های تان برخوردار باشیم.

□ □ □

دوستان عزیز افغانستان آزاد - سویس،

از اظهار همبستگی تان نسبت به «راوا» و مبارزه‌اش و ارسال اعتراض نامه‌ها به وزارت‌های خارجه و داخله پاکستان متشکریم.

امید همکاریهای تانرا ادامه دهید.

□ □ □

یک و نیم ماه در اسارت طالبان

فرهاد - کابل،

قسمتی از نامه تان:

«به خواهران انقلابیام درودهای آتشینی می‌فرستم و از آنجاییکه مدت شش ماه می‌شود از فعالیت‌های انقلابی تان احوالی نداریم خیلی نگران می‌باشیم. امید از گزند تمام آفات و بیلت زمینی و آسمانی که درین جهنم بنام افغانستان خانه نموده، در امان باشید. پس از تیریکات سال جدید ۱۳۷۶ که برای ما دشواریها و رنجهای جدیدی را نوید می‌دهد، امیدوارم آفات دامنگیر مردم مان امسال فرق بنیادگرایان وحشی را بسوزاند.

ذیلاً گزارشی را خدمت تان مرقوم می‌دارم که نمایانگر عملکردهای وحشی ترین بنیادگرایان کینه توز و عقب‌گرا بنام طالبان است که بالای پسر کاکایم عبدالقهار ولد عبدالرزاق از ولسوالی تجراب گذشته است.

بتاریخ سوم دلو ۱۳۷۵ وقتی موتر حامل ما مسافرانی که از پلچرخی به کابل می‌رفتیم در ساحه گلپهار شمالی رسید با صدای فیر راکت‌ها

مردم وحشت زده پیاده و سوار به سمتهای مختلف در تک و دو شدند و می گفتند که طالبان از چاریکار بطرف جبل السراج در حال حمله و پیشروی اند. در منطقه هرج و مرج کامل حکمفرما بود و هر وسیله نقلیه می کوشید به هر ذوبه‌ای که شده خود را از آن ساحه بکشد. وسایط زیادی درین گیر و دار تصادم نموده و از کار باز ماندند.

راکبین موتر ما هم بالای دربور فریاد می زدند که زود حرکت کرده و خود را از منطقه بکشد. دربور توانست موتر را الی ساحه شرکت (فابریکه نساجی گلپهار) برساند ولی در اثر ازدحام وسایط خراب شدهی نیروهای فراری دولت، شرکت کاملاً بند شده بود و مردم پیاده بطرف گلپهار می دویدند و در منطقه وحشی توصیف ناپذیر حاکم بود. زن و مرد، پیر و جوان خرد و کلان، مسلح و غیر مسلح همه می دویدند هیچکس نمی دانست که این مردم بالاخره کجا می روند. ما هم در حالیکه گلوله‌های توپ و هاوان و راکت در دور و بر جمعیت اصابت می کرد و تعدادی را به کام نیستی می کشید از موتر پیاده شده سرنوشت خود را با این مردم فراری گره زدیم و پیاده بطرف بازارک حرکت کردیم. در مسیر راه مردم می گفتند: "برادر طالبان از سمت محمودراقی آمده‌اند و همه مردم را می کشند." باهم در میان این انبوه مردم بیچاره و اجیران مسلح بی صاحب شده که قومندانان بزرگ شان زندگی آنان را با دالر معامله نموده بودند، از بالای زخمی‌های نیم جان و مردگان که بصورت فجیع در مسیر راه پراکنده بودند، در پناه دیوارها و درختان خود را به بازارک گلپهار رسانیده و از آنجا بطرف تنگی پنجشیر حرکت کردیم.

در حدود چند صد متر که در شرکت پنجشیر رفتم فیر سلاحهای پیاده شدت گرفت که مردم را هدف قرار می داد در حالیکه چند لحظه قبل مر می‌هابصورت پراکنده هر طرف اصابت می کرد. وضع خیلی دشوار شد و هر کس هر طرف در پناه دیوار، درخت و خانه‌ها متوقف شدند. من در کنار دیوار دکانی دویده و پروت کردم.

یکبار خواستم بدرون تانکی که از ملیشه‌های فراری در وسط شرکت باقیمانده بود پناه ببرم. به آن طرف دویدم چند فیر بالا بم صورت گرفت که خوشبختانه من به اصابت نکرد، به تانک که رسیدم در حدود ۱۰-۱۲ نفر در کنار آن بر روی زمین خود را انداخته بودند و همینکه مرا دیدند صدا زدند: "برادر تسلیم هستیم" من هم از وارخطایی صدا زدم "تسلیم هستم" و در کنار شان پروت کردم. همه افراد مسلح فراری بودند. پس از چند لحظه‌ای کوتاه توقف دلم قرار نگرفت و دوباره به کنار دیوار همان دکان قبلی دویدم.

اکنون دیگر شرکت مقابلم از زخمی‌ها و مردگان پر شده بود و دیگر کسی جرأت حرکت در آنجا را نداشت. فیر از بالای بام همین دکانی که من در پای دیوارش نشسته بودم بطرف شرکت شروع شد و تمام مردگان و زخمی‌های روی جاده را از ناحیه سر و سینه هدف قرار می داد. افرادی که در آنطرف تانک پناه گرفته بودند از جا بلند شده صدا زدند "برادر تسلیم هستیم فیر نکو" از بالای بام صدا آمد که "لا سونه پورته ونیسی" و وقتی با دستهای بلند کرده برآمدند همهی شانرا با یک ضربه نقش زمین ساخت. بالاخره فیروهاکم و کمتر و بکلی خاموش شد. دفعه‌ای در شرکت شخصی نظرم را جلب کرد که مصروف جمع کردن سلاح بود و چند میل کلاشینکوف را در شانه انداخته بود و چشمش که بر من افتاد فریاد زد:

"تسلیم شو" بطرفش دویدم که "تسلیم هستم برادر، من غیر مسلح هستم" پس از اینکه سر تا پایم را تلاشی کرد برایش گفتم نگذار شخص بالای بام بر سرم فیر کند. خوشبختانه او هم از طالبان بدخشان بود و با هم مشکل لسانی نداشتیم. برابم اطمینان داد و از آن پس هر طرفی که او می رفت جوهره جوهره او حرکت می کردم.

پس از اینکه فیروها بکلی خاموش شدند از کنج و کنار حدود ۱۵-۲۰ نفر دیگر هم به اصطلاح تسلیمی پیدا شدند. همه فعلاً اسیر بودیم اسیر طالبان کرام!! این بی‌عاطفه‌ترین و درنده‌خوترین عناصر بنام طالب ما را دوباره به گلپهار آوردند جایی که دیگر غیر از طلبه کرام!! هیچ کسی را زنده نگذاشته بودند. همه زخمی‌ها را بی‌رحمانه در مسیر راه می کشند و دور می انداختند، همه جا خون بود و اجساد پراکنده انسان. در مسیر راه گلپهار گروهای مختلفی از طالبان بسوی ما می دویدند و به محافظین ما می گفتند که اینها را بپا بدهید. هر گروپ شان دو نفر از ما اسیران را جدا کرده با خود بجای نامعلومی می بردند. ولی من هر طرفی که می رفتم با همان طالب بدخشانی بودم و از او جدا نمی شدم. یکبار سه نفر طالب بطرف ما آمدند. در رأس شان شخصی با موهای حلقه حلقه چرکین بود که از تنش تعفن برمی خاست و ماشیندار ثقیلش را به گردن آویخته بود. آنان را می شد شناخت که از همان گروهای جنایت پیشه‌ای زردادی گلبدینی هستند. با دیدن آن موجود کرام!! نفس در سینه ما بند شد سر دست آدمکشان از طالب بدخشی خواست تا دو نفر ما را برایش بدهد و خودش دست مرا گرفت. مگر من دست آن طالب بدخشی را رها نمی کردم و از وی پیوسته می خواستم تا مرا به او نهد. او هم خیلی مقاومت کرد و به عوض من دو نفر اسیر دیگر را به وی تسلیم کرد و مرا از چنگش رهانید.

پس از اینکه یکساعت تمام در بازار گلپهار باقی ماندیم و طلبه کرام تمام اسرای شان اعم از ۱۰ ساله‌ای پیران هشتاد ساله این منطقه را جمع کردند که تعداد شان تقریباً به ۴۰ نفر می رسید و آنان را بطور توهین آمیز "غازیان پنجشیر" می گفتند، قومندان بزرگ طالبان آمده به پشتو گفت: "این غازیان پنجشیر را به صدارت عظمی ببرید." من که دورتر از دیگر اسیران و در میان طالبان با همان طالب بدخشی بودم دیدم دستان همه اسیران را

RAWA

P.O.BOX 374

QUETTA, PAKISTAN

پست الکترونیک: rawa@geocities.com

با ما مکاتبه کنید:

دو شصت پانجم بستند. پس از اینکه یک ساعت تمام با برق شکنجهام کردند خواستند اعتراف بدهم. گفتم: "طوری که در تحقیقات قبلی خود هم ذکر کرده‌ام: بنده به رتبه جگون در ریاست جنایی وزارت امور داخله خدمت می‌کردم و از وقتیکه مجاهدین آمده‌اند وظیفه‌ام را ترک نموده مصروف تجارت و رفت و آمد از مزار شریف به پاکستان می‌باشم. دیگر نمی‌دانم چه بگویم اگر کدام چیز دیگری می‌خواهید، خود تان بنویسید من امضاء می‌کنم." مولوی با گریه و زاری به مستنطق خود می‌گفت: "من قبلاً با تحریک طالبان ارتباط داشتم و دستوری از طرف آنان در ولایات سمت شمال مخصوصاً بغلان فعالیت می‌کردم و با لشکر و نیروهای شر و فساد به شمالی آمده بودم تا تعدادی از آنان را به طالبان تسلیم کنم ولی قبل از تطبیق به موقع این نقشه در اثر هرج و مرجی که در منطقه رخ داد بنی ارتباط شده و ذریعه اشخاص ناشناس دستگیر و اسیر گردیدم. شما می‌توانید این موضوع را با مولوی صاحب مخدوم عبدالستار وزیر در میان بگذارید. اگر او این موضوع را تکذیب کرد حاضرم هر جزای سنگینی را که برایم تعیین کنید قبول نمایم."

ما را دوباره به اتاق بردند و من مولوی صاحب را بنام مولوی طالب به هم اتاقی هابم معرفی نمودم و ازین به بعد تمام آنان با خشم و نفرت بسوی این مولوی متفور دیده و او را بنام مولوی طالب مسخره می‌کردند.

در همان روزها تعداد دیگری از اسرای غوربند را که همه مسلح بودند و داوطلبانه به تحریک طالبان تسلیم شده بودند به اینجا آوردند که تعداد شان تقریباً به ۸۰ نفر می‌رسید. آنان را به بهانه‌ای دادن تحفه، به چاریکار و از آنجا به ریاست تحقیق آورده بودند. شکنجه و جزای این تسلیمی‌های مسلح خیلی سنگین‌تر از ما بود و مردم فریاد و ناله‌های شائرا تا مسافه‌های دور می‌شنیدند. پس از سه روز شکنجه و اخذ اعترافات، این برادران جنایتکار مسلح شائرا که طور داوطلبانه تسلیم شده بودند بنام اسرای مسلح به قندهار فرستادند.

هر هفته روزهای پنجشنبه به تعداد ۱۰۰ الی ۱۵۰ تن از مجوسین این محبس را بدون در نظر داشت سن، شغل، مسلح بودن و یا نبودن و غیره همینکه از شمالی می‌بود جرئت را ثابت شناخته بنام اسیر به قندهار می‌فرستادند و دیگر کسی از سرنوشت آنان با خبر نمی‌شد.

با پتوها و لنگی هایشان بستند. در اول ترسیدم که شاید صدارت عظمی کدام رمزی جهت کشتن اسیران باشد اما بعداً معلوم شد که اشتباه کرده‌ام و فوراً در میان اسیران رفته و گفتم من هم اسیر هستم. دستانم را با پتویم در پشت سر بستند و همدی ما را در موتر سوار نموده و موتر از محمودراقی و بگرام به کابل رسید.

ساعت چهار بیجه عصر همانروز ما را به ریاست تحقیق امنیت آوردند و از همان لحظه ورود به این جهنم، با عذابهای گوناگونی مواجه شدیم که قلم از توصیف آن عاجز است. اول پس از خانه‌بری جدول شهرت مکمل و اخذ بیوگرافی مشروح در اتاق مخصوص تحقیق، مرا چنان با لگد، سیلی و کپیل لت و کوب نمودند که برای مدتی بیهوش بودم. هر قدر برایشان می‌گفتم که من از جمله افراد مسلح نیستم و هم نمی‌دانم که فراریها و سلاح شان کجاست سودی نمی‌کرد. شکنجه و تحقیق الی ساعت ۳ بیجه شب دوام نمود. بعد مرا در یک اتاق ۵۰ نفری برده برایم یک کمپل و یک روحایی دادند که در آن اتاق بزرگ و سرد استراحت کنم. پس از آن هر روز سه مرتبه بخاطر استحقاق نان ما را به اتاق مخصوص می‌بردند و با شکنجه‌های وحشیانه از ما به اصطلاح خود شان "غازیان پنجشیر" (که اصلاً درین اتاق هیچ پنجشیری‌ای وجود نداشت) اعتراف می‌گرفتند. در میان ما افرادی بودند مثل محمدجان گادی‌بان که می‌گفت او را در شهر چاریکار از گادی گرفتند و گل محمد آسیابان هم قصه می‌کرد که وی را از آسیابش گرفته آوردند. چوپانان، دهقانان، دکانداران، متعلمین و مسافرانی که هیچگونه ارتباطی به این منطقه جنگ زده نداشتند، گیر آمده بودند. یکی از اسیران با ریش سفید و یک دست قطع شده بنام مولوی محمدقل بود که همه مجوسین به وی احترام زیادی قایل بودند. مولوی صاحب معیوب برای ما فتوا داد که از خواندن نماز صرفنظر نماییم زیرا اکثرأ هنگام ادای نماز، طالبان آمده در پس گردن نمازگزار آب سرد می‌ریختند و نمازش را فاسد می‌کردند و برایش می‌گفتند تو هنوز کجا صحیح مسلمان شده‌ای که نماز می‌خوانی و یا هنگام وضو گرفتن و طهارت با لگد زده در بین تشناب کثیف می‌انداختند و قهقهه می‌زدند و چند تف دیگر هم بر روی وضو کننده می‌انداختند. با این فتوی ما تا حبس بودیم دیگر نماز نخواندیم.

یک روز مرا برای تحقیق به اتاق مستنطقین بردند دیدم در آنجا مولوی صاحب هم ایستاده بود. بدون مقدمه برایم گفتند که چند سیلی محکم بر روی مولوی بزنم. من در اول اینکار را نکردم مگر پس از یک لت شدید کیلی مجبور شدم تا یکی دو سیلی آهسته بر روی مولوی بزنم. گفتند "تشد، یاد نداری" مولوی را گفتند "سیلی زدن را یادش بده"، و او سیلی محکمی برویم کوفت. پرسیدند "یادگرفتی؟" گفتم بله. و من هم سیلی محکمی بر روی مولوی یک دست کوفتم که او را در کنج اتاق انداخت. ماشین برق را آورده لین هایش را به

لطفاً به حساب‌های جدید بانکی ما توجه کنید:

برای دالر امریکایی:

MRS T. SHAMS
F.C. A/C NO. 30033-1
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

برای مارک آلمانی:

MRS T. SHAMS
F.C. A/C NO. 9-9
HABIB BANK LTD.
COMPLEX BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

از سایر کمکهای مالی ممنویم. امیدواریم در جمعآوری کمک از سایر هواداران و افغانهای و طندوست دریغ نورزید:

کددار	۵۰۰	اسلام آباد	Herrn Guenther Keiffenheim آقای گونتر کیفین هایم
رر	۱۰۰۰	آلمان	ملیحه
رر	۳۰۰	راولپندی	چوهدری بشیر
دالر	۵۰	کانادا	پیکار پامیر
رر	۴۲	رر	توخی
رر	۲۰	استرالیا	عبداله «حمید»
مارک	۴۰۰	آلمان	سروش
رر	۱۴۰	رر	Frau Aneetta Mass خانم آنیتا ماس
رر	۱۰۰	رر	مادر شهید سرور
رر	۱۰۰	رر	رابعه جان
رر	۱۰۰	رر	سپورمی
رر	۱۰۰	رر	راضیه
رر	۵۰	رر	خواهر شهید سرور
رر	۵۰	رر	وسیمه جان
رر	۴۰	رر	منصور و مسعود (قادر)
رر	۳۰	رر	زریز قدوس
رر	۲۰	رر	رونا کریمی

سپورمی - آلمان،

متقابلاً سلامهای ما را بپذیرید.

از اینکه حاضر به هر نوع کمک به «راوا» هستید متشکریم. موفق باشید.

□ □ □

م.ع. سلطانیپوری - امریکا،

با سپاس، نوشته ارسالی تان تحت عنوان «امید و روشهایش» را گرفتیم. به نظر ما باید تمام صفحات نشریه را در خدمت افشای جنایات ووظنفروشیهای خاینان بزرگ قرار داد و نباید به چاکران حقیری چون «امید» نویسان که بی شرمه می خواهند روهای سیاه خاینان را سفید مالی کنند زیاد اهمیت قایل شد چون دیگر مردم هم باید مطالب «امید» و واقعیات کشور تف و نفرین نثار این مزدوران بنیادگرایان غیر پشتون خواهند کرد. به نظر ما جریده «امید» چنانچه شما نوشته اید شاید «مظهر بیسوادی و بی ادبی» هم باشد ولی در اینکه مظهر شرفباختگی و خیانت پیشگی از نوع قسومپرستی کسور و پسرعقده ضدپشتونی است، تردیدی وجود ندارد.

امیدواریم همکاری قلمی تان را در افشای هر چه بیشتر خاینان اخوانی و روشنفکران جیره خوار شان با ما ادامه دهید.

□ □ □

ده روز از حبس ما تیر شده بود که یک شب ساعت ۱۲ مولوی طالب را خواستند تا با مخابره همراه صاحبش (مولوی مخدوم) صحبت کند. مخدوم پس از اینکه اجیر اسیرش را بجا میآورد، با رئیس تحقیق ملا بسماله آخند ارتباط گرفته و ساعت یک شب مولوی طالب شده (مخدوم) را ذریعه موثر پیچارو نزد مخدوم می برند.

طوریکه معلومات حاصل نمودیم در ریاست تحقیق و دیگر ریاستهای امنیت تمام رئیس های دفاتر ملاهای بی سواد، متعصب و عقده مند مقرر شده اند ولی معاونین و کارمندان اساسی و مسلکی آن ریاستها همه از خلقی های به اصطلاح خود شان "سور خلقی" گروپ زرغون و تیره کی تعیین گردیده اند.

بالاخره پس از یک و نیم ماه اسارت کاملاً حسب تصادف نامم در لست اسیران شر و فساد که از طرف عالیقدر !!! مورد عفو قرار گرفته و تعداد شان به چهل نفر می رسید، برابر می شود و از حبس این جانایان بی همتای قرن رها می گردم که دعا کنید دیگر حتی موذی ترین حیوانات را هم اسیر این جانوران وحشی بنام طالب نکند انسان را که چه می کنی.

□ □ □

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.

در این اوضاع کابل که همه مردم در تلاش پیدا کردن لقمه نانی خشک برای زنده ماندن اند، مخصوصاً کمکهای خوانندگان ما از آن شهر برای ما بی نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند:

ذکیه	کابل	۲۰۰۰۰	افغانی
زحل	رر	۲۰۰۰۰	رر
ذبیح اله	رر	۱۰۰۰۰	رر
مرغلری	رر	۱۰۰۰۰	رر
فریمارهبو	رر	۱۰۰۰۰	رر
ویژه	رر	۱۰۰۰۰	رر
مسلال	رر	۱۰۰۰۰	رر
خانگه	رر	۶۰۰۰	رر
خلیل	رر	۵۰۰۰	رر
آرام	رر	۵۰۰۰	رر
ناجیه	رر	۵۰۰۰	رر
بشیراحمد	رر	۵۰۰۰	رر
ناهید	رر	۵۰۰۰	رر
نفیسه	رر	۵۰۰۰	رر
احمد شاه	رر	۴۰۰۰	رر
اسداله	رر	۳۰۰۰	رر
دوست محمد	رر	۳۰۰۰	رر
ابراهیم	رر	۲۰۰۰	رر
غلام رسول	رر	۲۰۰۰	رر

ابراهیم - کویت،

ها را بیاورند و از آنها حق خود (پلاستیک، شیشه و...) را بگیرند. از جمله یک صبحی را به یاد دارم که با صدای فریاد و دودشنام در کوچه از خواب برخاستم. از اتاق بیرون رفتم، اطفالی را دیدم که تعداد شان به شش تن می‌رسید کالای همگی شان سیاه بود، چهره‌های شان هم کمتر از کالای شان تیرگی نداشت، موهای شان درهم و برهم چپ و راست ایستاده بود، هر کدام بوجی‌ای را حمل می‌کردند و چیزهای کفش ماندنی به پای داشتند. آنان دو گروپ سه نفری شده بودند، هر دو نفر، نفر سوم را محکم گرفته و با دستهای خود خشتها را بلند کرده بودند و زبان‌شان مصروف دودشنام زدن.

حیرت زده شدم ولی بزودی دریافتم که بین شان جنگ بود، جنگ بخاطر مواد فضله!

□ □ □

□ □ □

فقر مهاجران ما لگدی بر پوزه‌ی بنیادگرایان

مختار - کویت،

از دو نامه حاروی چندین مطلب خواندنی متشکریم.

قسمتی‌هایی از دو چشم‌دید ارسالی تان را در همینجا می‌آوریم. باز هم به ما نامه بفرستید.

«سلام بر تمام کارکنان "پیام زن" بعد از سلام موفقیت شما را می‌خواهم. چون یگانه مجله‌ای که همه جنایتها و خیانتها را افشاء می‌کند همین مجله است، خواهش می‌کنم گزارش مرا به نشر برسانید.

وضع مهاجران در کویت بسیار دل‌تیر است. برای مثال اگر کسی در مارکیت میوه فروشی بگردد، فوری متوجه می‌شود که چندین نفر از پشتش می‌آیند... آنان بیکارانی‌اند که هر کسی را تعقیب می‌کنند تا شاید یک کریت میوه بخرد و آنرا در جای مطلوب انتقال داده چند رویه بدست بیاورند. یا اگر یک کیلو گلی خریداری نمایید چندین طفل برای آنکه خریطه پلاستیکی خود را بفروش برسانند هجوم آورده حتی بین خود به جنگ می‌پردازند. در مارکیت ترکاری دهها جوان و نوجوان در بالای کراچی چند درجن کيله و یا غیره میوه و ترکاری را انتقال می‌دهند، ناگهان می‌بینی که پلیس آمد و با آمدن پلیس فکر می‌کنی که تمام بازار حرکت می‌کند، چون آنان از لت و کوب هر روزی پلیس اطلاع دارند بناءً با یک چشم برهم زدن منطقه را ترک گفته ناپدید می‌گردند. آنانی که در چنگ پلیس می‌افتند چنان سوته کاری می‌شوند که در زندگی فراموش شان نخواهد شد. دلیل این اعمال گرفتن چند رویه رشوه است که پلیسها از ترکاری فروش‌های بزرگ می‌گیرند. چون با آمدن کراچی بازار ترکاری فروشهای بزرگ سرد می‌شود.

(...) عده‌ای از اطفال و جوانان مهاجر ما علاوه بر سایر کارهای مشقت‌بار و طاقت‌فرسای که انجام می‌دهند، وظیفه خود را جمع‌آوری مواد فضله قرار داده‌اند. برای مثال در کویت می‌بینم که صبحگاهان با هر "جمادار" که وظیفه انتقال مواد فاضل را از خانه‌ها و کوچه‌ها به جاهای مورد نظر دارد، یک یا دو فرد از مردم ما زنگ دروازه‌ها را می‌زنند زبانه

روح‌اله احدی - کویت،

در قسمتی از نامه‌ی خود می‌گویند:

«من خیلی علاقمند به مجله شما هستم. زیرا این مجله بیانگر واقعیتهای سیاسی و فرهنگی و ملی می‌باشد و در واقع می‌توان گفت سلاحی است برای زجر دیدگان و محرومان که بر ضد خرافات و قاتلان مردم مظلوم بکار برده می‌شود.»

از لبرلز علاقمندی تان نسبت به «پیام زن» متشکریم. در رابطه با بدست آوردن شماره‌های گذشته و آینده «پیام زن» و ضمیمه‌های آن نامه‌ی جداگانه همراه شماره ۴۵ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. لطفاً از دریافت آنها اطمینان دهید.

□ □ □

دفاع از بنیادگرایی زیر نامه مخالفت با «غرب‌گرایی»

مجاهد افغانی - کویت،

از نامه تان متشکریم و فقط به یک نکته آن می‌پردازیم. نظر تان مبنی بر اینکه ما طرفدار درجه یک دموکراسی هستیم، درست است. اما شما دموکراسی را مفهوم غربی و ضد اسلام می‌دانید و از بنیادگرایی به دفاع پرداخته‌اید. در این زمینه ما به هیچ صورت با شما موافق نیستیم، دموکراسی حالا دیگر مفهوم جهانشمول و منادی آزادی‌های مختلف برای انسان آزاد و پیشرونده است. برخلاف بنیادگرایی در قساموس سیاست جهانی مصداق جهالت، عقب‌ماندگی، ترور و... است. و بنابر واقعیت کشور خود ما بنیادگرایی نه تنها مفاهیم بالا و دموکراسی‌کشی و آزادی‌کشی را در خود دارد بلکه مظهر بی‌ناموسی، کشتار، تجاوز و جور و چپاول نیز می‌باشد. بنیادگرایان نه تنها خاین‌ترین عناصر به ملت و

مهاجران افغان در جهنم جمهوری اسلامی ایران

عابد - ایران،

با تشکر فراوان از نامه و گزارش تان، متأسفانه دو نامه قبلی را که یاد کرده‌اید هیچکدام بدست ما نرسیده‌اند و رنه حتماً به جوابش می‌پردازیم. گزارش ارسالی را در همین صفحه می‌آوریم و آرزو می‌کنیم همیشه از شما چنین گزارش‌هایی داشته باشیم:

«به تاریخ ۱۵ دلو ۱۳۷۵ یک شب بسیجی‌ها در اتاق ما وارد شدند و گفتند افغانها همه حبشش (چرس) و مواد مخدر دارند. شروع به تلاشی نمودند و وقتی از این چیزها اثری نیافتند چند عدد کاست و کمی نوار را بهانه گرفته به کلاتری (مأموریت پلیس) زنگ زدند و یک افسر و چند مأمور امنیتی آمدند همه را به کلاتری برده و زندانی کردند. از اینکه دیگر بهانه نداشتند گفتند شما پاسپورت ندارید و غیر قانونی کار می‌کنید. قاضی که تمام ماجرا را در تهران قضاوت می‌کند، به افغانها همیشه کثافت و نجس می‌گوید. بعد از گرفتن رشوه از هر نفر مبلغ ۱۵۰۰۰ تومان از زندان آزاد گشتیم، در بین ما یک افغان را از زندان قصر که یکی از زندانهای معروف است در دادسرا آورده بودند. او قصه نمود که ۴۰۰ نفر افغان در زندان قصر زندانی می‌باشند.

آوارگان ما در ایران در هر جامورد زخم زبان و لت و کوب و رشوه‌ستانی مأموران انتظامی قرار می‌گیرند. مهاجران سنی مذهب مخصوصاً با مشکلات سنگین‌تر مواجه‌اند. در کلاتریها اگر شیعه باشید توسط رشوه آزاد می‌شوید اما اگر سنی باشید رد مرز و به تل‌سیاه برده می‌شوید. با اقوام تاجیک و ازبک چندان کار ندارند اما با پشتونها برخورد بد شدت غیر انسانی دارند. سپاه پاسداران تاجیکها و ازبکها را جهت ثبت نام در پادگانها دعوت می‌نمایند و دو ماه تربیت نظامی داده بعد به افغانستان اعزام می‌کنند. تعدادی از هزاره‌ها را در پادگانهای سپاه برده ماهوار ۲۵۰۰۰ تومان معاش برایشان می‌دهند. قرار اطلاع ۷۰۰ نفر افغان در تهرانفارس شهر تهران در یک پادگان سپاه هستند.

گشت و گذار افغانها را در جاده‌ها مشکل بپاخته‌اند. کارها از طرف وزارت کار تعطیل می‌شوند و یا جای کارگران افغان به کارگران ایرانی سپرده می‌شود تا مردم مجبور شوند که در پادگانها بروند. بعضی ایرانی‌ها افغانها را طعنه می‌دهند که غریبه‌ها در خانه‌های شان سنگ نگهداری می‌کنند اما ایرانی‌ها

مردم ما بوده‌اند بلکه بدترین خیانت‌ها را به دین اسلام نیز مرتکب شده‌اند. آنها به تمام اعمال حیوانی خود صیغه مذهبی داده‌اند. ما اسلام مردم خود را از اسلام ساختی بنیادگرایان گوناگون کاملاً متفاوت می‌دانیم. مردم افغانستان خواهان جامعه‌ای دموکراتیک هستند که بنیان آن بر سکولاریزم گذاشته شده باشد تا دین هم دیگر ملعبه این و آن حزب بنیادگرا و غیر بنیادگرا قرار نگیرد.

□ □ □

دستگیر ژرف‌نگر - آمریکا،

شعر، نامه و اصلاحی که در شعر تان تذکر داده بودید، رسیدیم. قیمت وهزینه پستی «پیام زن» شماره ۴۶ رابه حساب بانکی ما ورسالی کنید. قسمتی از شعر «بهار افغانستان»:

بهار افغانستان

پس از سختی و تکلیف زمستان
بهار سبز و خرم شد نمایان
دهم مژده مبارک نو بهاران
بهار آمد. ولی نیست این بهاران
بهار آمد مگر افسوس و ارمان
شده چند سال نداریم ما بهاری
وطنداران! بنامیم این بهار را
وطنداران! وطن ویران جنگ شد
درین موسم که وقت کشت و کاراست
اگر باغ و زمین است یا زراعت
بجای سبزه و گل در چمن بین
وطن را کرده است بیگانه اشغال
بجای خلق و پرچم، طالب امروز
شده طالب به اغیار نوکر نو
ستم کردی تو بیش از خلق و پرچم
ترا با نام طالب خادم دین
دم و گوش ترا چون سگ بریده
نمودید بسته دست خلق و پرچم
طالبها! دشمنان علم و فرهنگ
نمودید گل چراغ علم و دانش
بدین وحشیگریها و جنایات
نمی‌شرمی علیه مردم خویش
بحال خلق و پرچم کن نگاهی
شما را بیش ازین عمری نمانده

پس از اندوه و غم، رنج فراوان
بسر بگرفته چتر ابر نیسان
بگیتی و برای چشم براهان
برای مردم آواره افغان
خزان و کار زار است میهن مان
بهار ماست همه فریاد و افغان
بهار کشت و خون و رنج و حرمان
نمی‌آید بهار در ملک ویران
شده مصروف جنگ بیچاره دهقان
شده پامال جنگ پست اخوان
دمیده هر طرف خار مغیلان
بزور دالر و پول روی قرآن
شده نوکر دشمن، گوش بفرمان
گرفته جای خلقی، پرچمی آن
بحال مردم مسکین بی‌نان
مسلح کرد عدوان تا بدندان
شدی ظالم بسان سگ تو نادان
بکار خاکفروشی طالب اخوان
طالبها! دشمنان علم و عرفان
مکاتب را به خاک کردید یکسان
نمودید سخت مردم را پریشان
تو با دشمن نمودی عهد و پیمان
نمی‌ماند ترا هم این دوران
شما محکوم خلق، محکوم دوران

بجای سگ در خانه شان افغانی دارند (...)

پیام زن تنها نشریه‌ایست که صدای ما را به گوش همه جهانیان می‌رساند. ما هم انسان هستیم ولی رژیم ایران به ما به دیده حیوان می‌نگرد. در کشور ویران شده ما روز به روز از دست جهادیهای جنایتکار از جمله نوکران کثیف رژیم فاشیستی ایران آتش جنگ شعله‌ورتر شده می‌رود پس ما کجا برویم؟ اگر ایران برای ما جانمی دهد پس مرزهایش را باز کند تا ما در کشور دیگری برویم (...)

هر چه می‌گویم درد دلم بیشتر شده می‌رود. ما نمی‌توانیم در اینجا صدای خود را بگوش جهانیان برسانیم، حتی در دفتر سازمان ملل نیز برای ما راه نمی‌دهند. این خواست من و صدها هموطنی هست که بطور جدی از شما یاری می‌خواهیم تا صدای ما را به گوش ملل متحد و سایر سازمانهای بشردوست جهان برسانید تا از این جهنم نجات یابیم.

□ □ □

محمد ظاهر تری - کویته

زمونږ له خوا هم نیکې هیلې و منۍ. ستاسو په پټۍ یو ځانگړی لیک سره د «افغانستان دبشر د حقوقو د فاجعی په خاطر نړیواله نډه واری» یوه کنه درواستول شوه، هیله ده چی ترلاسه کړی به مو وی.

□ □ □

ادعاینامه علیه «امید» نشریه‌ی پتلی‌فواران باند جنایتکار (بانی

دا کتر عبدالحاج هاتفی - امریکا،

از مطلب ارسالی تان که قسمت هایی از آنرا در ذیل ملاحظه می‌کنید متشکریم:

«هموطنان نهایت شریف، خواهران و برادران عزیز و فرزندان دلیند سلام!

(...) جریانات چهار سال اخیر کشور و رویدادهای آن در داخل و خارج کشور سبب فشارهای روحی و بدنی ما گردیده است. ما می‌بینیم که دستان نابکار و ناپاک دشمنان قسم خورده ملت افغان در ایجاد فاصله میان ملت واحد (افغان) شده می‌خواهد ملت افغان را بنام لسان، مذهب، منطقه و قوم جدا سازد. چگونه ما می‌توانیم نظاره‌گر باشیم و ببینیم که فرزندان ما را بجان هم انداخته و ازین اوضاع ناپسمان داخلی کشور ما استفاده سوء نمایند و نفوذ خود را در منطقه و کشور ما حاکم سازند.

ما ریش سفیدان و سالمندان برای رهایی از عذاب وجدان و ترس از خداوند تصمیم گرفتیم تا همین پیشهاد را ترتیب داده به شما فرزندان اصیل افغان نواسه‌های احمد شاه، محمود، میرویس، ملالی و نازوانا تقدیم نماییم (...)

(...) پدران نیک اندیش و پاک سرشت ما حکایه می‌کردند که در آن زمان انگلیس‌های متجاوز و شیطان صفت روزی خر مرداری را گرفته هنگام شب آنرا در محوطه مسجد انداخته فردای آنروز همه‌جا آوازه انداختند که پیروان مذهب دیگر این عمل ضد عقاید اهل سنت را انجام داده. در نتیجه پیروان هر دو مذهب بدون تعقل بجان هم افتادند از کشته‌های همدیگر پشته‌ها ساختند. (...) و انگلیسها خود در غنای بلند نشسته نظاره‌گر کشتن افغان توسط افغان بودند (...) مگر با وصف این همه کثافت کاری سرانجام بدست فرزندان اصیل مرز و بوم شکست خوردند و امپراطوری شان برای ابد توسط افغانان سقوط داده شد و با خجالت و سرافکندگی از خاک مقدس افغان رانده شدند و استقلال افغانستان به همت والای فرزندان صدیق بدست آمد (...)

و حال که اضافه از ثلث قرن از آن زمان می‌گذرد روسها و ممالک همجوار ما به اساس همان مثل مشهور انگلیس "تفرقه انداز و حکومت کن" افغانهای ساده‌لوح را بجان هم انداخته به اصطلاح "آب را خت نموده ماهی می‌گیرند".

روسها و همسایه‌ها (چه شرقی چه غربی چه شمالی چه جنوبی) دریافته‌اند که هرگز در مقابله با ملت افغان پیروز نشده و نمی‌شوند. بنابراین برای تطبیق اعمال و امیال پلید و شیطانی خود متأسفانه افغانهای مست‌عصر، جاه‌طلب، ضعیف‌اراده و خائن را دریدل پول‌استخدام نموده افغان را توسط خود افغان بجان هم می‌اندازند. برای رسیدن به آرمان نامقدس و غیر انسانی به یک سلسله نشرات و تبلیغات ضداسلامی و ضد افغانی دست‌زده تفرقه‌مذهبی، لسانی، قومی و منطقوی را دامن می‌زنند.

(...) از آنجاییکه دیده می‌شود هفته نامه "امید" و رادیوی آقای محترم فیضی از مدت ها به نشر مطالب ضد اسلامی و ضد افغانی و دشنام به ملیت های نجیب افغان متوسل گردیده‌اند که صرف باعث ایجاد تفرقه، بدبینی و احساس کدورت در بین افغانها می‌شود و حاصل دیگری ندارد. ما چندین بار با مدیر مسئول آقای قوی کوشان و قبله‌گاه شان جناب غلام حضرت کوشان تلفونی تماس گرفتیم و تقاضا نمودیم که دیگر با نشرات زهرآگین خود ملت مظلوم افغان را ازین زیاده‌تر دریدل و آواره نسازید، نگذارید شالوده جامعه افغانی درین دیار غربت توسط این تبلیغات از بین برود. باز هم عرض مکرر نمودیم از تفرقه‌افگنی و جنگ اندازی و دشنام دادن و کم بینی دست بردارید و اگر خیر تان نمی‌رسد شر نرسانید.

(...) اوشان به همین اشکهای ما ریش سفیدان وقعی قایل نشدند. مجبور شدیم عرض خود را به شما عزیزان تقدیم نمایم.

آیا می‌شود که باین تبلیغات خصمانه آنهمه پیوندهای عمیق خانوادگی و بین‌الافغانی خود را از بین ببرید؟ برای وحدت ملت دست بکار شوید. ملت ما زخمهای زیادی برداشته دیگر کبارد به استخوان رسیده بس است به لحاظ خدا، قرآن و خون افغان بس است. آیا می‌توان به خاطر تبلیغات "هفته نامه امید" عده ما افغانهای تاجک که همسران پشتون داریم و صاحب دهها فرزند و صدها نواسه و کواسه شده‌ایم از

گل حسن سعید - لنه‌ی کوتل،

ز مونږ نیکې هیلې او پیروزیڼې ومنی. ستاسو د لیک څخه پوره مننه. هیله ده چی مونږ سره خپلې اړیکې ټینګې وساتی.

□ □ □

ضرورت افشای آصف محسنی

عادله - اسلام آباد،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسید:

«خواهران گرمی، دروهای گرم خود را خدمت هر یک شما با خلوص نیت تقدیم می‌دارم و موفقیت شما را در عرصه کار و فعالیت روزمره به‌خصوص در زمینه افشای اخوانیان و طالبان خواهانم. چون پیام زن را یگانه نشریه افشاگر هویت خاینان ملی وطن ما چون طالبان، گلبدین، ربانی، سیاف، خالص، مسعود، خلیلی، دوستم، اکبری و مجددی می‌یابم، خوشحال خواهم شد اگر در افشای هر چه بیشتر شیخ آصف محسنی، این آدم پرمدها هم چیزی انتشار بدهید.»

خواهر عزیز، «پیام زن» تا جاییکه توانسته به همه درندگان اخوانی پرداخته است. امیدواریم برای افشای هرچه بیشتر آنان و مشخصاً فرد مورد نظر - نمایانم پرمدهایی‌اش در کجا و از سر چیست - گزارش‌های موثقی از شما داشته باشیم.

□ □ □

هواداران اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - آلمان،

از همکاری و پیشنهاد تان متشکریم.

مآشفانه نشریات زیادی و منجمله جزوه «خبرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه‌گری رژیم ایران» - نگاهی به مقاله‌ی «گوشه‌هایی از زندگی پناهندگان و مهاجرین افغانستان در ایران» پژوهش آقای چنگیز پهلوان را به انگلیسی در اختیار نداریم. فعلاً صرف به ارسال شماره دوم The Burst of the "Islamic Government" Bubble in Afghanistan به آدرسی که گفته‌اید اکتفا کردیم. آیا شما می‌توانید در ترجمه برخی مطالب از فارسی به انگلیسی ما را کمک کنید؟ پیروز باشید.

□ □ □

رها از «راه آینده» - آلمان،

از نامه دوستانه و کتب و نشریات ارسالی تان سپاسگزاریم. امیدواریم کتبی را که یادآوری نموده‌اید بزودی دریافت داریم. در مبارزه علیه رژیم فاشیستی ایران برای تان آرزوی موفقیت می‌کنیم.

□ □ □

ناموس خود جدا شویم؟ اگر ما جسماً جدا شویم خون ما را کی جدا ساخته می‌تواند (...)

۱- شما هم ای فرزندان صدیق افغان ازین محترمان بخواهید که به زودی ازین گونه تفرقه افگنی دست بردارند.

۲- اگر نشد با نشریه «امید» و نشرات مشابه آن مقاطعه نمایید به این معنی که آنرا نخرید و نخوانید.

۳- به مالکان مغازه ها گوشزد نمایید که بخاطر منافع ملی و بین‌الافغانی، نه کدام تنظیم، حزب، گروه و گروپ خاص سیاسی نشریه «امید» را اجازه فروش ندهید.

۴- اگر مالکان مغازه بازهم به عرض ما گوش ندادند با اوشان هم مقاطعه نمایید یعنی از اوشان هم سودا نخرید.

این همه را صرف برای خدا و بخاطر ایجاد صمیمیت بین برادران و خواهران افغان نمایید.

با عرض احترام

ریش سفیدان افغان کلفورنیای شمالی

بزرگان معزز و محترم،

شما از سر صفا و پاکدلی در برابر یک عده روشنفکر خاین که از پابوسی ربانی - مسعود و باندهای شان شرم ندارند، استغاثه می‌کنید و به آنان و گروههای جنایت‌پیشه‌ی جهادی قرآن را شفیع می‌آورید که اندک ننگ و حیا بخرج داده و از جنگ دست بردارند. اما فراموش می‌کنید که رهزان شرف‌باخته‌ی جهادی و روشنفکران پست قلم‌بدست آنان بیش از آن فرومایه و جنایتکارند که به قسم و قرآن دادن دردناک شما کوچکترین وقعی قابل شوند. آیا آنان به قسم و قرآن خود در مکه و مدینه و در پیشگاه اربابان خارجی شان چندین بار پشت پا نزدند که حالا در برابر اشک شما تکان بخورند؟

این جلادان پلید و میهن‌فروش هرگونه نرمش و گفتگوهای متداول بین سایر نیروهای سیاسی در دنیا را نمی‌فهمند و حاضر اند از هر نشانی از شرف و انسانیت بگذرند اما قدرت خود را از دست ندهند.

فقط با مبارزه‌ای قاطع و آشتی‌ناپذیر است که می‌توان در شورش ملت علیه این سگان بیگانه سهمی موثر ادا کرد. و شما با استفاده از تجربه و اعتبار اجتماعی تان مخصوصاً در این مبارزه ملی نقش بازی کرده می‌توانید. امیدواریم شما همانطوری که ماهیت نوکران ربانی و مسعود را بر ملا می‌سازید از افشای روشنفکرانی که برای چاکری به طالبان کمر بسته‌اند نیز به هیچ عنوانی دریغ نورزید.

□ □ □

مسئولین ASYL IN NOT - اتریش،

آخرین شماره «پیام زن» با مکتوب جداگانه‌ای برایتان ارسال گردید. به امید همکاری های تان.

□ □ □

غلط‌های چاپی در شعر

باغ وحش کابل

عبداله «حمید» - استرالیا،

قسمتی از یکی از نامه‌های ارسالی تان:

«... یک نامه اعتراضیه با چند امضای برادران افغان مهاجر به مسئولان پاکستانی فرستادیم تا هرچه زودتر متوجه عواقب خطرناک مداخله‌ی خود در وطن ما خصوصاً علیه نیروهای طرفدار دموکراسی و آزادی گردند.

یک موضوع مهم را برای تان یادآور می‌شوم:

یکی از دوستانم یک کاست از خوانندگان رادیو افغانستان را با خود آورده بود تا با هم بشنویم. در شروع کاست متوجه شدم که یک قطعه شعر خودم را که شما قسمت کمی از آنرا در شماره ۳۵-۳۶ به نشر رسانیده بودید می‌خواند، با مطلع «ای ملت غمدیده از خواب گران برخیز». هم بسیار خوش شدم و هم مأیوس. خوشی‌ام ازین بود که در سراسر دنیا احساسات هموطنانم را چون دوست فوق‌الذکر کم هیچ بارور نمی‌کرد این شعر از من باشد تحریک می‌نماید و مأیوس ازین بودم که شعرم چرا مکمل نشر نشده بود و قسمت‌های داغ آن از قلم مانده بود و هم یک فرد آن «بر بند زبیکانه چشمان امید را» غلطی چاپی داشت که هنرمند مذکور هم آنرا به همان صورت آن غلطی خوانده بود یعنی که «امیدت» را «امیرت» خوانده بود. همچنان در شماره ۳۹ در شعر «عقای آزادی» در بند ششم عوض «ز بس» «از بسی» چاپ شده که وزن شعر برهم خورده. در شماره ۴۴ «شادی نامه بوزینه تفنگدار» شعرم مکمل چاپ نشده بود و همچنان در بند دوم شعر «تظافت را نشانی نیست در جان و سر و رویش» عوض «رویش» «ریش» نوشته شده بود. امید در آینده خصوصاً در مطالب شعری متوجه این نکته‌ها باشید.

دوست لرجمند، با سپاس از دو نامه، دو پارچه شعر، ارسال

نامه به مقامات پاکستانی و ۲۰ دالر، از اشتباهات چاپی‌ای که علی‌الرغم تلاش ما در اشعار تان صورت گرفته از شما و خوانندگان پوزش

میخواهیم. گاهی به علت تراکم مطالب و اشعار خوانندگان، هرچند خواستنی نیست ولی ناگزیر به حذف قسمتهایی از اشعار و مطالب می‌شویم. در مورد مجموعه اشعار تان باید متذکر شد که چون با مشکلات فراوان مالی دست و پنجه نرم می‌کنیم قادر به چاپ آن نیستیم ولی اگر بتوانید ترتیب مصارف آنرا بدهید ما مسئولیت کار تایپ و دیزاین آنرا به عهده می‌گیریم. شعر «باغ وحش کابل» تانرا در همین صفحه می‌آوریم.

دسته از گرگان بیرحم و شاید
سوی باغ از بربریت تاختند
بُرده عیش و نوش از باغ طیور
هرزهان کین دسته سوی نان شدند
بود آنجا خور و خواب این گروه
بین گرگان کلان افروخت جنگ
بهر وحش و طیر شد جیره تجام
چون نبود جیره بهر باغ وحش
از خروس و از کبوتر بی حساب
بود آنجا چند آهو بی زبان
چون شکم خالی شد از گرگان سحر
کشت آهو چوپه را با مادرش
چندی بعد آهو بره‌ها شد تجام
کشته شد از فیل و هوش و گوره‌خر
مانده شد تنها میان باغ وحش
گاه عزت برده از هاج هلت
گه ذالت گاه اعمال فضل
خود چو بوزینه کثیف و بدسگال
زوی کابل شد غنی ازین گروه
باغ وحش و وحشیان خردجال

جای گلها در گلستانست و بس

در میان شوره‌یابی خار و خن

□ □ □

در شعر پشت جلد «پیام زن» شماره ۴۱ هم بجای «زمنم»، «دمنم» آمده بود که اینک با عذرخواهی از «دردی» شاعر ارجمند و خوانندگان عزیز درست آن را می‌آوریم:

اینهمه گرگ درندیش بجان وطنم
سوختند سوختند هیبات زمین و زمنم
بهر هر یک چو ز نیم چوبه‌ی دار فردا
گلبن شعری زند حلقه بدور دهنم



ذبیح اله - کابل،

در قسمتی از نامه خویش می‌نویسند:

«سلامهای بی‌پایان خود را حضور شما خواهران انقلابی و قهرمان تقدیم داشته و موفقیت تان را در رسوا کردن بیشتر خائنان جهادی و طالبی خواهانم.

خواهران عزیز، من یکی از خوانندگان مجله‌ی پرمعنای «پیام زن» می‌باشم. واقعاً مجله‌ی شما قابل تحسین است که درد دل ملت مظلوم و رنج‌دیده افغانستان را بیان می‌کند.

به همین لحاظ سندی را که ریاست «امر بالمعروف» به تاریخ ۹ ثور ۱۳۷۶ منتشر نموده و بیانگر زن ستیزی، مردم آزاری و ظلم طالبان علیه مردم فقیر و رنج‌دیده افغانستان می‌باشد، برای تان ارسال می‌دارم امید در یکی از صفحات مجله «پیام زن» بدست نشر بسپارید.

دوست گرامی، سند ارسالی تان در صفحات گزارشها گنجانیده شد. امید باز هم برای ما نامه و گزارش بفرستید.

□ □ □

دا کتر پروین دارابی - امریکا،

از دریافت دو نامه و تلاش تان بخاطر کمک به «راوا» متشکرم. در جواب به سوالات تان در مورد «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» نامه مفصلی فرستادم. خیلی خوشحال می‌شوم اگر باز هم سوالی داشتید به ما بنویسید. سلامتی و موفقیت تان را خواستاریم.

□ □ □

صدیقه محمدی از هیئت تحریریه «پیکار زن»

- سویدن،

با عرض سلام و با تشکر از شماره‌های اول و دوم پیکار زن، «پیام زن» را مرتباً برایتان خواهیم فرستاد.

امیدواریم در آینده در راه رهایی زنان ایران و افغانستان که هر دو ضد جهالت بنیادگرایی اند فعالیت‌های هماهنگ و عملی داشته باشیم.

موفقیت‌های هرچه بیشتر تان را خواهانیم.

□ □ □

«خانه کتاب» - اتریش،

شماره ۴۵ «پیام زن» همراه با نامه‌ای برای تان ارسال شد، امید از دریافت آن اطمینان دهید. موفق باشید.

□ □ □

دا کتر ۱. مجید - شیخپوره،

سلام های ما را بپذیرید.

شماره ۴۵ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. چون شماره ۴۴ تمام شده، نتوانستیم آن را بفرستیم. متبعد «پیام زن» را به صورت مرتب برایتان خواهیم فرستاد.

امیدواریم باز هم به ما نامه بنویسید.

□ □ □

شاپور امینی از نشریه «افغانستان» - انگلستان،

مقابلاً دروهای ما را بپذیرید.

نامه جداگانه‌ای با نشریات درخواستی فرستاده شد. موفقیت شما را در فعالیت‌های تان می‌خواهیم.

آرزومندیم باز هم به ما بنویسید.

□ □ □

عباس شکری - ناروی،

سلام های ما را بپذیرید. «پیام زن» برای تان ارسال شده نمی‌دانیم چرا نرسیده است.

□ □ □

جبرئیل بهمن - راولپندی،

نشر شماره ۴۵ بعثت مشکلات فراوان از جمله مشکل مالی کمی طول کشید. شماره مذکور را برای تان فرستادیم در آینده نیز «پیام زن» را مرتباً دریافت خواهید کرد.

امید باز هم از شما نامه داشته باشیم.

□ □ □

جواد کامریه - پینور،

زمونز نیکی هیلای او تاوده سلامونه ومنی. ستاسو استول شوی شعر یو خل د «پیام زن» په تیری گنهی کی خپور شوی دی. «راوا» سره ستاسو د گپو مرستی ورکولو وعدی څخه منته کوو. هیله ده چی مونز سره خپلی اړیکې ټینگی وساتی.

□ □ □

موسی خان جلالزئی - لاهور،

مقابلاً سلام های ما را بپذیرید.

در مورد نکات متذکره تان نامه جداگانه‌ای ارسال شد که باید دریافت کرده باشید. امیدواریم باز هم برای ما بنویسید.

□ □ □

رضا خالد - سیالکوت،

نشریات و اسناد درخواستی با مکتوب جداگانه برای تان فرستاده شد. آرزومند همکاریهای بیشتر شمایم.

□ □ □

همت - کویت،

با تشکر از اشعار ارسالی تان، قسمتی یکی از آنها را در ذیل

ملاحظه می کنید:

جهادی ها

جنايتكار را "عادى" و "زنگين" و "روشنفكر مآب" جلوه دهند، بناءً آنرا بدون دخل و تصرف برایتان فرستادیم تا در "پیام زن" رزمند و پر افتخار به نشر بسپارید.

گردانندگان تازه اخوانی شده "هفته نامه کابل" که تا هنوز مدالهای اتحادیه شعرا و نویسندگان "دولت پوشالی" را به سینه دارند، از آغاز تلاش بخرج داده اند تا نخست گذشتهی تنگین خود را طوری که مورد مرحمت اخوانی ها قرار بگیرند، بصورت "جهادی" ببیارایند، شایباً یا داریازبهای "ادبی" سعی می ورزند برای رژیم حباب گونه در تمام ساحات بخصوص ساحه هنر و ادبیات شکلی بیافرینند.

از جایکه شعر در ساحت زبان فارسی گوهر والا نیست که بر قلهی هنر و ادبیات می درخشد و در طول تاریخش اغلب پیام آور مبارزه و آزادی و عدالت بوده و از نفوذ خیلی بیشتری نسبت به شاخه های دیگر هنر بین مردم مایر خوردار است، گردانندگان شیر خاد خوردهی مزبور نیز در پهلوی حربه های دیگری که جهت رسیدن به اهداف شوم خود از آن ها استفاده می کنند یکی هم توسل به شعر و شاعران نامدار زبان فارسی است تا بدان وسیله چهره ی خون آلود خود و مالکان دزخیم خود را در حریر نازک و زیبایی بسته بندی کنند.

گردانندگان "هفته نامه کابل" هر از گاهی مطلبی یا شعری از شعرای بزرگ ایران به چاپ می رسانند. آنان ساده لوحانه می پندارند که با اینکار به جهانیان وانمود خواهند توانست که اگر در گذشته مردار خوار پوشالیان و اشغالگران بوده اند، پادمیدن آفتاب جهانتاب ۸ ثور نه تنها سطح سیاسی شان بسیار ارتقاء یافته بلکه در زمینه فرهنگ و هنر نیز "انقلاب" گلبدین، ربانی، مزاری و سایر "برادران" در چشم و گوش شان نور خیره کنندهی "تجدد"، خوش فکری و روشن فکری را جاگزین کرده که به برکت آن اینک از آخوان ثالث و فروغ و احمد شاملو و غیره ذکر می کنند. زیرا در واقع قیادبان "حکومت اسلامی ۸ ثور"ی چنانچه در سایر عرصه ها موجد آزادی، ترقی و آسایش بی نظیر برای مردم بوده اند، در عرصه شعر و شاعری، واله و شیدای شاعران فوق الذکر و مخصوصاً شعر های انسانی و آزادخواهانهی آنان می باشند!

اما خدمه ی شر فباختهی جلادان اخوانی نمی دانند که هیچکس صدای مرگزار کرکسان را حین جدال بر سر لاشه ها، با صدای بلبلان در گلستان، اشتباه نخواهد کرد.

"هفته نامه کابل" در حالی آن نامهای خوب و معتبر را به چاپ می رساند (و در حقیقت آلوده می سازد) که صاحبان جهادیش غرق خونریزی و خیانت و رهنزی و تجاوزکاری اند و مردم ما در دهشتناکترین شرایط قحطی و قیمتی و محرومیت از بسیاری نشانه های زندگی و تمدن امروزی شب را به صبح می آرند. خیانت اخوان

رسید از هند به کعبه کاروانی سر کاروان بدست نالوانی طواف کعبه داد اش کاروان را شتر و قاطر و هم ساریان را شدند حیران مهاجرین و انصار بیک طناب همه را مهار کردند چو بر گشت کاروان در ملک هندو سران قافله پیچید در غم چه سود محراب آن حجر و زم زم

□ □ □

رونا کریمی - آلمان،

در مورد نکاتی از نامه ی تان مکتوبی پیوست نشریات درخواستی

فرستاده شد. امید از دریافت آنها اطمینان دهید.

به امید همکاری های هر چه بیشتر تان.

□ □ □

عبدالحق حبیبی و محمد عزیز محمدی و

دیگران - کراچی،

از نامه صمیمانه تان متشکریم. در جواب به چگونگی عضویت در

"راوا" نامه جداگانه ای برایتان ارسال شد. نام درست سازمان ما «جمعیت

انقلابی زنان افغانستان» است نه آنچه شما نوشته اید.

□ □ □

«سیاه اگر سرخ بپوشد، خر بفندد»

فتاح - اسلام آباد

ضمن تشکر، مطلب ارسالی تان را با اندکی تلخیص در

زیر می خوانید:

"این مطلب قبلاً در زمانیکه "هفته نامه کابل" خادی - جهادی، با اکت های تهوع آور و مسخره ی "دموکراسی" نمایی خودش می خواست به حاکمیت خون آشام خادی - اخوانی ربانی و شرکاء آرایش "دموکراتیک" بدهد، و به این منظور با ذکر نام یا آوردن اشعار نویسندگان و شعرای ایران (ضد رژیم ساواکی شاه و ضد خمینی) به آنان توهین روامی داشت، تهیه شده بود. هر چند در اثر سگ جنگی ها و اختلافات بین الجهادی دروازه هفته نامه مذکور تخته شده، ولی به این دلیل که هنوز هم اینجا و آنجا هستند دلالاتی که با هزار و یک حيله می خواهند نشرات باندهای

تبهکار نسبت به هنر، کمتر از خیانت آنان نسبت به مردم و وطن نیست. اساسی ترین رسالت اشعار آخوان و شاملو این است که همچون تیر و گلوله، مغز بنیادگرایان و دلقکان پست مطبوعاتی شان را تکه تکه می کند.

پیمان آن شاعران با آزادی و عدالت و توده ها بود و پیمان این مطبوعات بهای خادی - جهادی با اداری قاتلان، تیزاب پاشها و وحوشی که مکتب را «دروازه دوزخ» می نامند. فاصله از زمین تا آسمان است. «هفته نامه کابل» اگر هر قدر بیشتر بکوشد بخاطر آرایش «استاد» و شرکای خاین و جنایتکارش پشت نام هنرمندان آزادخواه و ضدبنیادگرا سنگر گیرد، موفق نخواهد شد دم خون آلود و متعفن خادی - جهادی اش را از نظر ها پنهان کند.

□ □ □

پ. رتبیل - کانادا،

از دریافت ۷ نامه، شعر و بریده چند نشریه سپاسگزاریم. به نکاتی از نامه های تان قبلاً طی چند نامه خصوصی پرداخته ایم. از اشعار تان در شماره های آینده استفاده خواهیم کرد.

□ □ □

داکتر هارون عظیم - امریکا،

کاپی نامه اسپانوی و ترجمه انگلیسی و فارسی آنرا گرفتیم. بدینوسیله از شما و خانم آنجی آرتیگا (Angie Artiga) بخاطر تلاش تان درین زمینه سپاسگزاریم. نامه جداگانه ای به شما و آنجی آرتیگا ارسال شد.

□ □ □

نگینه - پشاور،

از مطلب ارسالی تان متشکریم ولی چون فاقد تمرکزی بود که باید بر افشای بنیادگرایان و سگان وابسته به آنان می داشت نتوانستیم از آن استفاده نماییم. در انتظار مطالب بعدی تان.

□ □ □

عبدالقیوم رسولی - چترال،

«پیام زن» برایتان ارسال شد، اما علت نرسیدن آنها را نمی دانیم. چندی قبل مکتوبی عنوانی تان فرستادیم لیکن از آنهم جوابی بدست نیاوردیم. بهر حال بعد از این «پیام زن» را در بدل قیمت و هزینه پستی مرتباً دریافت خواهید کرد.

□ □ □

خرم خیل - آلمان،

با عرض سلام، از همکاری های تان برای فرستادن نامه های سرگشاده «راوا» به مقامات پاکستانی و ارسال جزوه سپاسگزاریم. در انتظار نامه های تان.

□ □ □

ح. روستایی - کانادا،

مقابله احترامات ما را بپذیرید. از فعالیت های تان در مورد نامه سرگشاده «راوا» متشکریم. امیدواریم باز هم در مبارزه ضد بنیادگرایی از همکاری های شما برخوردار باشیم.

□ □ □

چند انتقاد بر «پیام زن»

زریر قدوس - آلمان،

از نامه انتقادی تان سپاسگزاریم. ما مخصوصاً به نامه های آنده ازخواندگانی که انتقاد و نظرات شان را طرح می کنند ارج فراوان قایلیم و پیشرفت بیشتر کار خود را مدیون آنان می دانیم. توضیحی بر انتقادات و سوالات تان را در صفحه ۵۹ همین شماره گنجاندیم. «پیام زن» را در آینده با پست هوایی برای تان ارسال خواهیم کرد. با سلام و آرزوی موفقیت برای تان.

□ □ □

به علت کمبود جا مطالب ذیل در شماره آینده می آید:

- سیاقیم گروه های بنیادگرا
- باز هم سیلی های بروی قدریه یزدانپرست، آمنه افضلی، صدیقه بلخی و سایر مشاطه گران جنایتکاران جهادی
- دکویپ بنخی او سیاسی ژوند
- مردم ما، دزدان و کله خواران آثار تاریخی خود را نمی بخشند
- امریکا حافظ عمال بنیادگرای افغانیش
- دستیابی باند ربانی و شرکاء به اسلحه کیمیاوی به دلالتی
- داکتر روان فرهادی
- انعکاس فعالیت های «راوا» در مطبوعات پاکستان
- نامه ها:
- اکرم - اسلام آباد، ک. - پشاور، اتحادکار - سویدن، توخی - کانادا، صبور زمانی - آلمان، ا. ش. - آلمان، دفتر همایش - آلمان، بنیاد پژوهش های زنان ایران - فرانسه، فرشته کابلی - راولپندی، محمد حکیم - کوهات،

نشریات رسیده

آذرخش - ماهنامه مستقل ملی و دموکراتیک، ناشر افکار انتقادی، سیاسی، اجتماعی، شماره های ۱۷ الی ۱۹، ۱۹۹۷

آرش - ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و ورزشی، شماره ۶۰، ۱۳۷۵

آفتاب - نشریه فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۲۲ و ۲۳ اسفند ۱۳۷۵ و اردیبهشت ۱۳۷۶

آن - خبرنامه، عورت ایسوسی ایشن کاترجمان، نشریه ای بزبان اردو، شماره ۵، ۱۹۹۷

آوای زن - نشریه زنان ایرانی، شماره ۲۹، ۱۹۹۷

اتحاد کار - ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره های ۲۵ الی ۲۸، ۱۳۷۵-۷۶

اعمال زور و تهدید نابود سازی و خاموش سازی - از انتشارات آئینه افغانستان، ۱۵ سامبر ۱۹۹۶

افغانستان - د افغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، شماره ۱۱، ثور ۱۳۷۶

افغان ملت - په اروپا کی د افغان ټولنپال ولسواک گوند خپرونه، د ۱۳۷۵ کال د غویی میاشتې، ۶۴-۶۵ پرله پسې گڼه

انقلاب اسلامی در هجرت - شماره های ۴۰ الی ۴۴، ۱۹۹۷

انگار - علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، نشریه ای بزبان اردو، شماره ۲، جون و جولای ۱۹۹۷

بلوچی - ماهنامه به زبان بلوچی، شماره های ۱۲۶ الی ۱۲۹، ۱۹۹۷

«بوسه بر شمشیر خونین»، اصولنامه ای از ترداد یک خاین قراری - هواداران جنبش انقلابی افغانستان در خارج از کشور، تابستان ۱۳۷۶

بولتن نظرات - از انتشارات حزب رنجبران ایران، شماره ۸ اردیبهشت ۱۳۷۶

پَر - از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره های ۱۳۵ الی ۱۳۸، ۱۳۷۶

پَگاه - نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره های ۲۵، ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۵-۷۶

پلوشه - د کراچی نه د پښتو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال د اپریل، می، جون او جولای ۱۸۶ او ۸۷ گڼی

پویش - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۲۹، زمستان ۱۳۷۵

پیکار زن - شماره های ۱ و ۲، ۱۳۷۵

پیوند - نشریه انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی - بریتش کلمبیا، شماره های ۲۲ الی ۲۴، ۱۳۷۶

تعاون - نشریه مرکز تعاون افغانستان، سال چهارم شماره ۵ و سال پنجم شماره اول، ۱۳۷۶

توفان - ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران، شماره های ۲۸ و ۳۰ الی ۳۲، ۱۳۷۵-۷۶

جفاکش - انسانی حقوق اور مزدوروں کا ترجمان، ماهنامه ای به زبان اردو، شماره های ۲ و ۳، فبروری و مارچ ۱۹۹۷

جهان امروز - نشریه حزب کمونیست ایران، شماره های ۱۹ الی ۲۲، ۱۳۷۵-۷۶

چشم انداز - گاهنامه ای فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۵

حقوق - ماهنامه ای بزبان اردو، شماره اپریل ۱۹۹۷

حقوق بشر - نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره ۳۹، زمستان ۱۳۷۵

راه آینده - در دفاع از مارکسیزم و سوسیالیزم، شماره های ۳۰ الی ۳۲، ۱۳۷۶

روزگاران - نشریه ای در خدمت آزادی و حق حاکمیت ملت ایران، شماره های ۱۸۰ الی ۱۸۲، دلو الی حمل ۱۳۷۵-۷۶

زنان در تبعید - کمیته زنان کانون ایرانیان لندن، شماره ۸، فوریه ۱۹۹۷

زن در مبارزه - نشریه زنان ایرانی در خارج از کشور، ویژه نامه ۸ مارچ و شماره های ۶ و ۷، ۱۹۹۷

فردا - نشریه کمیته اهل قلم استکلم - سویدن، شماره ۱، ۱۹۹۷

فرباد - ماهنامه شورای دموکراسی برای افغانستان، شماره ۲۹، دلو ۱۳۷۵

فصلنامه مطالعات آسیایی - شرق شناسی - از انتشارات بنیاد مطالعات آسیایی، شماره ۱ سال اول، بهار ۱۳۷۶

کار - نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره های ۲۹۶، ۲۹۹ و ۲۹۹ الی ۳۰۲، ۱۹۹۷

کارگر سوسیالیست - نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران، شماره های ۴۱ الی ۴۳، فبروری - مارچ ۱۹۹۷

کمون - ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار، ویژه نامه، پیوست شماره ۱۰ و شماره های ۹ و ۱۰، اردیبهشت ۱۳۷۶

گاه نامه - همایش زنان ایرانی، اساننامه و برنامه کلی و شماره های ۱ الی ۵، ۱۹۹۷

گزارش - نشریه شورای دفاع از مبارزات خلق های ایران، شماره ۱۰، می ۱۹۹۷

گزاره - نشریه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره های ۱۶ الی ۱۸، جون الی نوامبر ۱۹۹۶

لارڈ - نشریه ای به زبان اردو، شماره ۶، جون ۱۹۹۷

لیکوال - میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال د مارچ او اپریل، ۳ او ۲ گڼی

مجاهد ولس - آزاده، ملی اسلامی جریده، د ۱۳۷۵-۷۶ کال پرله پسې ۲۲۳ تر ۲۳۰ گڼی

مشعل آزادی - نشریه ای مستقل ملی و مترقی، شماره ۱، حمل ۱۳۷۶

نبرد خلق - ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره های ۱۴۱ الی ۱۴۴، ۱۳۷۵-۷۶

نقطه - نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شماره ۷، بهار ۱۳۷۶

تنگ ناموس - ماهنامه ای بزبان پشتو، شماره ۱، اپریل - اگست ۱۹۹۷

نوای صلح - شماره های ۴ و ۵، ثور و جزوی ۱۳۷۶

وایس آف فریڈم - ترجمان جمو کشمیر لبریشن فرنٹ، نشریه ای بزبان اردو، شماره می ۱۹۹۷

همهانگ - در راه سازمان یابی فمینیستی، شماره ۱، حمل ۱۳۷۶

همبستگی - نشریه فدراسیون سراسری شوراها پناهندگان و مهاجرین ایرانی، شماره های ۶۸ و ۷۲، ۱۹۹۷

• • •

About Iran... - April, June 1997

ACBAR - Newsletter, Feb., June 1997

ARIC Bulletin - ACBAR Resource and Information Center, Feb., June 1997

Assays on human rights and democratic development
International Centre for Human Rights and Democratic
Development, March 1996

CCA Newsletter, Department of human rights, No.1
Feb. 1997

Grave abuses in the name of religion - AI, Nov. 1996

کمیته فرهنگی و هنری «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» منتشر ساخته است

«خون کابل»، «تو ای مادر من»،
«کابل انتقام شو»

کاستهای ۶۰ دقیقه‌ای
ناوی آهنگهای میهنی و انقلابی



**بگذار این سروده‌ها نیز همچو
گلوله‌هایی چشم دشمن را درانده و
آزادیخواهان ما را در کار و پیکار
شان الهام بخشد**

کاستها را از طریق فروشندگان نشریات «راوا» خریداری کنید و یا از طریق
پرداخت قیمت و هزینه پستی آنها، به یکی از حسابهای بانکی ما:

برای مارک آلمانی:

MRS T. SHAMS
F.C. A/C NO. 9-9
HABIB BANK LTD.
COMPLEX BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

برای دلار امریکایی:

MRS T. SHAMS
F.C. A/C NO. 30033-1
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

قیمت فی کاست در پاکستان ۳۰ روپیه در خارج از پاکستان ۲ دلار امریکایی
قیمت پست هوایی فی کاست برای اروپا ۳ دلار و برای امریکا ۵ دلار

News and Views - Women's Environment and Development
Organization, Vol.10, No.1, June 1997

News Sheet - Shirkat Gah, No.181 and 182

Prospectus 1997-98 - Institute of Women Studies - Lahore,
Refugees - UNHCR, No.106,1997

Women in action - Isis International, No.3, 1997

Women Envision - Isis International, No. 40-43 1996-97

The Socialist Party of Great Britain:

- The Socialist Standard - No.1104, Aug.1996 and
No. 1112, Apr.1997

- SOCIALISM - As a Practicle Alternative

- Question and Answers about Socialism

- From capitalism to Socialism...

Institute of Islamic Studies:

- Islam, Women and Modernity - Mar. 1997

- The Intra Community Violation of Rights - May 1997

- Globalization, Islam and threat to Diversity - Jun.1997

سایر اسناد

انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران:

- دستگیری کارگران نفت در اول ماه مه (۴ می ۱۹۹۷)
- تأیید حکم اعدام محمد اسدی (۵ می ۱۹۹۷)
- تصمیم دادسرای فدرال آلمان را محکوم می‌کنیم (۱۸ می ۱۹۹۷)
- دستگیری کارگران مبارز ادامه دارد (۱۹ می ۱۹۹۷)
- تشکیل دادگاه برای سرکوهی (۱ جون ۱۹۹۷)
- حمله ارتجاع حاکم و مقاومت زندانیان (۱۷ جون ۱۹۹۷)
- محاکمه فرج سرکوهی پشت درهای بسته (۲۳ جون ۱۹۹۷)
- در تظاهرات بر علیه اعدام در امریکا شرکت کنیم (۲۳ جون ۱۹۹۷)
- اولین قربانی اعتصاب غذایی زندانیان ایران (۳۰ جون ۱۹۹۷)

اتحادیه کمونیست‌های ایران - سربداران:

- پیرامون محکومیت جمهوری اسلامی در دادگاه برلین (۱ اپریل ۱۹۹۷)
- مسبب چه کسانی هستند؟ (۱۱ می ۱۹۹۷)
- امتحان یک خادم امتحان پس داده (۲۶ می ۱۹۹۷)

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:

- «هیچ کس را زنده نگذارید»: کشتاری که به دستور واشنگتن در لیما
بایتخت پرو انجام گرفت (۲۳ اپریل ۱۹۹۷)

جنبش روشنفکری ایران:

- مقام اخلاقی در جامعه (۱ اپریل ۱۹۹۷)
- دادگاه میکنونوس و مسئله مصونیت سیاسی رهبران جنایتکار جهان
(۱ اپریل ۱۹۹۷)

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران:

- در نظام ولایت فقیه هیچ تحولی به سود مردم اتفاق نخواهد افتاد
(۲۵ می ۱۹۹۷)

پښتون پاله هېڅ کله د خلکو مینه وړ نشي کیدای

هغوی دېلی څخه د یوه له خولی داسی لیکي: «په تهران کی د افغانستان په اړوند جوړ شوی کنفرانس، دافغانستان د مسئلې دحل په لار کی یو مثبت گام دی.»

محمودخان اچکزی او ټول پښتون پالی باید په دی وپوهیږی چی د ایران له دولت څخه دفاع کول پرته له دی چی د ربانی، مسعود او نورو مزدورو دلو د ملاتړ له لاری په افغانستان کی د هغوی لاس وهنه رسوا کړی، په آزادی او دموکراسی باندی د هغوی باور نرولو او زموږ له خلکو څخه په دفاع کی د دوی له دوه مخی توپ څخه سیوا، نور هېڅ شی نشی ثابتولای، سره له دی چی کله نا کله طالبانو ته هم غاښونه وچیچی.

زموږ د هیواد دموکراسی پلوه خوا کونه به هېڅکله هم خمینی ته د خان عبدالولی خان هغه شرموونکی لیک چی له نوموړی څخه یی د افغانستان د مسئلې د حل لاری د موندلو لپاره د هلوځو غوښتنه کړی وه، له یاده ونه باسی. □

داچی محمود خان اچکزی د «پښتون خوا ملی عوامی پارټی» رئیس د نجیباله، دا وطن پلورونکی، دا د افغانستان د زرگونو مبارزو بچو وژونکی او دا د کی.جی.بی له خوارو زل شوی جاسوس، تر وژل کیدلو وروسته په ویر کښیناست او د هغه هېڅ د «جمعی شپه»، «څلویښتی» او نوری له یاده ونه ایستل داسی یو شرموونکی عمل دی چی زیا ځنډ به یی له توره ډک داغ هغه پخپله او د هغه هملاسی په خپل مخ احساس کړی. لکه څرنګه چی د هغه گوند او همفکرانو یی په افغانستان باندی د روسانو د تیری هرکلی وکړ او زموږ د خلکو روسی ضد جګړه یی له دی کبله چی خاین ربانی، گلبدین او داسی نور کسان په کی گډون لری ورته تر هغه چی روسانو په خپله په افغانستان باندی خپل تیری «اشتباه» وباله، او فقط هماغه وخت وو چی د محمود خان اچکزی گوند، د خان عبدالولی خان گوند، پښتون خوا ملی عوامی پارټی (لطیف آفریدی) او نورو ورته کسانو د افغانستان او د پاکستان د خلکو په وړاندی خپل ځانونه سړیتبی وموندل.

هغه څه چی موږ یی په گوته کول غواړو دادی چی محمودخان اچکزی د نجیب څخه په دفاع کی دومره تلوار او ټینګار کوی چی ډیرو خنډنیو تناقضونو سره مخ کیږی.

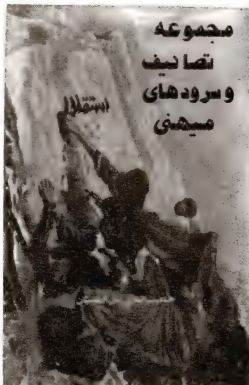
نوموړی د نجیب د څلویښتی په اړوند، خپلی وینا په یوی برخی کی وایی: «افغانستان د تاجیک او پښتون په نوم عملاً په دوو برخو ویشل شوی تر څو یواځی د ایران او پاکستان برلاسی ساتل شوی وی. موږ باید ټول هغه لاسونه چی د افغانستان د ټوټه کیدو لپاره هڅه کوی غوڅ کړو.»

«د فرنیټیر پست»، د ۱۹۹۶ کال د نوامبر ۵

نوموړی ورځپاڼه د هغه له خولی لیکي: «محمودخان اچکزی پاکستان او نورو پښتون ضد خوا کونو باندی د نیوکی په ترڅ کی وایی چی احمدشاه مسعود او رشید دوستم تل کمونیست نومول کیدل خو اوس دواړه د همغږو خوا کونود سترګو په تور بدل شوی دی.»

محمودخان اچکزی او دوه نور همفکران، کله چی «د پښتون والی» په تبی اخته کیږی د افغانستان د خلکو سرنوشت، چی د خاینو بنسټپالو په منګلو کی ربریری د ایران په شان آزادی وژونکی او تر ټولو د دموکراسی ضد او خونړی اسلامی دولت ته له سپارلو څخه هم مخ نه اړوی لکه څرنګه چی د «فرنیټیر پست» په هماغی گڼی کی د

کتابی شامل تصانیف و نظم های سروده ی اعضاء و هواداران «جمعیت انقلابی زنان افغانستان»



جهت دریافت آن با بنویسید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

«سیا» از مزدورانش سیلی می‌خورد

شیخ عمر متهم به مزدوری و دزدی

انفجار «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک ثمره‌ی اخوان پروری سی. آی. ای

مصر سروکار پیدا کرد که شیخ ناینبانی، (شیخ عمر عبدالرحمن) را، مرشد معنوی خود می‌دانستند. این گروپ ظاهراً قصد دارد «دولت اسلامی» را در مصر (لابد از جنس «دولت های اسلامی» جهادی و طالبی در افغانستان) رویکار آورند. اوایل سال ۱۹۸۱ سالهای دشواری در مصر برای اخوانی‌ها بود. در آن ماه‌ها انور سادات رئیس جمهور مصر به تعداد ۲۰۰۰ نفر روحانیون و روشنفکران فاشیست مذهبی را زندانی ساخته و عرصه را بر دیگران تنگ ساخته می‌رفت. ابوحلیمه با ویزای سیاحت زمانی به آلمان رفت که فقط یک هفته بعد انور سادات در یک حادثه‌ی سوء قصد سازمان داده شده توسط اخوانی‌ها به قتل رسید. با استفاده ازین فرصت ابوحلیمه تقاضای پناهندگی سیاسی از دولت آلمان کرد ولی بعد از سالی این تقاضا از طرف دولت آلمان رد شد. ابوحلیمه بخاطر ادامه‌ی اقامت در آلمان با دختری آلمانی ازدواج کرد ولی چندی بعد روانه‌ی امریکا شد و همسر آلمانی‌اش نیز همراهش به امریکا رفت.

در امریکا ابوحلیمه مشغول تکسی‌رانی در ایالات نیویارک و نیوجرسی شد. آتش تعقیب مذهبی او آنقدر تیز بود که قرار گرفته‌ی کسانی که سوار تکسی‌اش شده بودند «داخل تکسی را یک قلم با نوشته‌های عربی (آیات قرآنی) مزین کرده بود و هرگاه برای چند لحظه‌ای در مقابل چراغ سرخ ترافیکی مجبور به توقف می‌شد مجلد کوچکی از قرآن را که همواره با خود داشت کشیده و بی‌خیال از ایجابات دریوری در چنان شهرهای مزدحم مشغول خواندن می‌گردید. روزها را در عقب اشتراک موتر خود به «جهاد» افغانستان فکر می‌کرد. بعد از فراغت از کار دریوری ساعت‌های متوالی به گونه‌ی رضاکار برای یک صندوق وجهی غیر انتفاعی در منطقه‌ی «بروکلین» نیویارک کار می‌کرد که برای مجاهدین افغانی اعانه پولی جمع‌آوری کرده و صدها نفر داوطلب را جهت اشتراک در جهاد افغانستان بسیج می‌کردند. اداره کننده‌ی این صندوق وجهی یکی از هموطنان ابوحلیمه بنام مصطفی شلبی بود. مناسبات این دو بزودی تا حدی صمیمانه شد که هم خود شان و هم همسران شان دوستان شباروزی گردیدند.

در سال ۱۹۸۸ محمود سرخه بالاخره اجازه‌ی اقامت دایمی در امریکا را کسب کرد و بزودی در صدد آن افتاد تا رؤیای دیرین خود را تحقق ببخشد. وی در ظرف بیست ماه بعدی چندین بار به پشاور سفر کرد و درینجا تعلیمات چریکی دید. مرشد روحانی او شیخ عمر عبدالرحمن نیز

انفجار مهیبی در زیر زمینی آسمانخراش «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک بروز ۲۶ فیروزی ۱۹۹۲ چشم افکار عمومی جهان را بر حقیقتی گشود که نیروهای وطنپرست کشورهای اسلامی از سالها قبل فزاید می‌کردند: اینکه اخوان و اخوانیت جز دهشت افگنی مسلک و اعتقادی ندارند و درین راه از گزیدن دست صاحبان و پرورندگانی که بدهان شان روزی می‌گذارد نیز ابا نمی‌کنند.

در آن روز سرد زمستانی انفجار بم بزرگ ۵۵۰ کیلویی تعبیه شده در موتوری که در گاراژ زیر زمینی «مرکز تجارت جهانی» توقف داده شده بود حفره‌ی بزرگی مهیبی به قطر ۶۰ متر را بوجود آورده باعث هلاکت شش نفر و زخمی شدن بیشتر از هزار نفر گردید. تا آنزمان این بدترین و بزرگترین حادثه‌ی دهشت افگنی در تاریخ و قلمرو ایالات متحده‌ی امریکا بود، بدین سبب تحقیق و جستجوی گسترده‌ای در سراسر کره‌ی زمین توسط مقامات امنیتی و اطلاعاتی ایالات متحده راه افتاد تا عاملین انفجار را کشف و گرفتار نمایند. یکی از متهمین عمده جوان ۳۳ ساله‌ی مصری بنام «محمود ابوحلیمه» بود که با همکاری حکومت مصر گرفتار و به ایالات متحده انتقال داده شد.

بنابر اسناد دست داشته مقامات امنیتی ایالات متحده، محمود ابوحلیمه که بخاطر موهای سرخ رنگش در بین حلقه‌ی آشنایان خود به «محمود سرخ» مشهور است مغز متفکر و سازمانده انفجار «مرکز تجارت جهانی» بود. وی در رأس دسته‌ی چریکی‌ای قرار داشت که تعلیمات جنگهای گریلایی را در کمپ های تربیت نظامی اداره‌ی استخبارات مرکزی امریکا - سی. آی. ای برای مجاهدین افغان در پاکستان فرا گرفته و مهارت‌های نظامی منجمله ساختن و انفجاردهی بم را به دوستان خود آموزش می‌داد. محمود سرخه از خانواده‌ی متوسط الحالی از منطقه‌ای در نزدیکی شهر اسکندریه‌ی مصر برخاسته بود که سرخوردگی‌های سیاسی و اقتصادی جامعه‌ی مصر او را بطرف حلقه‌ات نسب گرفته از «اخوان المسلمین» مصر کشاند. طبق گفته‌ی «و این گیلبرت» معاون رئیس بخش کسب اطلاعات اداره‌ی تحقیقات فدرالی امریکا (اف. بی. آی) که چند ماه بعد از حادثه‌ی انفجار باز نشسته گردید «با در نظر داشت پس منظر اجتماعی ابوحلیمه، می‌توان او را پروتوتیپ (اولین نمونه‌ی) تروریستانی دانست که در آینده با آن سروکار خواهیم داشت».

محمود ابوحلیمه در عنفوان جوانی با حلقه‌ای از «جماعت اسلامی»

اخوانی‌های منطقه در گرفت. در اوج این رقابت که به کینه توزی خوینار تبدیل شده بود روزی در ماه مارچ سال ۱۹۹۱ جسد شلبی را در حالی بروی فرش اپارتمانش یافتند که بدنش با گلوله و ضربه‌ی چاقو سوراخ سوراخ شده بود. خانواده‌ی شلبی عقیده‌ی راسخ دارند که وی به امر شیخ عمر به قتل رسیده بود چون شلبی شیخ عمر را متهم به مزدوری سی. آی. ای و دزدیدن پول‌های جمع‌آوری شده برای جهاد افغانستان می‌ساخت. پولیس نیویارک عقیده دارد که حسادت از قدرت روزافزون مصطفی شلبی باعث قتل او گردید. درین قتل محمود سرخه علی‌الرغم دوستی سابقه‌اش با مصطفی شلبی مظنون درجه‌اول شناخته می‌شود ولی به علت عدم موجودیت اسنادی که جرم را ثابت کنند، تاکنون رسماً به او اتهامی زده نشده‌است. قضیه‌ی قتل مصطفی شلبی تاکنون لایتحل مانده است.

انفجار مهیب مرکز تجارت جهانی در نیویارک بدست چند نفر اخوانی تعلیم دیده از پول سی. آی. ای اولین محصول کشت این بته‌ی زهری برای امریکاست. این عمل اخوان که هزارویک رشته هویت آنرا با بدنام‌ترین دسته‌بندی‌های جاسوسی - تروریستی منجمله سازمان جهنمی سی. آی. ای پیوند می‌دهد و سالها از پستان این سازمان و سایر سازمان‌های جاسوسی غرب چوشیده‌اند مسلماً که آخرین آن نخواهد بود. امریکا که دایه‌ی این جانور سیاسی - تروریستی است باید انتظار «بدخویها» و «نازدانگی‌ها»ی بیشتر این نطفه‌ی حرام را با چهره‌های مختلف اخوانی، جهادی یا طالبی آن داشته باشد. □

این نوشته توسط دوست ما واسع، براساس مقاله‌ای در مجله «تایم» مورخ ۱۴ اکتبر ۱۹۹۳ تهیه گردیده است.



ابوحلیمه تروریست بنیادگرا، سازمانده اصلی بمب گذاری «مرکز تجارت جهانی» در نیویارک بعد از دستگیری در مصر به مرکز اف.بی. آی آورده شد.

یکجا با دو پسر خود هفت ماه پیشتر از وی بمنظور کسب تعلیمات چریکی و شرکت دهی پسرانش در جنگ به پشاور آمده بودند. آنروزها برای اخوانی‌ها روزگار تلایی محسوب می‌شد. در طول دهه‌ی ۱۹۸۰ در حدود بیست هزار نفر عرب از بیشتر از پنجاه کشور جهان بخاطر گرفتن تعلیمات چریکی، آشنایی با اسلحه و فراگیری مهارت‌های خرابکاری و دهشت‌افگنی به پشاور و جبهات جنگ ضد روسی افغانستان رو آوردند. تعداد زیاد آنان چون محمود سرخه و شیخ عمر عبدالرحمن رانده شدگان و آوارگان سیاسی بودند که از چنگ رژیم‌های ضد بنیادگرایی وطن خود فرار کرده بودند. بعضی از آنان با نام و پاسپورت جعلی سفر می‌کردند، دیگریانی که بنام «چریک‌های تعطیلات سالانه» یاد می‌شدند با ویزای سیاحت چند ماهی برای فرونشاندن آتش «جهاد طلبی» می‌آمدند. مرکز تعلیمی‌ایکه ابوحلیمه مهارت‌های لازم را در آنجا فرا گرفت در شهر پشاور پاکستان نزدیک سرحد افغانستان بود، جایی که تنظیم‌های عمده‌ی اخوانی افغانی و اضافه‌تر از پنجاه مؤسسه‌ی بظاهر خیریه عربی مقرر داشتند. در طول این سالها تنها «سیا» مبلغ تخمینی سه و نیم هزار میلیون دالر را جهت تمویل جنگ افغانستان در اختیار تنظیم‌های مذهبی قرار داد (در برابر هر دالر مصرف شده‌ی «سیا» سعودی‌ها دالر دیگری می‌پرداختند که سهم سعودی‌ها، اروپای غربی، جاپان، چین، کشورهای خلیج و خریولهای منفرد عرب در رقم ذکر شده شامل نیست). برادران افغانی اعراب جهادطلب بعضاً با سوء ظن به آن‌ها می‌دیدند چون احساس می‌کردند که تحت پوشش جهاد اهداف دیگری هم پیش برده می‌شود. ستیزه‌جویی و قساوت این برادران عرب حتی افغانان سلحشور و ترس را نیز به شگفتی می‌انداخت.

وقتی ابوحلیمه در سال ۱۹۹۰ به نیویارک بازگشت با مزه‌ی خونی که چشیده بود در اوج اخوانیت خود قرار داشت. شیخ عمر هم در همان ماه به امریکا بازگشت. زندگی و آمیزش اجتماعی هر دو در حول دو مسجد (مسجد ابوبکر در بروکلین نیویارک و مسجدالسلام در نیوجرسی، جایی که شیخ عمر بیانات آتشین خود بر ضد سکولاریزم را ایراد می‌کرد) دور می‌خورد. از لحظه‌ی مراجعت این دو به امریکا ابوحلیمه خود را به وظیفه‌ی افتخاری محافظت و رانندگی شیخ عمر نصب کرد. این موضوع را خود ابوحلیمه به نماینده‌ی «نیویارک تایمز» بیان کرد درحالیکه شیخ عمر در تحقیقات خود از شناسایی ابوحلیمه منکر است. آشنایان ابوحلیمه بخاطر دارند که وی در آن سال با لباس پلنگی و موزه‌های نظامی یکجا با تعدادی از متهمین دیگر حادثه‌ی انفجار بم «مرکز تجارت جهانی» به جنگلی در منطقه‌ی «کنک تیکت» نیویارک می‌رفتند و شیوه‌های تهاجم چریکی را با کلاشینکوف تمرین می‌کردند.

حامی و میزبان شیخ عمر در امریکا همان مصطفی شلبی دوست و کار فرمای سابق ابوحلیمه در جمع‌آوری اعانه برای جهاد افغانستان و بسیج داوطلبان برای جنگ درین کشور بود. دیری نگذشت که بین مصطفی شلبی و شیخ عمر رقابت و همچشمی شدیدی بر سر رهبری حلقه‌ی

شرکت نماینده «راوا» در کنفرانس جنبش پیکار انقلابی

توهین‌های آنان گذرانده که نظیرش را در تاریخ افغانستان و حتی جهان نمی‌توان یافت.

زنان افغانستان آسانترین قربانی جنایات لاشخواران جهادی‌اند ولی سازمانهای مرفی کشورهای منطقه و بخصوص پاکستان که ادعای دموکراسی خواه بودن را دارند هیچ توجهی به وضع حاکم در افغانستان ندارند و در کنفرانس‌هاییکه برگزار می‌کنند یا در نشراتیکه به چاپ می‌رسانند از جنایات خائنان اخوانی و برادران طالبی شان و از مواضع خود نسبت به آنان هیچ ذکری نمی‌کنند. پس آیا با این وضع می‌شود آنها را دموکراسی خواه و مرفی خواند؟

«راوا» بحیث سازمانی مرفی و ضد بنیادگرایی معتقد است که وحدت بنیادگرایان در سرتاسر جهان باید با وحدت و پشتیبانی نیروهای مرفی از یکدیگر در سطح بین‌المللی پاسخ داده شود...

سخنرانی نماینده «راوا» مورد استقبال گرم قرار گرفت و در پایان محفل «پیام زن» و دیگر نشرات از طرف شرکت کنندگان مورد توجه بسیار قرار گرفته و مقدار قابل توجهی از آنها بفروش رسید. □

جنبش پیکار انقلابی یکی از سازمانهای دموکراتیک و چپی پاکستان است که به تاریخ ۳ می کنفرانسی جهت بررسی وضع فعلی پاکستان بعد از انتخابات اخیر و رفرمهای نوازشریف، موضع کشورهای منطقه در موارد فوق، بررسی جنبش بین‌المللی کارگری (هدف اصلی کنفرانس) و اتحاد کارگران زیر پلاتفرمی که منجر به تشکیل حزب واحد پرولتاریا جهت گرفتن قدرت سیاسی و پایان بخشیدن به فشارهای وارده از طرف طبقات حاکم مردم پاکستان خواهد شد، در لاهور برگزار کرده بود.

در کنفرانس که با شرکت اعضا و هواداران جنبش پیکار انقلابی، نماینده جنبش بین‌المللی کارگری و تعدادی از روشنفکران پاکستانی برگزار شد، از «راوا» نیز به حیث یکی از سازمانهای آزادیخواه دعوت بعمل آمده بود.

نماینده «راوا» در این محفل سخنرانی‌ای داشت، که در زیر قسمتی از ترجمه آنرا می‌آوریم:

«... من از کشوری می‌آیم و به ملتی تعلق دارم که ۵ سال اخیر عمرش را تحت تسلط جاهلترین و جانی‌ترین حکمرانان و جنایات و تحقیر و

شرکت نماینده «راوا» در سیمینار انستیتیوت مطالعات زنان

زنان، حقوق بشر، تیاتر، ادب و جنبشهای زنان که در آن غیر از نماینده «راوا»، عده‌ای از زنان فعال در جنبشهای پیرو، بنگله‌دیش، مصر، هند، سری‌لانکا، فلپین، ایران و تعدادی از خبرنگاران در لاهور شرکت جسته بودند.

شهلا حایری یکی از فعالین جنبش زنان ایران ضمن ابراز همبستگی با «راوا» و زنان افغان، خواستار کمک مجامع بین‌المللی و سازمانهای دموکراتیک به زنان افغان و بخصوص «راوا» شد.

سیمینار که ساعت ۹:۳۰ صبح آغاز شد، با ارائه قطعنامه ساعت ۵ شام به پایان رسید. عمل قطعنامه طالبان را مبنی بر سنگسار یک زن در افغانستان را محکوم کرده و خواستار اعلام همبستگی زنان کشورهای دیگر مقدم از همه پاکستان با زنان افغان و بخصوص «راوا» گردیدند که پیشاهنگ مبارزات برحق زنان برای بدست آوردن آزادی و دموکراسی و تأمین حقوق بشر و حقوق زنان در افغانستان می‌باشد.

در ختم محفل «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» نیز بفروش رسید. □

(Institute of Women Studies) در لاهور که از معدود مجامع روشن و فعال زنان در پاکستان است، بتاريخ ۳۱ مارچ ۱۹۹۷ سیمیناری جهت بحث روی فمینیسم، برگزار کرده بود و رشد فرهنگی

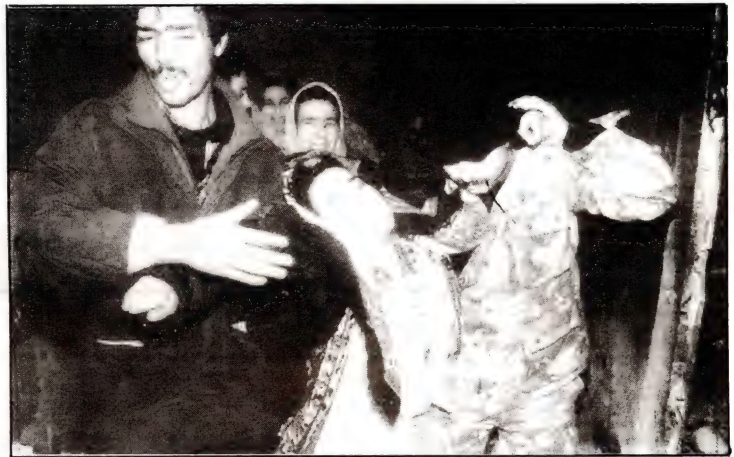


میز نشریات «راوا» در سیمینار انستیتیوت مطالعات زنان در لاهور

اسلوب جنایتکاری بنیادگرایان ددمنش در همه جا یکسان است

برادران جنایت پیشگان جهادی و طالبی در الجزایر نیز اهداف خود را از زنان و کودکان بیگناه انتقام می‌کنند. آنان گلوی قربانیان را می‌برند، جسد آنان را با تبر قطعه قطعه می‌کنند و همچنین علاقمندند سر کودکان شیرخوار یا بزرگتر را از تن کوچک معصوم شان جدا کنند تا به اینصورت به «شریعت» خود بطور کامل جامه عمل پوشانیده باشند. اما طبق گزارشهایی، جهادیهای الجزایر در بیشراقتی و ارتکاب بی‌ناموسی، نسبت به برادران جهادی افغانی شان عقب‌تر اند.

سربازان زنی را در خروج از خانه
برادرش کمک می‌کنند. برادر وی شامل
۳۱ نفری بود که توسط بنیادگرایان در
شهر بلیدا به تاریخ ۱۷ فبروری ۱۹۹۷
بطور دستجمعی ذبح شدند.



هنگه دوزخ نشم هیرولای

د نړیوالی عفوی خبرونه، د ۱۹۹۶ جنوری

واچولم، لاسونه او سترگی یی راباندی وتړلی، ټول وجود می ویری
اخیستی وو. چاقو یی په غاړه را ایښودلی وو موتر حرکت وکړ او زه
نه پوهیدم چی دا لاره د دوزخ خواته ځی.

لاره ډیره راته اوږده او بی پایه ښکاریده څومره واتن چی تیریده
هومره هم ځما ویره او وحشت زیاتیده. د مور پلار او د دوی د
الویزانتیا په هکله می فکر کاوه. هیله می کوله چی د پینځی ځای کی دا
صحنه چالیدلی وی تر څو «سری تښتوونکی» ژر تره ژره وپیژندل
شی او زه خوشی شم. زه یی په یوه پخوانی نریدلی کندر کی چی
نژدی لس جنکی نوری هم وی پلی کړم. د هغوی په لیدلو می زړه لږ په
کرار شو او له ځانه سره می وویل: «یواځی زه نه یم چی له دی پیسی
سره مخ شوی یم». څو کسه زما همزولی وی د دریو کسو عمر له
شلو کالو زیات وو او دوه نوری هم لس کلنی ته نه وی رسیدلی. یوی

په الجزایر کی د «خدای د لاری جنگیالی» خپل ټول جنایتونه او
وحشیانه کړه وړه د «خدای ارادی» تر نوم لاندی سرته رسوی. یوه
الجزایری جنی چی د اسلامی بنسټپالو «اسلامی نجات جبهی»
(FIS) د وحشتنا کواو شرموونکو اعمالو قربانی شوی خپلی یادونی
څرگندوی:

زه «او آر دا» اوولس کلنه او دښوونځی زده کوونکی یم. د
الجزیری په مرکز کی ژوند او موسیقی زده کړه کوم ډیر دوستان لرم
او دکورنی تر ټولو کوچنی اولاد په توگه تل راته ډیره پاملرنه کیږی.
د ۱۹۹۲ د اکتبر په ۲۸ زما ژوند په بل مخ واوست. کله چی له
ښوونځی څخه کور ته راستنیدم یو سپری په مخه راغی او د کلی د
دا کترپته یی را څخه وپوښتله. مخکی له دی چی وپوهیدم شاوخوا ته
می څه تیریږی په یوه استیش موتر کی یی چی نژدی پارک شوی وو

ونه پوهیدلم خو کله چی بیرته په حال شوم له نورو نجونو سره خبرو کولوڅخه می ځان لرې ساته. له دی پېښی وروسته هم په څو څو ځله د هغوی له خوا وحشیانه تیری راباندی سرته ورسیده. له هغه وخته چی دی جهنم ته ورننوتلم، اټکل می کاوه چی څه څیزونو سره به مخ کیرم. نورو نجونو هم ویرولی وم. هغوی کیسه راته کړی وه چی کله به یی ټینگار کاوه څه ډول یی د دوی مخونه په چورکی پریکړی وو. له ټولو کرکجنه خو لا داوه چی هر ځل به دغو انسان تښتونکو تیری کاوه بیابه یی پوښتنه هم کوله چی خونديی څنگه وو؟!

کورنی شرم

له دی وروسته زه هم لکه د نورو بندیانو په څیر د حاملگی څخه په ویری او تشویش کی اوسیدلم. شل کلنه «عامل» حامله شوی وه. او له څو میاشتو راهیسی هلته اوسیدله. هغی ډیره زیاته غصه کوله او کله به د هغی سلگی ټوله شپه اوریدل کیدلی. ځینی هم له دی ویری چی تر «آزادی» وروسته به د حاملگی له امله د خپلو کورنیو له خوا ورتل شی په روانی ناروغیو اخته کیدلی. د چا روحی وضعیت به چی ډیر ناوړه او لیونتوب ته نژدی وو په صحرا کی به یی خوشی کولی. نه پوهیرم په هغوی باندی څه تیریدل او سرنوشت به یی څه ډول کیده. ډیر وخت وروسته وپوهیدلم چی له جنسی تیروی څخه پیدا شوی ماشومان په روغتونونو کی خوشی کیری په داسی حال کی چی میندی یی هم د خپلو کورنیو څخه رټل کیری ځکه چی د خپلو کورنیو د «شرم اورسواپی» سبب بلل کیری.

مونږ ټولو به د خلاصون په تمه ورځی تیروولی. هر ځل به هم چی تیری را باندی کیده بیا به یی لوظ کاوه چی خوشی کوی مو. یوه شپه «صواد» (زمونږ په شان یوه بندی جنی وه) د تیښتی تکل وکړ او وهی ویل: «هر څه چی را پیښ شی له دی حالاتو څخه غوره دی». هغه ډیره ښکلی وه. زما همزولی او له څو میاشتو راهیسی هلته راوستل شوی وه. تل به یی ژپل او د خپلی مور، پلار او هغه شرم په هکله به یی سوچ کاوه چی دوی ته یی اړولی. مونږ ټولو هڅه کوله چی تیښتی څخه یی پښیمانه کړو. خو هغه یو وخت نیمه شپه له خوپه پاڅیدله او په تیښتی یی شروع وکړه. یو «څارندوی» چی زمونږ خواته ویده شوی وو راوینس شو. دیو یی روښانه کړه، هغه یی له وینستانو راوینوله او زمونږ تر مخ یی دوه ډزی پری وکړی او وه یی وژله. مایواخی دومره وکولای شو چی د کوچنی لس کلنی مریم غوږونه چی زما خواته ویده وه ټینگ ونیسم. په دی شپی کی زمونږ ټولو ملا ماته شوه. هغوی د «صواد» لاش، چی شیندل شوی څیره به یی هیڅکله زما له یاده ونه وځی، بهرته وغورځاوه. په بلې ورځی یی یو ځای وکینده او هغه یی پاتی په (۶۲) مخ

وسله والی ډلی هم زمونږ څارنه کوله.

څه موده وروسته وپوهیدم چی دا ټولی نجونی د سرک له سره او یا له کورونو څخه تښتول شوی او میندی او پلرونه یی په وسلی ویرول شوی دی. بنسټیالان تل په پنځلسو یا شل کسيزو ډلو کی گرځیدل تر څو وسوځوی، ووژنی او یا نجونی وټښتوی. په یوی جنی چی خدیجه نومیده او پنځلس کلنی ته هم لانه وه رسیدلی، د خپل تره په کور کی د یوی داری د رئیس له خوا چی «امیر» بلل کیده، تیری شوی وو.

د څارندوی ډلی رئیس به هر سهار مونږ ته وظیفی ټا کلی. مابه د دوی جامی وینځلی او هره ورځ به تیری راباندی کیده. څرنگه چی ډیره ښکلی نه وم د ساتندویانو په برخه رسیدلی وم ځکه چی ښایسته نجونی به یی «امیر» ته وروستلی.

زما د ثوبت ورځ

د لومړی ځل لپاره یواځی څو ورځی وروسته له دی چی پټ ځای ته ننوتلم دا فاجعه می وه آزمایله: په دالان کی سره غونډی کښینستلی او د سهار ناری مو کاوه. دوه څارونکی هم هلته وو چی یو بل سره یی خدا گانی او خبری کولی او پرله پس یی زما خواته کتل. ډیره موده وروسته وپوهیدلم چی د نوموړو څارونکو نومونه «بوعالم» او «کامل» وو. ویری اخیستی وم او خپل ځان ته می ویلی: «نن زما نوبت دی» تر دی نه پومی می لیدلی وو چی له نورو سره څه کوی. له هغو ځنی یوه له ما څخه پوښتنه وکړه چی ناشتا دی وخورله؟ ما وویل «یه». دا پوښتنه یی په څو څو ځلی تکرار کړه. فکر کوم چی دا به زما دژوند تر ټولو اوږده ناشتاوه. تر څو می چی وس رسیده خورا کمی کاوه ترڅو ځان ته سترگی په لار فاجعه وخنووم، «کامل» او «بوعالم» نوری نجونی کوتی ته واستولی. څو کسه چی پوهیدلی وو خبره څه ده ماته یی داسی سلا مشوره را کړه چی ټینگار ونه کړم. خپلی سترگی پټی ونیسم او پریردم چی هر څه غواړی سرته یی ورسوی او که نه نو وهل ټکول به را کړی.

یو څارونکی چی وسله یی لاه لاس کی وه زما خواته راغی (نه پوهیدم چی کوم یو وو) او په ما باندی یی امر وکړ چی جامی اوباسم ما ونه منله او وه می ویل چی دا ښه کار نه دی او خدای هم لعنت پری ویلی دی. هغه چورکی راوايستله او وی ویل چی مخ دی څیرمه او هر کار چی زما زړه وغواړی هغسی درسره کوم ځکه چی د «خدای د لاری مبارز» یم. په داسی حال کی چی ننواتی او زاری می ورته کولی چی له ما څخه لاس واخلی پرتوگ می وایسته خو نوری لاندینی جامی می وه نه ایستلی. هغه سگرت و لگاوه او زما د ورننو په سیڅلو یی پیل وکړ له درده تاویدلم. کله چی د دوهم ځل لپاره یی په سیڅلو پیل وکړ زه بیخوده شوم. داچی وروسته له هغی څه راباندی تیر شول زه هم

واقعیت جورج ارول وطنی ما

از خواننده‌ی با درد و کاوشگر وقایع خونبار و ظلمت‌گستر کشور تقاضا می‌شود به قسمت‌هایی از نامدی نگارگر، که در زیر سایه و حمایت خاقان سرمایه‌داری جهانی قرار گرفته و از آنجا به دشنام، افتراء علیه «راوا»، «جریان دموکراتیک نوین»، جنبشهای رهایی‌بخش و رهبران بین‌المللی جنبشهای ضد سرمایه و امپریالیزم پرداخته، در ذیل توجه نماید.

«خلقى اگر ملک را به روس دهد

تو دهی بهر چینیان به گرو

تو خری بار اژدها بر دوش

نرسد بر خر به غیر از جو

گر بگیرم به دست خامه خویش

سازمان ترا بگیرد تو

با شتر خار کون خویش مخار

بر سر شیر تر دلیر مدو

جواب «شعر» «استاد ادب، تعلیم و تربیه» را از زبان بیدل بشنویم:

در مزاج بد رگان جز فحش کی دارد اثر زخم سگ را جز زبان سگ چسان مرهم کنیم

«استاد» پله‌بین - که زمانی افتخار تدریس زبان دری به کارکنان امریکایی شفاخانه‌ی نور را داشت! باین شیوه «شعر» می‌گوید و قلم زنگار گرفته‌اش را با لجن کلمات مستهجن صیقل می‌زند و نگارشش را مثلاً به «افغانستان تایمز» (نشریه‌ای که ظلم و ستم بالای افغانهای مهاجر توسط آخوندهای خودکامه و ستمگر ایران را انکار نموده، مینویسد «الله نکند که چنین باشد») ارسال می‌دارد و ناشر که موضوع قابل ملاحظه‌ای در نشریه «مشهور» و «پرتیراژ»ش ندارد، نامه‌ی وی را با شوق تمام و با حروف برجسته چاپ می‌نماید.

در صفحه هشتم، «استاد» گوریل‌گونه با دو مشت به سینه‌اش کوبیده فریاد می‌کشد که:

«اما درست به همین دلایل بود انقلابیون و انقلابیات محترم که من و انجنیر عثمان هر دو از اندیشه‌های دموکراتیک نوین تان بریدیم، زیرا که خوشبختانه ما دچار مرض تحجر و پوپنک زندگی مغزی شما نبودیم و آثار آرتور کوآستلر، آندره ژید، سخاروف، آقاییکف، اوترخانف، بوریس باژانف، جورج ارول و دیگران را که قبل از ما به دلایلی مشابه با به اصطلاح جنبش انقلابی مقاطعه کرده بودند نیز خواندیم و گر نه، گردن ما با هیچ طوقی آشنا نبوده است و بعد از این هم نخواهد شد.»

ما با توجه به محتوا و لحن سرابزاری و لچکانه‌ی نوشته‌ی انگارگر - یا بقول خودش شیرتر - بد ندیدیم که تا زمان انتشار «پیام زن» شماره ۴۶، آن را به عده‌ای از خوانندگان و دوستان بفرستیم. در نتیجه جوابهایی از آنان علیه فحشنامه مذکور دریافت داشتیم که در شماره حاضر یکی از آنها را (اندکی کوتاه شده) به چاپ می‌رسانیم و در شماره‌های بعدی چند جواب دیگر را خواهیم آورد. در آخر اگر می‌آرزد، ما هم در زمینه سهمی اداء خواهیم کرد.

چندی قبل دوستی شماره‌های اخیر «پیام زن» را با اوراقی چند برایم آورد: در وهله‌ی نخست ورق‌هایی که در پیشانی صفحات اول و دوم آن عناوینی «خانمهای روی پرده و آقایان پشت پرده «پیام زن»، پاسخ به خانمهای معرکه آفرین و آقایان حجله نشین» داغ شده بود، نظرم را معطوف داشت. با شتاب ورق‌پاره‌های دست داشته را مرتب نموده، با تعمق و کنجکاوی آنها را مطالعه کردم. اوراق طومارگونه یا بهتر گفته شود «غزبيلات نامه» از اسحق نگارگر همکار رادیو بی‌بی‌سی یا همان مضطرب‌باختری بود، که زمانی از غفلت رهبران «جریان دموکراتیک نوین» بهره گرفته، خودش را در میان آن جریان پرتاب نمود و به «شعله‌ای» شهره‌ی هر شهر و دیار ساخت.

امپریالیزم کهن سال و کین‌توز انگلیس همانطوری که در گذشته برتراند راسل و نویسندگان متفعت‌پرستی چون اسپندر، آرتور کوآستلر، جورج ارول و... را با تطمیع (یا با تخویف) متقاد سیاستهای نو استعماری و سلطه‌جویانه‌ی خود نمود و قلم لرزان آنانرا نخست متوجه «اتحادیه‌های کارگری» خودی و همچنان جنبشهای آزادخواه در سه قاره ساخت تا با این شگردها خط حرکتی اتحادیه‌ها و جنبشهای ضد سرمایه‌داری را نادرست، پیشوایان آنها را فاقد هویت ملی و آرمائی، و ایدئولوژی علماً تنظیم‌شده‌ی آنان را بی‌اعتبار ساخته، در عوض نظامهای توتالیتار، تنوکرات وابسته و دست‌نشانده را مردمی جازده، و سیستم سرمایه‌داری را استوار و دایمی قلمداد نماید. در حالات و اوضاع مرگ آفرین و تمدن برانداز کنونی نیز (که بار دیگر افغانستان تجاوز دیده و زخمی بنابر موقعیت استراتژیک خود آماج تهاجم اجیران طالبی، دوستمی، مسعودی و وحدتی قرار گرفته) امپریالیزم انگلستان برای گسترش سیطره‌ی سیاسی خود و متحدین امپریالیستی و منطقه‌ای‌اش در افغانستان، نیاز به روشنکران و قلم‌بدستان عشرت‌طلب، بزم‌آرا، زبون و بی‌مسلك، نظیر نگارگرها دارد که توجیه‌کننده‌ی تسط باشند.

کرده است که در بین نوشته‌های وی کتابچه‌ای وجود داشت بعنوان "یادداشت‌هایی پیرامون عناصر مشکوک" که شامل ۸۶ اسم می‌بوده است. اسناد منتشر شده‌ی اخیر همچنین آشکار می‌سازد که اداره نامبرده، ناشرین و نویسندگان مشهوری نظیر برتراند راسل، استفن اسپندر و آرتور کوستر را نیز جهت نگارش و انتشار مطالب ضد کمونیستی به خدمت خود گماشته بوده است.

در رابطه با کتاب حکایت طنزآمیز و در عین حال ضد کمونیستی "جورج ارول" بنام "مزرعه حیوانات" آمده است که "دایره تحقیق و گردآوری..." عامل ترجمه و انتشار این کتاب به زبانهای گوناگون و بویژه زبانهای مردم مسلمان جهان از جمله زبان عربی بوده است.

در پایان جریده "گاردین" می‌نویسد که دایره سری "تحقیق و گردآوری..." انگلستان نقش فعال و موثری در از همپاشی جنبش بین‌المللی اتحادیه‌های کارگران در اواخر دهه ۱۹۴۰ بازی کرده است.

کارزار عظیمی که در ۱۲ سال پیش در تبلیغ کتب ضد کمونیستی "جورج ارول" براه افتاده بود و چنین می‌نمود که مشتکی مترجم بی‌نظر (نظیر نگارگر ما) در اقصی نقاط جهان به حمایت از تروتسکی و "جورج ارول" راه افتاده‌اند بخوبی نقاب از چهره مکار امپریالیزم و توطئه‌های کثیف وی بر می‌دارد.

یکی از دوستان که به تازه‌گی از هند به آلمان آمده در رابطه با «استاد» مطالبی را بیان داشت:

«دو سه روز قبل نامه‌ای از خسرو بهرام که در ایران اقامت دارد گرفتم. وی که در زمان تیره‌کی به اتهام کتایبه به کدام کارگر خلقی مدتی زندانی شده و بعداً توسط دولت دست‌نشانده‌ی روس آزاد گردید، در باره نامه نگارگر به "پیام زن" چیزهایی شنیده و مطالب را از زمان زندانش بیاد آورده نوشته است: "... در یکی از روزهایی که با سر و روی متورم و تن خون‌آلود در گوشه‌ای از سلول زندان صدارت افتاده بودم دو تن از جلادان "خلق" مردی را که معلوم می‌شد تازه گرفتار کرده‌اند وارد سلولی که من در آن بودم کردند. یکی از آنان که قوی‌هیکل بود با تسخربه زندانی تازه‌وارد گفت: "خوب مضطرب صاحب خوش آمدید"، زندانی با هراس فوق‌العاده‌ای در جواب مستنطق خلقی گفت: "هرچه زودتر مرا نزد مسئولین تان ببرید" خلقی مذکور با خشونت و عصبانیت اظهار داشت: "ما صلاحیت تحقیق از ترا داریم بگو چه می‌گی؟"

مضطرب با آواز لرزان گفت: "هرچه زودتر مرا رها سازید. من شعله‌ای نیستم. من

نگارگر هیچ آیین به نقل از کتاب دیوید جونز در باره مصاحبه برتراند راسل با لنین می‌نویسد:

«برتراند راسل فیلسوف معروف بعد از مصاحبه با لنین گفت: "خنده‌های قهقهه‌ای که لنین از آن کشتار (اعدام کولاک‌های خابین به انقلاب اکثبر) های بیرحمانه سرمی‌داد خون را در بدن من منجمد کرد" حال بیینیم "ماهنامه توفان شماره ۲۲ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران) از زبان "گاردین" چاپ انگلستان مورخ پنجشنبه ۱۱ جولای ۱۹۹۶ در مورد برتراند راسل فیلسوف و سایر روشنفکران قلم فروش چه می‌نویسد:

«در یکی از اسنادی که اخیراً از جانب "اداره اسناد عمومی" انگلستان انتشار یافته است، چنین می‌آید که "جورج ارول" (۱۹۵۰-۱۹۰۳) نویسنده و روزنامه‌نگار به اصطلاح سوسیالیست انگلیسی، در زمان جنگ سرد، یعنی در دوران ستیز بی‌امان امپریالیزم بر ضد کشورهای پیرزمنده سوسیالیستی و در پیشاپیش آنها کشور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، صورت اسامی کمونیستهای ناشناخته‌ای را در اختیار واحد تبلیغات وزارت خارجه انگلستان، وابسته به سازمان اطلاعات و جاسوسی این کشور می‌گذارد که به عقیده‌ی وی نباید در امر تبلیغات به آنها اعتماد کرد.

بنابر آنچه در جریده انگلیسی "گاردین" انتشار یافته است، "جورج ارول" نویسنده کتب طنزآمیز "مزرعه حیوانات"، در "۱۹۸۴" در اواسط سال ۱۹۴۹، مدت زمان کوتاهی قبل از اینکه به بیماری سل درگذرد، به مامور اداره مخفی "دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات" (IRD) بنام "سلیا کیروان" پیشنهاد همکاری می‌کند.

وی از آسایشگاه مسئولین در نامه‌ی خود به "سلیا کیروان" با فروتنی قال ملاحظه‌ای می‌نویسد: "چنانچه مفید فایده باشد من می‌توانم صورت اسامی روزنامه‌نگاران نویسندگانی را که به عقیده من از کمونیستهای نفوذی و همقطاران مسافری که به آن سو تمایل داشته و نباید در امر تبلیغات مورد اطمینان قرار گیرند را در اختیار تان بگذارم. برای این کار من می‌بایست به دنبال یک کتابچه یادداشتی که در خانه دارم بفرستم، و این امر که من چنین لیستی را در اختیار تان قرار داده‌ام بایستی کاملاً مخفی نگهداشته شود."

در اسناد منتشر شده نام فردی بطور مشخص به چشم نمی‌خورد، زیرا که وزارت امور خارجه انگلستان اسامی افراد لو رته را پنهان نگهداشته است. لیکن شخصی بنام "برنارد کریک" تذکره‌نویس "جورج ارول"، تأیید

در داخل شعله وظیفه اجرا می‌کردم...

هر دو خلقی با تعجب یکی به طرف دیگر نگریسته، فوراً مضطرب را از سلول خارج کردند. خلقی‌های مؤظف با آنکه می‌دانستند که من معمار ساده‌ای بوده‌ام، اما نگذاشتند که زندانی (مضطرب باختری) در موجودیت من به صحبتش ادامه دهد...

این می‌رساند که "استاد" در زندان دهمزنگ نیز وظیفه اجرا می‌کردند.

در صفحه ۵۱ ستون «پیام زن و خوانندگان» (شماره ۴۵) چنین مطلبی چاپ شده:

۱. نگارگر در مدتی که در نظارت خانه بود کف دست زندانیان معینی را "می‌خواند" و پیشبینی می‌کرد که آن روز زلت و کوب می‌شوند یا نه و طبعاً "پیشگویی"‌ها کاملاً درست می‌بود و محسوسین ساده هم به او "اعتقاد" پیدا می‌کردند و در نتیجه هر چه راز و نیاز داشتند با او در میان می‌گذاشتند، غافل از اینکه "کف بین راستگو" نیز همه دانستنی‌ها را به خاد گزارش می‌داد.

تا جایی که دیده و یا شنیده شده پسران نه - ده ساله را به جرم داشتن شبنامه از یکی از سازمانهای «شعله‌ای»، دولت کارمل - نجیب حدائق به هفت سال زندان محکوم می‌نمود، شاید معجزه‌ای رخ داده باشد که «استاد بجای رسیده و غیبگو»ی ما را مدتی آنقدر کوتاه در زندان صدارت و پلچرخی نگهداشتند (۱).

دو سه تنی را که در شهرهای مختلف اروپا اقامت دارند می‌شناسم. دو تن از آنان که سالهایی از عمر عزیز و پربارشان را در زندان پلچرخی سپری نموده‌اند در مورد نگارگر مسئولانه ابراز نظر کردند که موصوف را در داخل زندان ندیده‌بودند. مگر در زمینه همکاری وی با اطلاعات زندان چیزهایی شنیده‌اند منجمله فردی بنام (یاسین) از اهالی پنجشیر که خلقی خادی شده بود، با «استاد» نگارگر در سلول صدارت رابطه مخفیانه داشت. «استاد» که کتاب مزرعه حیوانات جورج ارول را که در سال ۱۳۶۲ توسط محمد فیروزیخت به فارسی ترجمه شده، به دربی برگردان نموده در صفحه ۱۵ نامه‌اش می‌نویسد:

«قابل یادآوریست که من در گذشته هم عضو حزبی نبوده‌ام و با همان جریده شعله جاوید نیز به عنوان یک دموکرات همکاری قلمی نموده به زندان افتادم ولی، هنگامیکه از زیر پلو آنان ملی «سازمان جوانان مرفی» بیرون آمد پیوند خویش را با آنان بریده‌ام.

از دوودشنام‌های «استاد» در نامه‌اش پیداست که موصوف در اثنای نگارش، سخت عصبی بوده و از تحت شعورش رازی را که سالها پنهان نموده بود، بیرون داده است. بدین معنی که «اگر من از وجود سازمان جوانان مرفی در داخل "جریان دموکراتیک نوین" آگاه می‌بودم و در درون آن رخنه می‌توانستم هرگز و ابداً از آنان نمی‌پریدم و به کار و بار استخباراتی و اطلاعاتی‌ام در آن سازمان ادامه می‌دادم، اما دریغاکه بالاایم شک کردند و مرا در حاشیه قرار دادند.»

«استاد» انتقامجو که از کاتالهای استخباراتی وطنی با شعله‌ای‌ها دست و پنجه نرم کرده بود حالا آرزو دارد به «مبارزه»‌اش تداوم بخشیده و از سنگر جورج ارول برای خوش خدمتی به حامیان وی لجن‌پراکنی نموده و سیاهی طینتش را نمایش دهد.

در جریان عظیم و پرافتخار «شعله جاوید» بودند عناصری که از تشکیل «سازمان جوانان مرفی» اطلاعی نداشتند، مگر با نجابت و رزمندگی‌ای که داشتند براه و رسم شان پشت نکردند، چنانکه تعداد زیادی از آنان به ایما و اشاره‌ی نگارگر و همپالگی‌های «ضبط احوالاتی»، «مصونیتی»، «اکسای»، «کامی» و «خادی» وی در زندان داوود، شکنجه و محبوس و در زندان خلق و پرچم بطور وحشیانه‌ای قصاصی شدند، اما «استاد» نگارگر با گفتن جمله «من شعله‌ای نیستم، من در داخل شعله وظیفه اجرا می‌کردم...» بیشتر از چند ساعتی در زندان خلقی‌ها نماند.

یکی از آشنایان گفت: «خویشاوند من در رادیو تلویزیون کار می‌کرد، می‌دید که مضطرب باختری با نگاههای پرسشگرش در دور و بر تعمیر رادیو تلویزیون می‌گردد و از خلقی‌های مؤظف در آن دستگاه می‌پرسد: «به قیمت هشتاد هزار افغانی سامان و آلات - دفتر را به دولت انقلابی کمک کرده‌ایم، ولی تاکنون نامی از ما در پهلوی سایر امدادگران در رادیو برده نشده». این می‌رساند که «استاد» کاردیده و آزمون شده بعد از آزاد شدن از زندان چند ساعته، با پیشکش هدایا، حسن نیت و همکاری و همیاری‌اش را با میهن‌فروشان رسمیت بخشید.

استاد «گرافه‌گو» بادی در گلولی قلم زنگار گرفته‌اش انداخته چنین می‌نویسد: «... اگر کوچکترین نشانه همکاری مرا با تمام آنانی که مدعی استید در دسترس مردم نهادید... تا زنده‌ام در آستان شما خاک‌روب می‌خواهم کرد...»

نه، لازم نیست استاد. شما فقط اگر بتوانید در آستان کشور میزبان جبهه‌سای نیمائید همین برای ما کافی خواهد بود.

چرند و پرند زیادی در «شهنامه»ی نگارگر درج شده که پرداختن به همه‌ی آن، هدف این مختصر یادداشت نیست، مگر مشتیی از خروار بایست برداشت تا خواننده داور شود: «در جامعه‌ای که "خردمندی اجتماعی" یا به قول کارل پاپر (Social Engineering) حکمروا باشد طبقات و نیروهای متخاصم که در صدد دفع همدیگر باشند، تبدیل نمی‌شوند»، «... یا درست است که پولیس یک وسیله سرکوب در دست طبقه حاکم است ولی... پولیس انگلیس در هر حالت بهتر از پولیس چین و روس است...»

طبقه‌ی حاکمه یعنی اقلیت ناچیز که مجموع ثروت جامعه را با هزار و یک نیرنگ تصاحب نموده و حراست آنرا به دوش «خردمندی اجتماعی» (در نفس امر پولیس، ارتش، زندان و...) گذاشته، طبعاً در قطب غنا قرار دارند. و اکثریت نود و چند درصد که جمله ارزشهای مادی و معنوی جامعه را تولید می‌نمایند اما خود کمترین بهره‌ای از آن نمی‌گیرند مسلماً قطب (بقیه در صفحه ۹۷)

تجارت قاجاق که خوب سازمان یافته و قریب دو نیم سال قبل آغاز شد، دولت پاکستان را از میلیونها روپیه از بابت عوارض گمرکی و مالیه محروم می‌سازد. یک تاجر موثر درهرات اظهار نمود: «تجارت هرگز چنین

بکوشید



RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

اگر اجازه بدهیم، به نام خدا و مذهب تا ابد مورد تبعیض قانونی قرار خواهیم گرفت

قسمت‌هایی از سخنرانی پروین دارابی در ونکور، اگست ۱۹۹۶



پروین دارابی زمانیکه وارد آمریکا شد، بیش از ۵۰۰ دلار نداشت ولی با استعداد و پشت‌کارش، موفق به کسب درجات بالا در رشته انجینیری گردید.

در می ۱۹۹۴ بعد از خود سوزی خواهرش هما دارابی، سیر حرکت زندگیش تغییر خورد. او زندگی آرام و بی‌خیال را برای خود ننگ دانسته، بی‌تفاوت نشستن و مبارزه نکردن علیه عواملان خودسوزی خواهر شهیدش را فقط از فردی خاین به وجدان که از مصایب و مشکلات زندگی چشم پوشی می‌کند، ساخته می‌دانست. وی در این مورد می‌گوید: «بعد از مرگ خواهرم دریافتم که زندگی چیزی بزرگتر و بیشتر از داشتن زندگی آمریکایی با موتر لوکس، خانه و خانواده است. باید بیشتر کارکرد تا مردم را به تحمل یکدیگر، قبول یکدیگر و زندگی باهم واداشت. من دیگر نمی‌توانم مثل سابق به کارهایم ادامه بدهم. می‌خواهم کاری کنم که به نفع توده‌ها تمام شود.»

در نتیجه در سال ۱۹۹۴ «بنیاد همادارابی» را تأسیس کرد که هدفش را دفاع از حقوق بشر و حقوق زنان در مقابل بدرفتاری‌های اجتماعی، فرهنگی و مذهبی تشکیل می‌دهد.

در این اواخر او در University of North Carolina, Feminist Majority و University of California Convention in Washington, D.C. سخنرانی‌هایی ایراد نموده است و در می ۱۹۹۴ یکی از مهمانان U.S. Congressional Human Rights Caucus بود.

که در آنجا در مورد بدرفتاری‌های که در جوامع اسلامی نسبت به زنان اعمال می‌گردد، صحبت کرد.*

در تمام عمرش در این مرحله فکری و عقلی درجا می‌زند تا پسر ۱۵ ساله بشود و کنترل زندگی زن را در دست بگیرد؟ بنابراین این موضوع برای من مساله مهمی است که چرا خالق زن را اینقدر مهمتر و بالاتر از مرد خلق کرده و بعد اختیارش را داده دست مرد جنس ضعیفتر که از نظر رشد فکری و عقلی شش سال عقب تر از زن بوده.

خانم‌ها خواهران محترم، سخنانی که ملاها، آخوندها، آیت‌الله‌ها و حجت‌السلام‌ها می‌گویند سخنان خالق نیست این سخنان فقط گفته‌های مرد است و پس برای مدت بیشتر از ۷۰ قرن از تاریخ مملکت ما می‌گذرد و در تمام این مدت، پدران ما، شوهران ما، پسران ما، برادران ما، قضات ما، رهبران مذهبی ما، سیاستمداران ما، و دولتداران ما، چون همه آنها مرد بودند به ما زنان یاد داده‌اند که ما به عنوان یک فرد ارزشی در اجتماع نداریم. به ما گفتند و ما را تربیت کردند که قبول کنیم که ما باید خود را

(....) علمای مذهبی برای پر کردن جیب خود و قدرت طلبی خود بما زنها گفتند که این بی‌رحمی و قصی‌القلبی بدستور خالق متعال انجام می‌گیرد. و زنها نادان و جاهل هم این حرفها را قبول کردند. که براستی خداوند زن را برای اینکه جنس ظریف هست ذلیل و زیر نفوذ و کنترل مرد خلق کرده. هر چند که تا به امروز علم پزشکی، تاریخ بشریت، و جنگ‌های جهانی اول و دوم ثابت کرده‌اند نه اینکه زن جنس ضعیف نیست بلکه از هر نظر بر جنس مرد برتری دارد.

دیگر از شگفت‌های من راجع به دین اینست که بنابر قوانین این مذهب دختر در سن نه سالگی بالغ می‌شود در صورتیکه پسر در سن ۱۵ سالگی. سوال من از این علمای مذهبی اینست اگر ما زنها شش سال از مردها زودتر بلوغ پیدا می‌کنیم چطور شده که خالق مرد را سرور زن اعلام کرده؟ آیا خالق با زن دشمنی داشته؟ و یا اینکه زن یکمرتبه در مدت نه سال بلوغ می‌کند عقل پیدا می‌کند و از همه نظر یک شخص کامل شمرده می‌شود و درست روزیکه نه سالش تمام می‌شود بنابه دستور خالق از همان روز دیگر از نظر رشد جسمی و فکری پیشروی نمی‌کند و

* - این شرح حال مختصر به قلم Martha Bellisle را خانم دارابی با متن سخنرانی شان برای ما فرستاده بودند.

قانون دیگر اسلامی می‌گوید که یک زن بالغ و باکره اگر با میل شخصی خودش بخواهد با مردی ازدواج کند باید از پدر و یا پدرزگرش اجازه رسمی بگیرد. در صورتیکه در هیچ کجا قانونی نیست که بگوید حتی یک مرد دیوانه احتیاج دارد که از پدر و یا مادرش اجازه رسمی برای ازدواج بگیرد. حتی قبالة ازدواج را پدر و یا پدرزگر دختر از جانب او امضاء کنند ولی پسر از جانب خودش امضاء می‌دهد. بنابراین یک زن فقط در رابطه با ازدواج دوم می‌تواند اختیار خود را در مورد ازدواج داشته باشد.

قانون دیگری می‌گوید که یک زن مسلمان به هیچوجه نمی‌تواند با مرد نامسلمان ازدواج کند در صورتیکه یک مردم مسلمان شیعه اگر چه حق ازدواج دایمی با زن غیر مسلمان را ندارد ولی می‌تواند زن مسیحی و کلیمی را صیغه کند. حالا چرا که زن کلیمی و مسیحی برای ازدواج دایمی خوب نیستند و برای صیغه کردن خوب هستند دلیل اینست که برای زن هیچگونه ارزشی داده نشده غیر از اینکه زن چراگاهی برای ارضاء جنسی مرد و ماشین تولیدمثل بیشتر نیست و گر نه چطور می‌شود که گفت شخصی بخاطر گرایش مذهبی‌اش برای زندگی دایمی برای مردی خوب نیست؟

خمینی در کتابش می‌گوید که بهترین موقع ازدواج برای یک دختر در زمان بلوغش هست و افتخاری برای یک پدر بالاتر از این نیست که دخترش عادت ماهانه‌اش را برای اولین بار در خانه شوهر آغاز کند و نه در خانه پدرش.

خمینی در جای دیگری در کتابش می‌گوید که یک مرد می‌تواند با دختر کوچکتر از نه سال هم ازدواج کند ولی نباید با دختری که سنش از هفت سال پایین‌تر است رابطه جنسی داشته باشد. ولی یک مرد می‌تواند حتی با دختر بچه شیرخواره هم ارضاء شهوت کند.

در جای دیگری می‌گوید که یک زن حق دارد که برای شیردادن بچه‌اش از شوهر تقاضای پول کند البته بهتر است که مادر اینکار را انجام ندهد. ولی اگر مرد دایه‌ی را پیدا کند که از مادر بچه برای شیردادن به بچه ارزاتر پول بگیرد مرد می‌تواند بچه را از مادرش گرفته و بدست دایه بدهد. البته دایه نباید زشت، بد ترکیب و غیر مسلمان باشد. حالا قیافه دایه به شیردادنش چه ربطی دارد خودش یک موضوع جداگانه‌ایست.

زنان در کشورهای اسلامی از شرکت کردن در ورزش ممنوع هستند. علت این موضوع همان جریان پوشیدگی زیورهای زن از چشم بیگانه است. در صورتیکه در همین مذهب می‌گوید که مرد باید قسمت بدنش از بالای ناف با زانو را با شلوار گشاد بپوشاند. بنابر این ورزش کشتی‌گیری که معمولاً فقط یک یونیفورم چسبیده به بدن است و در ایران کاملاً رواج دارد یک پوشاک غیر مذهبی است و تا امروز کسی راجع به پوشاک مردها غیر از اینکه نباید کراوات بزنند دخالتی نکرده. ولی لباس خانم‌ها را باید اداره ارشاد جمهوری اسلامی انتخاب کند.

این بود یک مقدار از قوانین یکطرفه مردپرور جمهوری اسلامی. □

همیشه برای فامیل، شوهر، فرزند، مملکت، و ملت فدا کرده و در تمام عمر از ما به عنوان دختر یک مرد، زن یک مرد و مادر یک مرد سخن برده‌اند. ما بعنوان یک انسان و یک فرد تنها وجود خارجی نداشتیم و نداریم و اگر بگذاریم و اجازه بدهیم بنام خدا و مذهب ما را در زندان خانگی برای ابد جدا نگهداشته و مورد تبعیض قانونی قرار خواهند داد. بنابر قوانین جمهوری اسلامی شهادت دو زن مطابق با شهادت یک مرد است. برای چه؟ آیا این زنی که شش سال قبل از مرد بالغ می‌شود و در سن نه سالگی یک فرد کامل اجتماع شناخته می‌شود و باید از این سن روزی پنج بار نماز بخواند، روزه بگیرد، ازدواج کند، مسئولیت خانه و خانواده را بر دوش بگیرد، و برای اعمال خلاف قانون اسلامی که انجام می‌دهد مورد شکنجه و ظلم قرار گیرد چطور یکمرتبه کم عقل و ناقص العقل شناخته می‌شود. چرا موقعیکه دختر نه ساله را در جمهوری اسلامی ایران تیرباران کرده و بقتل می‌رسانند این بچه نه ساله بالغ است و باید کفاف گناه خود را بدهد ولی وقتی که زنی در مقابل قاضی که یک مرد می‌باشد می‌خواهد در مورد ستمگری‌های شوهرش شهادت بدهد، شهادت تنهایی او کافی نیست و باید دو نفر باشند. چرا؟

ارزش جان زن نصف ارزش جان مرد است چرا؟ این یکی از بدترین قوانین در مورد زن است. آخر چطور می‌شود که عمر یک بشر قانوناً نصف عمر یک بشر دیگر باشد. مگر ارزش عمر، حیات، جان مذکر و مونث باید بشناسد. سوال من اینست وقتی در اسلام می‌گوید یک «چشم برای یک چشم» و «یک سر برای یک سر» آیا اگر یک زنی مردی را کشت ما باید دو تا زن را بشکیم تا قصاص گرفته شود؟

مرد مسلمان می‌تواند در یک زمان چهار زن عقدی داشته و مرد مسلمان شیعه بعلاوه چهار زن عقدی هر چند زن صیغه می‌تواند داشته باشد. در صورتیکه همین دین به زن می‌گوید خدا یکی شوهر یکی. چرا؟

اسلام تنها مذهبی است که بهشت را به عنوان یک مجلس طرب و عیاشی برای مرد معرفی می‌کند. قرآن راجع به بهشت می‌نویسد که در یک باغ پربرکت با گلهای رنگارنگ و فواره‌های درخشان شما مردان با فرشته‌های زیبایی که پوست و رنگ شان مثل یاقوت و مروارید می‌درخشد سرگرم می‌شوید و این فرشته‌ها چشم شان غیر از شما کسی را نمی‌بیند و البته همه شان باکره هستند و هنوز دست هیچ انسانی به بدن لطیف آنها نخورده است. ولی در هیچ کجای قرآن راجع به اینکه به زن در بهشت چه می‌رسد صحبتی نشده.

قانون دیگری می‌گوید که اگر بعد از ازدواج یک مرد متوجه بشود که زنش دیوانه، کور، غشی، فلج و از نظر جنسی ناقص باشد این ازدواج باطل می‌شود. در صورتیکه اگر زن بعد از ازدواج بفهمد که شوهرش دیوانه و یا از نظر جنسی ناقص است ممکن است که بتواند تقاضای طلاق و یا باطل کردن ازدواج را بکند. لطفاً به این نکته توجه کنید که کور بودن، فلج بودن و غشی بودن مرد دلیل طلاق برای زن نیست.

رنج خُلی بنحی او خندنی ورخ

منلی وو او د همدی «جنایت» له امله د ښار په پگر کی په نورجهان د ډبرو باران جوړیږی. هغی ددی غیر انسانی سزا د شرم له تیرولو نه وروسته د زهرو په خوړلو سره خپل ژوند پای ته ورساوه.

د نورجهان په شان په زرگونو بنحی د دغه راز «جنایت» په تور د ملایانو په امر د کلیو په ونو باندی خوړندی او غرغره کیږی. ډیری په لرگو پوری تړل کیږی او لکه چی څنگه یی په منحنیو پیږیو کی اروپایی جادوگری بنحی په اور کی سوزولی، دوی هم ژوندی ژوندی په اور کی سوځوی.

خومره ځوانی شپاړس کلنی نجونی د «فیروزه کالیگانچ» په شان د خپل سیال هلک په خوشولو سره د سلو درو د وهلو جزا تیروی؟ خومره تنکی پیغلی به لکه د «هرزه» په شان د ملایانو په «محکمی» کی د تیری لاندی واقع کیدلو په خاطر سلوو درو په وهلو او د خپلی کورنی سره د کلی په پرېښودو محکومیري. په داسی حال کی چی د تیری کوونکی هیڅ چرت هم نه وی خراب. او په پای کی ددی پیښو څو بیلگی به چی د بنگله دیشی بنحی ورځنی ژوندجوړوي، په اخبارونو او خپرونو کی راځی او خومره یی د تل لپاره هماغسی پتی پاتی کیږی؟ حکومت د دینی تیری کوونکو او بنسټپالو په وړاندی غبرگون ښکاره کولو څخه ډیر په کلکه سره ځان ساتی. ددی هیواد اوسیدونکی نور دی واقعیت ته نه حیرانیږی چی د فاسدی ټولنی دُری د دین په نوم د هغوی د بنحی په ډډو راماتی شی. او هغه بنحی چی زموږ وا کمندی او یا غواړی چی په موږ وا کمنی وکړی، قدرت ته د رسیدلو او په قدرت کی د پاتی کیدلو لپاره د نروا کی ارتجاعی نظام د طرفداری یا پلوی کوونکو بنسټپالو د خوشحاله ساتلو لپاره یوه شبیه هم خپل زړه ته شک نه اچوی. □

لوموند- ۱۹۹۶ د مارچ اتمه ژباړه: ایرانی خپرونه «آرش»، ۵۴ گڼی څخه

زه شخصاً د مارچ اتمه د بنحی نړیوالی ورځی په شان ورځو په لمانځلو کی کوم ځانگړی غوره توب نه وینم. په نړی کی د ماشوم ورځ او د معلولینو ورځ... په شان ورځی هم لمانځل کیږی. فکر کوم چی د بنحی د ورځی لمانځل ددی لپاره ښه ښکاری چی هغوی هم لکه د ماشومانو او معلولینو په شان ضعیفه او بی دفاع بولی. آیا کله مو په دی خبری هم فکر کړی چی ولی د نارینه وو ورځ نه لمانځل کیږی؟ ډیر کسان به وایی چی د داسی څرگندونی ضرورت ددی لپاره دی چی د بنحی سره د هغوی د شأن او منزلت په اساس سلوک نه کیږی او زه د خپل ځان څخه پوښتنه کوم چی تر کومه به بنحی داسی د قربانی تختی باندی په ډډی لگولو سره خپلو لومړنیو حقوقو ته رسمیت وربخښی؟

د بنگلادیش دولت په ۱۹۷۱ کال د خپل پیدایښت له پیل څخه د بنحی او نارینه وو د حقوقو د برابری اصل په رسمیت وپیژاند او په نتیجه کی داسی انتظار وو چی ددی هیواد د اوسیدونکو برخلیک به ښینگه ومومی. خو واقعیت ددی انتظار خلاف وو. د بنحی حالات د پخوا څخه لا ډیر مخ په خرابیدو شو، ددی وضعیت علت روښانه دی او کیدای شی چی په څو لنډو ټکو کی بیان شی. زموږ هیواد د خپلو کی له پیل څخه تل د کلک او زیات اسلامی کولو د سیاست تابع وو.

بنگلادیش د نړی د ډیرو بی وزلو هیوادونو څخه دی. د نفوس زیاتره برخه یی په کلیو کی ژوند کوی. یواځی د ۶۰٪ بی ځمکی کلیوالو کورنیو فقر داسی لویه ستونزه ده چی د بنگلادیش هیڅ یو سیاسی گوندی هم د حل په لاری نه پوهیږی. یواځی اسلام د ټولو ټپونو مرهم گڼل کیږی. په هر ځای کی د اشعار انګولا اچوی: «یواځنی حل لاره: اسلامی کول!». حتی د هیواد مهم «لائیګ» گوند، عوامی انجمن هم په داشان شعارونو خپل اعلانونه ښایسته کوی او په دی ترڅ کی شتمن، لاشتمن کیږی او غریبان نور هم غریبیري او د کلیو او ښارونو تر منځ توپیر لاپسی ژور کیږی. د حیرانتیا خبره نده که د فقر او مذهبی جهل په حالاتو کی، د بنحی په وضعیت کی پر مختگ همداشان ناممکنه پاتی شی. او کله چی د بنحی زړه دردوونکی سر نوشت ته گورو، څنگه کولای شو ارتجاعی افکار، د دی ټولو بی عدالتیو د توجیه لایزاله منبع، د ملامتی په کرسی کښیننو؟

زما په هیواد بنگلادیش کی «ملایانو» ډیری بنحی لکه «نورجهان دوسیل» په شان د مذهب په نوم محاکمه کړی او د فحشاء تور یی پری لگولی دی ځکه چی د خپلی خوښی سپری ورته گران او

کمک های مالی تانرا به حسابهای جدید ما بفرستید:

برای دالر امریکایی:

MRS T. SHAMS
F.C.A/C NO. 30033-1
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

برای مارک آلمانی:

MRS T. SHAMS
F.C.A/C NO. 9-9
HABIB BANK LTD.
COMPLEX BRANCH
QUETTA, PAKISTAN

چند انتقاد بر «پیام زن»

□ لحن «پیام زن» انتقام جویانه و پر از عقده است

□ اصطلاح خلقی - پرچمی - خادی - جهادی وارد نیست

□ اگر نامه‌ای در تایید شما باشد خوب در غیر آن نویسنده‌اش باید توهین را تحمل کند

□ «راوا» به ظاهر شاه امید بسته است

فراموش نکنید که بعد از خروج قوای روس از افغانستان همین‌هایی که حالا از نظر شما همه خاین و وطنفروش اند سه سال تمام در حالیکه کمک از جانب شوروی که خود در حال فروپاشی بود قطع گردید و جانب مقابل با تمام قوت توسط امریکا و رژیمهای دلقک منطقوی آن حمایت می‌شد، با دادن قربانی‌های فراوان و به قیمت خون هزاران شهید نگذاشتند که دست کثیف «جهاد» به حاکمیت سیاسی افغانستان برسد و اگر خیانت تعدادی از رهبران حزب حاکم نمی‌بود که متأسفانه دست به معامله بدنام کننده زدند مطمئناً تنظیم‌های به اصطلاح جهادی آرمان رسیدن به قدرت را به گور می‌بردند. چنانچه خود ربانی در یکی از صحبت‌هایش اعتراف کرد که ما در این اواخر مایوس شده بودیم و شاید در دلش گفته باشد که خدا را شکر که رهبران حزب حاکم خیانت کردند و ما به قدرت رسیدیم.

باید اضافه کنم اکثریت مطلق آنچه که شما پرچمی - خلقی خاین می‌نامید خط خود را از معامله‌گری و همکاری با جهادیان آدمکش جدا نموده، هجرت اجباری را بر زندگی حقارت‌بار در شرایط حاکمیت ضد انسانی مجاهدین ترجیح داده و ترک وطن کردند و همچنان این اکثریت سیاست رهبری آن وقت را که موجب نابودی کامل سیستم دولتی گردید قاطعانه محکوم می‌کنند. پس اصطلاح خلقی - پرچمی - خادی - جهادی که تقریباً در اکثر صفحات مجله تکرار می‌گردد به نظر من وارد و بجای نیست چونکه پیلوت خاین طالب که در گذشته خلقی بود و کارمند امنیت احمدشاه مسعود که در گذشته پرچمی بود را با هزاران دیگر که در گذشته هم جز ترقی افغانستان چیز دیگری نمی‌خواستند و امروز هم قلب شان تنها بخاطر وطن می‌تپد یکسان جلوه می‌دهد. بناءً اگر می‌خواهید که جبهه طرفداران تان بخاطر برچیدن بنیادگرایی در افغانستان و ایجاد حاکمیت مترقی و دموکراتیک از نیروهایی که واقعاً چنین آرزو دارند وسعت یابد از تصفیه حساب یکسر با همه صرف‌نظر کنید چونکه درین رابطه بدبختانه

به اداره محترم مجله «پیام زن»

(...) تا جاییکه از مطالعه شماره‌های قبلی و شماره‌ای که تازه بدستم رسید برداشت کردم در نشرات شما یک مقدار روحیه انتقام‌جویانه و پر از عقده وجود دارد یعنی سواي کسانی که زمانی عضو «شعله جاوید» و «ساما» بودند و یا هستند از نیروهای راست افراطی گرفته تا نیروهای ملی - دموکراتیک همه سازشکار، خاین، مرتجع و وطنفروش اند یعنی شما همه را یکسر در کندوی آرد می‌اندازید که به عقیده من چنین پالیسی کار را به جایی نمی‌رساند بلکه در جهت ایجاد یک جبهه وسیع بخاطر تأمین صلح و دموکراسی در افغانستان ممانعت ایجاد می‌کند. فکر می‌کنم به همین دلیل هم هست که سازمان شما از زمان ایجاد آن تاکنون (گرچه من از تاریخ دقیق بنیانگذاری سازمان تان اطلاع ندارم اما فکر نمی‌کنم که از فعالیت آن کمتر از ۱۵ سال بگذرد) به استثنای یک تعداد اعضا و هواداران در پاکستان و تعدادی از علاقمندان مجله «پیام زن» در بعضی کشورهای دیگر که من هم از آن جمله هستم وسعت چندانی نیافته است در حالیکه نفرت و انزجار مردم افغانستان در برابر وحشت بی‌حد و مرز گرگهای درنده جهادی بهترین زمینه بود برای اینکه صفوف سازمان و علاقمندان آن وسعت بیشتر پیدا کند در همان پاکستان جایی که شما کار و فعالیت دارید بیش از سه میلیون افغان زندگی دارند که نیم آنرا زنان تشکیل می‌دهند.

باید تصریح کنم که آن بخش نشرات شما که بنیادگرایان افراطی و یک تعداد روشنفکران غیر بنیادگرا بخصوص اعضای سابق حزب دموکراتیک خلق افغانستان را که به اندیشه‌های دموکراتیک خیانت کردند و رفتند و در دربار جهادیان مزدور شدند افشاء می‌کند قابل تأیید و پشتیبانی است اما تمام کارمندان دولت قبل از مجاهدین و تمام اعضای حزب حاکم آنوقت را در یک ردیف با چند شاعر مرتجع و یا افسر و پیلوت خاین قرار دادن غیر عادلانه بوده و نشانه کمبود آگاهی است.

تجربه تلخ وجود دارد زیرا از زمان ایجاد سازمانهای مترقی در افغانستان در اواسط قرن ۲۰ تا امروز اگر این سازمانها همه بجان همدیگر نمی افتادند و با هم همکاری می کردند کار به اینجا نمی رسید. اگر چنین وضع امروز هم ادامه یابد فاجعه بدتر از آنچه یکه امروز وجود دارد به میان خواهد آمد. مطمئن ام که نه شما آرزوی چنین حالت را دارید نه من و نه هزاران دیگر. بیایید که از وارد کردن اتهام به یکدیگر بنامهای شعلهای مزدورچین، پرچمی مزدور شوروی، ستمی نمی دانم مزدور کی... غیره خودداری ورزیده هدف مهم نابودی بنیادگرایی و احیای دوباره انسانیت را در افغانستان تحت شعاع شعار «بجزاز ما دیگران همه خاین اند» قرار ندهیم.

عرض دیگر من اینست که اگر خواننده ای برایتان نامه بنویسد و در آن هر چیزی که شما نوشته اید سراپا تایید کند کار نیکی انجام داده است در غیر آن باید توهین را تحمل کند طور مثال در جواب شما به نامه شفیه صبور در شماره ۴۴ «پیام زن» اندکی تأمل می کنیم: از جواب شما برمی آید که خانم متذکره در نامه خود مطالبی را که خواسته به شکل معقول ارائه نکرده است و شاید هم مطلب تحریر شده منطقی نبوده تا جاییکه موازین نویسندگی را مراعات نکرده شاعر را شاعرک نوشته است. (کلمه شاید با بخاطر آن نوشته ام که از محتوای نامه اطلاع ندارم) اگر من بجای همکار مجله که به جواب نامه پرداخته است می بودم به قناعت منطقی نویسنده می پرداختم طور مثال بجای اینکه بنویسم «اگر او زنده می بود و در شعری توده های بجان آمده ما را به قیام توفانی بر ضد جنایت پیشگان اخوانی فرا می خواند، آنگاه خجالت می کشیدید و او را...» یک بند شعر از سلطانپور را می آوردم و با تحلیل آن نشان می دادم که آیا شعر موصوف برای ملت ما و جوانان ما بدرد بخور است یا نه.

در صفحه ۳۷ شماره ۴۴ به جواب سوال روح اله که «طالبان کی هستند...؟» با تعجب مطالعه کردم که «درین مورد ما هم خیلی دقیق چیزی نمی دانیم...» در حالیکه طالبان در همان نزدیکی های شما توسط پاکستان منسجم شده و بعد از دریافت سلاح و تعلیمات نظامی به افغانستان فرستاده شدند. این موضوع به همه آشکار است نمی دانم شما که در مرکز این حوادث قرار دارید چطور چیزی نمی دانید.

از مطالعه صفحات «پیام زن» چنین برمی آید که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به پادشاه سابق محمد ظاهر شاه چشم امید بسته چنانچه علاوه از اشارات دیگر در صفحات مجله خواهر محترم صایمه کریم طی صحبتی اظهار داشته است (صفحه ۹۱ شماره ۴۴) که «او (ظاهر شاه) یگانه شخصیتی در کشور است که می تواند افغانها را متحد سازد» نمی دانم منبع این خوشبینی در کجاست زیرا:

چطور شخصی که در زمان سلطنت اش، فساد، اختناق سیاسی عیاشی دربار و حاکمان گماشته اش در محلات، رکود مطلق اقتصادی و کمبود دیگر فضای کشور را آلوده ساخته بود می تواند سمبول اتحاد ملت باشد؟ چنین برمی آید که وهبری «راوا» جوان است و «لذت» دوران سلطنت را

نچشیده است اما من چشیده ام. در آن زمان من متعلم حربی شونخی بودم. در آنوقت فضا آنقدر تیره و وحشتناک و مسئولین آنقدر ظالم بودند که ما حتی یک ناول عادی را (درست مانند امروز که اگر طالبان کتاب غیر مذهبی را ببینند خواننده آنرا به کمونیست بودن متهم ساخته و اعدامش می کنند) یا در زیر درختان باغ دارالامان پنهان از همه و یا خیلی معذرت می خواهم در کنار آب می خواندیم زیرا اگر با ناول گیر می آمدیم در صورت انسانیت جای ما محبس دهمزنگ می بود در غیر آن قتل مخفیانه. چنانچه یکی از همصنفانم را در حال ناول خواندن گرفتار و به دستور سردارولی به بهانه اینکه مریض است به شفاخانه قوای مرکز انتقال دادند و همان شب او را توسط پیچکاری زهرآلود به قتل رسانیدند. از اینگونه مثالها خیلی زیاد است که نمی خواهم بیشتر شما را درد سر دهم. پس شما بگویند سلطانی با چنین شیوه اداره غیر انسانی و وحشیانه چطور می تواند ملتی را که دیگر آن ملت دوران سلطنت نیست و هزاران درد و الم دارد متحد سازد. به نظر من رهبران گذشته همه بدنام اند و ما باید در جستجوی رهبر جدید باشیم و فکر می کنم ملت افغانستان توانایی آنرا دارد که بالاخره رهبر خردمند و شایسته را که عاری از هرگونه تاپه باشد از میان خود بالا کشد.

در اخیر یکبار دیگر بخاطر اینکه در جوار لانه های شیطانی مسلمان نماهای پیام آور مرگ قلم برداشته و با همت والا چهره های سیاه آنان را افشاء می کنید به شما درود می فرستم و درین راه موفقیت بزرگ برای تان تمنا دارم.

با حرمت فراوان زیر قدوس

جواب ما

سازشکاری با بنیادگرایان را از هر سوی که باشد خیانت می دانیم

شاید در نشریات ما «روحیه انتقام جویانه و پر از عقده» وجود داشته باشد ولی هر چه هست برخاسته از دل و زبان مردم زجر دیده ی ماست. آیا از نظر و نگرانی که مردم بسیار جفا کشیده ما نسبت به جانیان بنیادگرا دارند، می توان بخاطر وجود «انتقام» و «عقده» در آن، به گلگی پرداخت؟ ما هرگز همه را «در کندی آرد» نمی اندازیم و هرگز نگفته ایم کسانی که عضو «شعله» و «ساما» نبوده خاین و مرتجع و... اند. کاش مثالی می آوردید تا توضیح می دادیم. ما سازشکاری را خیانت می دانیم و به افشای آن پرداخته ایم خواه این سازشکاری از سوی «شعله ای» باشد یا هر فرد دیگری. آیا مثلاً «افغان ملت» را بخاطر سازشکاری شرمسارانه اش و یا خانم فتنه را گیلانی که بر زنان کشور ما ندا می دهد تا چادرهای شان

رایش جلادان پلید بیندازند و از آنان صلح مطالبه کنند، نباید افشاء کرد؟ آیا «نوبهار» را که در شرایط خونین کنونی بیشرمانه به «فتکتک» دادن ملت ما متوسل می شود و به مردم در دوزخ ما «هایکو» و چگونگی تست گل پخسه ای یا سارنگ و رباب را یاد می دهد نباید رسوا ساخت و محکوم کرد؟

با عناصر سازشکار نمی توان «جبهه وسیع» ساخت

ما برای این «جبهه وسیع بخاطر تأمین صلح و دموکراسی» کار و تلاش می کنیم ولی متیقزم که این جبهه را با وحدت با سازشکاران و فرصت طلبان نه بلکه فقط با اشتراک آنانی که از دل و جان آماده مبارزه عملی و قاطع ضد بنیادگرایی باشند می توان ساخت.

ما نمی خواهیم صرفاً از نظر کمی به «وسیع» ساختن جبهه بیندیشیم. ارتقای کیفیت این جبهه را هم منوط بر طرد آن روشنفکران پرگویی و دمدمی مزاجی می دانیم که به هیچوجه حاضر به ایستادن در کنار مردم و مبارزه ای سخت و طولانی نیستند.

در مورد «وسعت نیافتن سازمان» ما باید گفت که ما بمثابة یک سازمان عمدتاً مخفی هیچگاه تعداد و لیست اعضا و هواداران خود را منتشر نکرده ایم که با آگاهی به آن چنین حکمی را صادر کنید.

ما تمامی سرکردگان خاین حزب خلق و پرچم را که دست شان به خون هموطنان ما آلوده است بمثابة وطن فروشان و سگان بیگانه محکوم به محاکمه صحرایی می دانیم ولو اگر به سبک کشتند هزار بار از ورای رادیو و نشریات خود را بی گناه جلوه دهند. مخصوصاً آنانی را که حال با پیوستن به احزاب خاین جهادی برای بار دوم به خیانت گراییده اند غیر قابل بخشایش می دانیم. ولی در مورد افراد پایین رتبه و صفوف این احزاب که اکنون هم صریحاً و بدون اما و اگرهای رندانه، اظهار ندامت می کنند، اینطور فکر نکرده و از مبارزه ضد بنیادگرایی و طرد پرچم و خلق توسط آنان جانبداری می نمایم.

اگر وطن فروشان پرچمی توانستند بعد از خروج روسها مدتی دوام بیاورند علت را باید در خیانتها و مزدوری دلقکان جهادی دید که هر کدام بنابر حکم باداران شان عمل نموده صفوف مقاومت را آلوده و دچار تضادهای حاد ساختند و آنانی هم که با قلب های پاک و مردمی می رزمیدند از پشت خنجر این جانان را بر خود احساس می نمودند. شعار «هفت خر تانرا بگیرد یک گاو ما را بدهد» که ورد زبان مردم ما شده بود بهیچوجه به معنی تأیید نجیب و ورژیمش نه بلکه بیانگر بیزاری و انزجار بی پایان نسبت به سلطه بنیادگرایان است که حتی از خاینی چون نجیب ورژیم پوشالی اش هم در جنایت و خیانت گوی سبقت را ربوده اند. ما به کسی و گروهی اتهام نمی زنیم و فقط می خواهیم واقعیت را بیان کنیم. آیا کسی درین که خلقی ها و پرچمی ها مزدور شوروی بودند شک می

دارد؟ آیا می توان اینرا صرفاً یک اتهام نامید؟ نسبت دادن «پرچمی» و «خلقی» یا چاکری آنان به طرفی که این تنگ را نداشته باشد مسلماً جرم بزرگیست. ما بنوبه خود حاضریم در هر موردی که دچار این اشتباه شده باشیم، با صراحت و در هر سطح لازم پوزش بخواهیم. بناءً دعوت تان را از ما مبنی بر «بیایید از وارد کردن اتهام به یکدیگر... خودداری کنیم» نامربوط می دانیم. باید مزدوران را افشاء نمود. چنانچه بارها تاکید کرده ایم از نوکران بیگانه به هیچوجه نمی توان انتظار خدمت در راه مردم و کشور را داشت و در مبارزه برای دموکراسی و ضد بنیادگرایی چشم امیدی به آنان دوخت. ما کوشیده ایم همواره بین چاکران بیگانه از نوع پرچمی و خلقی و ستمی و آنانی که این لوث را نداشته اند خط فاصل بکشیم. به دسته دومی همانند شما ارج می نهیم. ما هیچگاه شعار نداده ایم که «بجز از ما دیگران همه خاین اند» ولی آنانی را که خاین اند خاین می نامیم و معتقدیم که درین مورد مخصوصاً نباید به هیچ ملاحظه کاری راه داد.

راجع به افراد و سازمان هایی هم که مدعی انقلابی و مرفعی بودن اند اما خود را فرسنگها بدور از کارزار مبارزه نگهداشته اند همیشه گفته ایم که تا وقتی اینان عملاً به توفان مبارزه ضد بنیادگرایی نپیوسته و از مماشات و کرنش مقابل اخوان نپرهیزند برای ما بمثابة لاشهای بدر نخوری اند که اگر به خود نیابند کاملاً در پای بنیادگرایان خواهند لوید.

ما به نامه های پر از ناراضی و انتقادات شدید خوانندگان خود توجه داریم و بسیاری از آنها را در مجله چاپ کرده ایم. ولی اجازه نمی دهیم زیر نام انتقاد، فکر استفاده از صفحات «پیام زن» برای تبلیغ متاع اخوانی و ارتجاعی تحقق یابد. شفیقه صبوری اول از موضع دفاع گاهی عریان و گاهی شرمند از خاینان جهادی به ما می نوشت و سرانجام با توهین به سعیدسلطانپور پیش رفت. او نه از سر بی معرفتی و بیسوادی بلکه از سر خشم و نفرتی اخوانی و ارتجاعی، آن شاعر شهید را «شاعراک» نامیده بود. اگر به واسطه اینگونه برخوردهای ما مقابل شفیقه صبوری ها، دایره خوانندگان ما محدود می شود، بگذار بشود. یقیناً با ما موافق خواهید بود که ما نباید جایی را برای رضامندی خوانندگان اخوانی نیز در مجله در نظر بگیریم و یا از محدود شدن تعداد آنان نگران شویم. آوردن آن جمله در مورد طالبان درست نبوده است بخصوص که در سطرهای بعدی همان صفحه واضحاً آمده که اینان نوکران پاکستان و امریکا اند.

چرا ظاهر شاه را برتر می دانیم؟

در مورد ظاهر شاه بارها نظر خود را در شماره های قبلی تصریح داشته ایم. با آنچه شما در مورد سالیان سلطنت او نوشته اید کاملاً موافقیم. ما هم هیچگاهی او را مبارز و مردمی نخوانده و فقط با توجه به شرایط جاری و در مقایسه با جلادان بنیادگرا او را ترجیح می دهیم. ما علی الرغم قبول نظر شما در مورد ظاهر شاه و ورژیمش، با تائید او در حقیقت

هغه دوزخ...

هلته ښځه کړه. شايد پلار او مور به يې لاتر اوسه هم نه پوهيږي چې په هغې باندې څه تير شول. زه د «صواد» مور او پلار نشم موندلای ځکه چې مونږ ټولو خپل اصلي نوم او پټی او دا چې له کوم ځای څخه راغلی یو یو بل ته نه ښکاره کول. مابه ویل له یوه کلی څخه را تښتول شوی یم اوله دی امله چې شرمیدل یوه نوی «زه» می جوړه کړی و. دا کار ټولو کاوه او مونږ ټول په دی پوهیدلو چې یو بل ته درواغ وایو خو دی ټکی له مونږ سره مرسته کوله چې روان شرایط وزغمو ځکه چې دا هم زمونږ د هر یوه د آزادی د هیلو څرگندونکی وو. ځکه مونږ په دی ډول غوښتل هیڅ پل مو پاتی نشی تر څو وروسته بیا مونږ او نه موندلی شی.

څه ډول خپل پرهارونه پټی کړم؟

ما خپله آزادی د بنسټپالو په منگلو کی زمونږ ساتنځای ته څیرمه د یوه کلی د خلکو د پام لرني او کمکه له برکته تر لاسه کړه. کله چې د کلیوالو پام زمونږ خواته واوښت پلیس یی را خبر او مونږ یی خلاص کړو. د خلاصون په وخت کی می وضعیت ډیر بد وو ټول ځان می له سپړو ډک او ډیره خواره شوی وم. هغه لږ جامی هم چې راپاتی وی ټولی شلیدلی وی ځکه د جامو له ټوتو څخه می د «پټی» په توگه کار اخیسته. مونږ حمام نشو کولای ځکه هرو دوو ورځو کی به یی یو لیتر اوبه را کولی چې هم مو د څښلو او هم د نظافت! لپاره ورڅخه کار اخیسته. هغه دوه میاشتی چې ما هلته تیری کړی داسی یوه دردوونکی دوره ده چې یاد به یی هیڅکله هیر نشی.

له نیکه مرغه چې کورنی می زما پالنه کوی خو زه تل په ویره کی یم چې هغوی می بیاونه مومی. سربیره پردی چې خپل استوگنځی مو بدل کړی دی خو زه ویریرم چې هغوی زماله کورنی څخه غچ وانخلي. هغه څه چې له نورو کسانو سره یی هم کړیدی.

هغه دوزخ چې زه پکښی وم هیرولای نشم. د راتلونکی په اړه د فکر کولو توان نلرم نه پوهیرم چې څه ډول په دی ټپونو پټی کیردم. کورنی او دوستان می دادگیرنه را کوی وایی چې ته ځوانه یی او کولای شی له دی کابوس څخه ځان وژغوری، خپل دردونه په کرار کړی له خپل ځانه شرم او له نارینه وو څخه کرکه یوخوا او غورځوی. خو تر اوسه لانسم کولای. ځکه، کله چې پوهیرم د دغو جنایتونو اصلی عاملین لاهم په سرکونو کی په ښکاره ډول تگ راتگ کوی له ویری څخه ریردم. □

خواسته یم رد کامل و مطلق خود را نسبت به خاینان جهادی اعلام داریم. حتی در جایی آوردیم که پایی گک ظاهر شاه بر خاینان بنیادگرا شرف دارد. و این بخودی خود و در درجه اول بیانگر میزان قاطعیت و انزجار عمیق ما نسبت به میهنفروشان مذکور است تا علاقمندی به ظاهر شاه. و بازمه با شما موافقیم که ملت ما رهبرانش را از میان خود بالا خواهد کشید ولی تا آزمان اگر مقایسه صرفاً بین ظاهر شاه با آن گذشته و کارنامه اش، و اخوان جنایت پیشه مطرح باشد، ما بدون تردید اولی را بمثابة «کفن کش قدیم» مرجع خواهیم شمرد. زیرا در رژیم تاجدارانی از نوع ظاهر شاه با وصف ارتجاعش می توان تا حدودی بسوی آینده قدم برداشت اما تحت سلطه جانورانی بی شاخ و دم جهادی و طالبی فقط با دیوارهای سیاهی از پلشتی و رذالت و بی ناموسی و آزادی کشی مواجه خواهیم بود.

در عین حال برتر دانستن ظاهر شاه ابدآ به معنی قطع «جستجوی رهبر جدید» نیست لیکن نکته همانست که گفتیم: تا زمانی که آن «رهبر جدید» مطلوب عرض اندام کند در انتخاب ناگزیر بین او و «قبادی» های جنایتکار جواب چه باید باشد؟

اگر این پاسخ فشرده را چندان قناعت بخش نیافتید، آرزو مندیم باز هم بنویسید که یقیناً برای ما و خوانندگان جالب و مفید خواهد بود. □

افغانستان تخلفات شدید بنام مذهب

سند مهم دیگر از «سازمان عفو بین الملل»

عفو بین الملل



افغانستان
تخلفات شدید به نام مذهب

حاوی گزارشهایی از
زیرپا کردن حقوق بشر
بوسیله طالبان در
افغانستان به زبانهای
پشتو و فارسی در دو
جزوه جداگانه.

آنها را فقط در بدل هزینه پستی، از طریق آدرس ما
بدست آورده می توانید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

گزارشهایی از وحشت، ...

داری یانه؟» عبدالظاهر در جواب میگوید: «من دکاندار هستم و هنوز دستم به سلاح نخورده است.» طالبان میگویند: «بسیار احمق هستی، خیر است که سلاح نداری پول که داری. برای ماطالبان سلاح و پول فرقی ندارد. تو بگو پرداختن کدامیک برایت آسان است.» شخصی مذکور اجباراً دادن پول را ترجیح میدهد. ملا عبدالحکیم صبح وقت او را به موتر انداخته به خانه اش میرود و مبلغ یک میلیون افغانی را گرفته رهایش میسازد.

فراهِ اطراف آن نسبت کترول ۲۴ ساعته نماز پنج گانه و کترول سنت هابه ایران پناه برده اند که در آنجا هم در امن بسر نمی برند و توسط رژیم ایران به تل سیاه و بعد به افغانستان رد مرز میشوند.

● هر مهاجریکه غرض بازدید اقوام خود از ایران و سایر کشورهای همسایه به افغانستان می آید نسبت نداشتن ریش یک هفته را در محبس به مصرف خود سپری می نماید.

از ولایت کابل

سلما

د بوش هاوس «منورین» د طالبانو د مخ او وړو نه مرداری ختی

په غرب کی میشته یو شمیر «منور» استادان، ژورنالیستان او لیکوالان په دی وروستیو کی د طالبانو استبدادی حاکمیت ته د اعتبار او رسمیت بخښلو لپاره، د قندهار او کابل دارالامارتونو ته په تگ راتگ کی دی.

د وری په ۱۲ نیټه د نبی مصداق، سیدجان کاروانی، رحمتاله صافی او اسحق نگارگر په گډون یو هیئت چی خان یی انگلستان کی د میشته افغانانو استازی بلل د ملامحمد عمر، ملاحسن، ملا احساناله او ملامتقی د لاسونو په ښکلولو «مشرف» شول. همدارنگه سیدخلیلاله هاشمیان له امریکا، امامالدین صافی له اروپا، عبدالمحمد مموزی له آلمان، محمدصديق پسرلی، محمد آصف صمیم له پېښور... څخه په جلا، جلا توگه د طالبانو د اداری له مشرانو سره له شرم نه ډکی لیدنی او کتنی درلودی.*

په دی لړی کی کله چی د شریعت غږ رادیو د وری د میاشتی ۱۶ ماښام خپرونو کی د ښځو د کارونو په بندیز او هغوی باندی په جبری توگه د چادری اغوستلو په هکله له نبی مصداق څخه پوښتنه وشوه په ډیری بی حیایی سره د نورو جنایتکاره جهادیانو په شان ځواب ورکوی: «ممکن یو تعداد هغه ښځی به چی یا فاحشه وی یا یی په "خاد" کی کار کاوه خفه وی، لیکن د افغانستان نوری تولی ښځی

* - د تکرار او رحمتاله صافی په شان معلوم الحال کسانو څخه که تیر شو د «امیرالمومنین» او نورو طالبی فاشیستو سرکره دگانو د لیدلو دند ته زمونږ د ډیری خوابدی او حیرانتیا سبب وگرځید. د «آینه افغانستان» خپرونی څخه داسی سکاریده چی هغه به دومره خلکو ته رښتینولی او هوښیارتیا ولری چی د بنسټپالو تر مینځ د سپینانی جگړو کی د طالبانو څخه ننګه کول له شرمه ډک وشمیری.

ص. منتظر

شکنجه گران طالبی

په تاریخ ۲ حوت ۷۵ درویش محمد ولد حسین از قریه سمور ولسوالی لاش جوین به جرم اینکه اسلحه دارد، چندین بار بازداشت شده و مورد شکنجه قرار می گیرد. بار آخر التماس می کند که اگر مرا مسلمان نمی دانید ولی به هر دین و آیین که شما باور دارید قسم که من چیزی ندارم. حرف درویش بی دفاع به گوش جاهلان اصلاً اثر نکرده وی را چهار شبانه روز مکرراً شکنجه نمودند تا اینکه درویش مظلوم از حرکت افتاده و تمام بدنش کبود و اطراف چشمانش سیاه می گردد. وقتی طالبان اجیر عاجز مانده و چیزی عاید شان نمی شود، وی را آزاد می کنند.

حارث

از «امربالمعروف»

● در اواخر حوت ۱۷۵ امربالمعروف پایه زبان عوام «انکر و منکر» اقدام به جمع نمودن جبری تلویزیون ها و ویدیوها نمود. هر فرد متهم به داشتن «آینه شیطان» و ویدیو به محبس عمومی برده می شد و پس از لت و کوب شدید خواهان تسلیم ویدیو و تلویزیون می گردیدند. نثار احمد فرزند حاجی رستم را متهم به داشتن ویدیو و تلویزیون می نمایند که با پرداخت یک توپ تکه فاج به عبدالرحیم حاجی موسی دکاندار ساکن رج فراه و دلال مشهور ریاست امربالمعروف معاف می شود.

● نایب فرزند حاجی ظاهر دکاندار شهر فراه به اتهام اینکه تلویزیون و ویدیو دارد برده میشود. جالب اینجاست که خود حاجی ظاهر را نمی برند بلکه پسرک نوجوانش را می برند. او هم توسط عبدالرحیم حاجی عیسی دلال امربالمعروف در بدل تکه جاپانی کمبرخال بسیار قیمتی رها میشود.

● باحاکم شدن طالبان وحشی تقریباً بیش از پنجصد جوان از شهر

خوشحاله دی» او زیاتوی: «د ربانی په وخت کی هم ستری محکمی د ښځو مکتبونه بند کړی وه خو هیچا څه نه ویلی مگر اوس پروپا گند کوی.»

امام الدین صافی داروپایی هیئت غری هم لکه د خپلو هم مسلکو فاشیستو ورونو پشان د شریعت غږ رادیو ته د یوی پوښتنی په ځواب کی چی د کابل د خلکو ستونځی د خورا کی موادو د اوچتو نرخونو له امله څه ډول وینی په بی حیای او خندا سره وایی: «که څوک کابل په خپلو سترگو وینی، هیڅکله به داسی فکر ونکړی چی خلک اقتصادی ستونځی لری. خلک په خندا او خوشحالی په بازارونو او سرکونو کی گرځی، ښځی هم کوم مشکل نلری او کومه پابندی په ځان نه احساسوی.»

«منور» شوی «استاد» نگارگر هم په خپل وار هڅه کوی د طالبانو مشران د استغاثی او عذرو زاریو له لاری «تنویر» او قانع کړی چی اولی الامر منکم ځینی مطلب د خلکو له خوا منتخب شوی امیری دی او طالبان باید په خپل سیاست کی نرمښت راوولی ترڅو د خپلو بادارانو د لاپیکه کیدو سبب نشی. دغه له خلکو گوښه او په نړیوالو جاسوسی ادارو پوری تړلی روشنفکران او لیکوالان د افغانستان د پراخه پرگونو له غوښتنو او ستونځو څخه په غوڅه

توگه بی خبره او بیگانه دی دوی ټول له یوه گریوان نه سرراباسی او په یوه خوله د طالبانو په مخ او منگلو د تطهیر اوبه اچوی او د ژغورنی فرستی یی بولی.

په رښتیا سره دا غیر افغانی نطفی د خپلو غربی بادارانو ځنی هم ډیری سپین سترگی او بی حیا دی، باداران یی د پالرو، ریالو او کلداریو د بی پایه لگښتونو سره سره کله چی وینی اجیر شوی ملیشی یی له خپلی برستنی نه پښی اورډی غځوی، د هغو په رسمیت او قانونیت پیژندلو کی له حوصلی او زغم نه کار اخلی. خو زمونږ پراڼده «منور» شوی «استادان» د نړیوالو په سترگو ورننوخی او ډاډینه ورکوی چی ګواکی: په افغانستان کی خیر او خیریت دی، «پرته له څو فاحشو او خادی ښځو، نوری ټولی ښځی خوشحاله دی»، انسانی حقوق ټول پرځای ندی، د ښوونی او روزنی دروازی د وخت له ضرورت او غوښتنی سره سم دیو معقول تعلیمی نصاب په معیار دجنو او هلکانو پر مخ پرانیستی دی ښځی په دقترونو او اداری ارگانونو کی فعاله ونډه لری، ښځی نه د چادری نه اغوستلو په «تور» په لارو او کوڅو کی په کیبلونو او درو نه وهل

کیږی، مطبوعات آزاد دی، په ورځپاڼو، جرایدو او مجلو هیڅ بندیز او سانسور نشته، په موسیقی هنر او تلویزیون بندیز ندی لگول شوی، کتابپلورنځیو کی په علمی، ادبی، تاریخی، فلسفی او سیاسی کتابونو سانسور ندی لگیدلی، قومی او ژبني تبعیض ته لمن نه وهل کیږی، قندهاری سرداران د هیواد له نورو میلیتونو سره برابر حقوق او امتیازات لری، د پروان، کاپیسا او کوهستان مظلوم تاجیک خلک په زورزیاتی کوی کولو ته نه دی اړ شوی، کډوال یی د کابل په ښار کی د میشتوالی او اقتصادی ستونځو سره سره تر تعقیب او ځورونی لاندی نه نیول کیږی، تاجیکان په تیره بیا پنجشیریان د کابل په ښار کی د جنگی بندیانو په تبادلې د تیاریلې لپاره نه نیول کیږی. قندهاری طالبان لکه د مسعود پشان د افغانستان ټوله عامه شتمنی او بیت المال په یو اړخیزه توگه قندهار ته نه لیږدوی، د کابلانو ژوند د لومړنیو موادو نرخونو د اوچتوالی له کبله له تدریجی مرگ ښره مخامخ ندی او د سولگرو او مجبوره شوی فاحشو شمیر کی په بی ساری توگه زیاتوالی ندی راغلی.

دا ټول هغه واقعیتونه دی چی د ډیر تیت وجدان خاوندان هم ترینه سترگی نشی پټولای، خو زمونږ د «منور» و استادانو سترگی په بوش هاوس کی دومره له «نور ځنی چارچ شویدی چی د افغانستان په اوسنی فضا کی له پروند نه هم ډیر رانده معلومیږی، دا ځکه، کله چی د ضمیر او وجدان ناروغی د شونیزم له ناروغی سره یو ځای شی تر ټولو خطرنا که او لا علاجه ناروغی ترینه جوړیږی، دومره چی انسان هرومرو د نیستی او پستی توری کندی ته غورځوی.

که ددغو «منورینو» هاندو او هلوځلو ته په ځیر سره وکتل شی، لیدل کیږی چی ددی سفرونو انگیزه د څو هدفونو سره نژدی اړیکی لری.

د نړی د بیلو بیلو جاسوسی ادارو تر منځه د پراخی سیالی او تر بگنی له امله د ځینو لپاره یی د دقیقو اطلاعاتو تر لاسه کولو او له لوړ رتبه طالبانو سره د نیغ په نیغه کتلو زمینه نشته نو ځکه غواړی چی خپله دغه نیمگرتیا د افغانی تباره جاسوسانو په واسطه له مینځه یوسی.

نوموړی اداری غواړی د خپلو مزدورانو په ژبی د طالبانو د کرغږن مخ ځتلو سره هغوی ته ملی او بین المللی اعتبار وگتی، او بیا همدا خرڅ شوی عوامل د افغانستان په راتلونکی دولتونو کی د خپلو ګوډاګیانو په توگه ځای پر ځای کړی.

میهن فروشان بنیادگرا را در هر زمینه ای افشا سازیم

هن

د خلکو ژوند او د طالبانو خر مستی

د روان کال د وری میاشتې کی یوه ورځ د سهار لوه بجی وی چی په چرسو هست شوی طالب له باغ بالا څخه یو ټانک په ډیری چټکی را روان کړ او کله چی د دهن نل تم ځای ته راورسید په هماغه سرعت یی ټانک راوگرځاوه چی ۷ کسان یی ځای پر ځای و وژل. په دی پیښی کی ۴ تنه دکانداران، دوه ښځی او یو ماشوم د ټانک تر څنځیرونو لاندی ونډی ونډی غوښی شو. طالب د ټانک څخه را کښته شو او په ډیری بیشرمی سره خلکو ته په خدا وویل: «ډیر خو ندی شپږ یا لوه تنه دی.» او بیرته خپل ټانک کی سپور او له هغه ځایه ولاړ. راټول شوو خلکو مری د سره صلیب اداری ته یووړل. ولی د طالبانو د قانون سره سم ددی دردوونکی پیښی عامل ته چاچپ هم ونه کتل.

لاندی سنتو د کنترول لپاره زیر زمینی ته کښته شوی وای، بیا به مو هم طالبانو ته دحیا او عفت خاوندان ویلای؟ که خپلی کوندی مو د یتیمانو د نس مړولو لپاره له کار او وظیفی نه گوښه شوی وای او په اصطلاح د نامشروع لارو چارو په فکر ولویدلی وای بیا به هم تاسو هغوی ته فاحشی او خادی ښځی ویلای؟

نه، «استادانو» او «روښان فکرانو» ستاسو ضمیرونه او وجدانونه په بوش هاوس کی «منور» نه بلکه لا تور او فاسد شویدی. اوس هم وخت لری چی د کفاری په خاطر توبه وباسی او له خپل ملت ځنی بڅښنه وغواړی او د ملت له دی شعار څخه د عبرت درس واخلي چی وایی: تو او لعنت دی وی پر هغو بی مسلکو او شرف بایلو جاسوسو روښان فکرانو باندی چی د منځنی پیری ډوله بنسټپالو د بریری او مخ مرداری ځتی.

طالبان او د کابل ښار تعلیمی ستونځی

که په ښځینه ښوونځیو کی د نجونو زده کړی بندیز یوه نه بڅښونکی ناوړینه ده، د هلکانو په ښوونځیو کی دښوونکو کمبود، د کتابونو او قرطاسی نشتوالی، د ټولگیو ماتی کرکی او ځورند چټونه چی هره شیبه دنریدلو خطر لری، د صحی اوبو نشتوالی او د تشنابونو خرابوالی، په بازار کی د درسی کتابونو او کتابچو اوچت

نوموړی اداری خپله استغاثه او شکایتونه د همدی پښتنو اجیرانو په خوله د طالبانو کټو غوږونو ته ورسوی چی تر دی زیات د هغوی د رسوایی او سپکاوی سبب نشی.

خو حقیقت ډیر تریخ دی، «منور» شوی استادان نشی کولای د تاریخ دغه توری او فاشیستی څیری په صابون او څټلو سپین کړی، د افغانستان خلک هره ورځ د ډول ډول ناوړینو قربانیان دی، دوی هر څه په عمل کی تجربه کوی نور یی څوک په تشو خبرو نشی تیرایستلای او دغو رټل شوو استادانو، لیکوالانو او خبریالانو ته وایی:

«که ستاسو دېچیانو په مخ د ښوونې اوروزنی دروازی بندی شوی وای نو بیا به مو هم طالبانو ته پوه او منور خلک ویلای؟ که ستاسی ښځی او لوڼی دچادری نه په سرکولو په «گناه» په سرک او بازار کی په کیلونو او پایونو وهل شوی وای او د خلکو تر مخ بی پرونی له سره لری کرای شوی وای بیا به مو هم طالبانو ته با ناموسه خلک ویلای؟ که ستاسو ښځو، لورگانو او زامنو د یوی مری وچی دودی لپاره سل او زردروازی ټکولی او یا د لوږی او ناروغی له لاسه یی ستاسو مخ کی وړی وړی سلگی وهلائی، بیا به مو هم د طالبانو اداری ته داسی موهبت او انعام ویلای؟ که د لنډی بریری په خاطر د ۲۰ - ۳۰ کالو ماموریت له ټولو امتیازونو او حقوقو ځنی محروم شوی وای، بیا به مو هم دغی فاشیستی اداری ته دعدل او انصاف اداره ویلای؟ که بریری مو دالیکین په شیشی کی اندازه شوی وای یا د نامه

تالوث بنیادگرایان از کشور بطور اساسی پاک نشده مردم ماهرگز روی آسایش و بهروزی را نخواهند دید!

وینخم او رمنخ پری وهم، زه نه غوارم چی زما ریره او د سر وینستان لکه د وحشی او خنگلی انسانانو په شان په خپل سر هره خوا خواره واره شی او حتی له یو وینسته سره یی هم غرض ونلرم.» بیا وایی: «علم په تر او بنخی فرض دی تاسو په کوم صلاحیت خائنه حق ورکوی چی د هیواد نیمایی برخه ماشومان مو د علم او پوهی له زده کړی نه بی برخه کړیدی. دا کار له وطن او خلکو سره جفا او خیانت دی.»

څرنگه چی دی خبرو د حاضرینو د زپه ترجمانی کوله، نو د مولوی صاحب هره خبره د خلکو لخوا په احساساتو د الله اکبر په نعرو سره بدرگه کیده. په دی وخت کی یوه پله وسله وال طالبان چی دهغوی په منخ کی شپږ او وه تنه پنجابی طالبان هم لیدل کیدله موټرونو څخه کښته او په قبرونو کی یی گرځیدل را گرځیدل پیل کړ.

د نوموړی مولوی صاحب سترگی چی په دی پردیو وسله والو کسانو ولگیدی په پیر نفرت او کرکی یی حاضرینو ته وویل: «آی مسلمانانو، ولی دومره بی غیرته شوی یاست، په هغه وخت کی چی روسان په تانکونو او الوتکو سمبال وو مونږ اجازه ورنکړه چی زمونږ پلرونو په هدیرو کی د هغوی په هډوکو او ککریو پښی کپړدی اوس نومونږ ته شرم دی چی دغه پردی ټوپکیان د طالبانو په نوم زمونږ د نیکونو او میندو د ککریو لپاسه میلی کوی.» وروسته د تکبیر له خونعرو یی چی خلک په احساساتو راغلی وه، وویل: «دغه طالب پوله پرنکیان د خپل عمل په سزا ورسوی. کله چی طالبانو ځانونه د خلکو د قهر او غضب په وړاندی ولیدل په وارخطایی سره یی د خلکو په وړاندی هوایی پزی وکړی او له خپلو بادارانو سره یوځای په موټرو کی بیرته خپلو مرکزونو ته وتښتیدل.

قیمتونه، له کورنیو سره په اقتصادی چارو کی د شا گردانو برخه اخیستل چی زیات وخت یی بازارونو او مارکیټونو کی په گدایی او نورو شاقه جسمی کارونو ضایع کیری او د بدنی او روحی ستومانی له امله مخی د درس ویلو توان له لاسه ورکوی. هغه ورځینی ستونځی دی چی ټول ښوونکی او زده کوونکی ورسره مخامخ دی.

په کارته پروان کی د یوه منځنی ښوونځی آمر وایی چی د طالبانو له راتگ نه مخکی په دی ښوونځی کی ۵۰ تنه ښځینه ښوونکو دنده درلودله خو اوس یواځی د ۲۶ د ټولگیو درسی چاری ۶ تنه نارینه ښوونکی پر مخ بیایی چی په هغو کی هم زیاتره ښوونکی د اقتصادی کړاونو له کبله په منظمه توگه ښوونځی ته نه راځی، په بازار او کوڅو کی د خپلو بچیانو د نیم گیبی مړولو لپاره مزدوری او کار کوی، ځکه چی دهغوی میاشتنی تنخواه یواځی او یواځی دیونیم من او پو بیه پوره کولای شی او بس.

د طالبانو اداره د دی پرځای چی پورتنی بیړنی ستونځی حل کړی میاشتنکی دوه ځله خپل مسلکی میرغضبان، بیاتی او کیل په لاس ښوونځیو ته لیبردوی چی هلته د ځینو شا گردانو د سر په وینستانو کی د لیکو په جوړولو سره د خپلی خدا او «تفریح» زمینه برابره کړی.

د طالبانو په وړاندی د یوه دینی عالم غیر گون

د وری د میاشتی د دوهمی جمعی په ورځ کله چی د شهدای صالحینو په جامع جومات کی د قرآن عظیم الشان ختم وشو، د وزیرا کبرخان مولوی صاحب د خپلو خبرو او تبلیغ په ترڅ کی د طالبانو د هغو کړو وړو په هکله چی د شریعت تر نوم لاندی یی د کابل او سیدونکی په تیره بیا ښځی له ډول ډول ستونځو او سپکاوی سره مخامخ کړی په پیر قهرجنی سره یی په خپل اعتراض سره یی پیل وکړ:

«تاسو ملا ډوله انگریزانو ته چا او کوم کتاب اجازه درکړی ده چی زما لور خور مور او وریندار د چادری نه لرلو په تور د خلکو په عام محضر کی په کیلونو او لرگیو وهی، د هغوی چیغی او آواز راوباسی، پړونی یی له مخ او سر ځنی غورځوی، په پیری بی حیایی سره یی دمځکی پر مخ چپه کوی، چی زیاتره وخت یی په بی اختیاره ډول لمن په سر او پری یی د پرتوگ پایخی تر پنویو پوری پورته کیری. د انگریز مزدورانو په دی باید پوه شی، چاچی د غیرتی او مسلمانو خلکو ته په سپکه سترگه کتلی په خپله شرمیدلی او رسوا شویدی.» په بل ځای کی وایی: «آ ملا ډوله انگریزانو راشی زما ریره وگوری زه خو خپله ریره او د سر وینستان اصلاح کوم، په صابون او شامپو یی

تمام کارکنان دفتر با خنده خود به آن شاهزاده فهماندند که اگر در زندگی یکبار راست گفته باشد همین اعتراف صریح اوست.

اختلافات درونی طالبان

بعد از اینکه ملا بورجان رقیب سرسخت ملا عمر و به اصطلاح مغز متفکر نظامی طالبان بطور مرموزی در کابل به قتل می‌رسد، اختلافات درونی طالبان شدت می‌گیرد.

کمتر دیده شده که «الحاج ملا محمد ربانی رئیس شورای سرپرست دولت اسلامی افغانستان» و معاونش «الحاج ملا محمد حسن آخوند» در کابل همزمان کار کنند. اینان مثل جن و بسم‌اله اگر یکی در کابل باشد آن دیگری در قندهار و جاهای دیگر متواری است.

ملا ربانی که اصلاً از بدخشان است از طرف معاون و در عین حال رقیب قدرتمند قندهاری‌اش ملا حسن بشدت خلع صلاحیت شده است. ملا حسن رحمانی والی قندهار هم با صراحت لت و کوب زنان کابل را که در حقیقت به امر «امیرالمؤمنین» صورت گرفته بود، غیر شرعی خواند. همچنان طلبه‌ی شرقی، شمال و غرب کشور نیز از طلبه‌ی قندهاری «آزاده خاطر» هستند که تمام امتیازات و چوکی‌های حساس ادارات را بخود اختصاص داده‌اند. در شهر کابل نیز دو جنس طالب به نظر می‌خورد: یکی با جلد شفاف، روی کریم زده، ریش شامپو خورده با لباس و لنگی بسیار گرانیقیمت که عطر اروپایی می‌زنند و در موترهای آخرین مودل به گشت و گذار می‌پردازند. جنس دیگر آن، طلبه‌ی وحشی مشهور به «خط‌اول» هستند با روی آفتاب سوخته، ریش و موهای ژولیده، لنگی سیاه و لباس چرک با بوی زننده که ماهها حمام نکرده‌اند. مردم کابل از هر دو جنس آن نفرت دارند آن یکی را به خاطر نظیف بودنش و این دیگری را بخاطر کثیف بودنش.

دور نیست روزی که همانند سگ و پشک شدن جهادیه‌ها این دو جنس نیز یکدیگر را بدرند.

جهادیان و طالبان فحشا را اند نه فحشا را

طالبان مدعی‌اند که فحشاء را در کابل بکلی از بین برده‌اند و آن را یکی از افتخارات خود می‌دانند.

ولی آنان با این ادعاهای پوچ و احمقانه شان نمی‌توانند گردن خود را از طناب دار بی رحم تاریخ نجات دهند که چگونه با سبک دوش ساختن زنان از وظایف شان و وضع محدودیت‌های فراوان دیگر آخرین لقمه را از دهان زنان و کودکان ربوده و آنان را به فحشا و گدایی مجبور می‌سازند.

— آذرنوش

ملاحسن رحمانی مردار یهایش را می‌لیسد

ملاحسن رحمانی والی قندهار در مصاحبه‌ای بتاريخ ۹ ثور ۱۳۷۶ اینطور چتلی‌های خود و سایر هم‌سلکان خود را می‌خورد: لت و کوب زنان در محضر عام بخاطر بدحجابی شان شرعاً مجاز نیست و زنان افغانستان همه مسلمان‌اند.

از این اعتراف ملاحسن می‌شود چنین نتیجه گرفت:

اول - معلوم می‌شود بین سران طالب شکافهای عمیق ایجاد شده است که یکی فرمان شلاقکاری زنان مردم را در محضر عام می‌دهد و آن دیگری این عمل را غیر شرعی می‌خواند.

دوم - ریاکاری و خاکپاشی به چشم مردم، زیرا اگر این عمل را ملاحسن واقعاً خلاف شرع می‌داند باید تمام آن ملاهای شلاق دار سرمه به چشم را که مرتکب این جنایت و برخورد حیوانی شده‌اند به انتظار عمومی حاضر ساخته و فقط محاکمه آنان را به مردم بسپارند و یا لااقل خود با شلاق در حدی به سرو روی این جنایتکاران بزنند تا به عذر خواهی از زنان تحقیر شده وادار شوند.

گذشت زمان نشان خواهد داد که آیا «طلبه‌ی کرام» بعد از اینکه دانستند لت و کوب زنان عمل «خلاف شریعت» است، سادیزم مذهبی شان دیگر جوش نخواهد زد؟

«من بی ناموس هستم»!

می‌گویند روزی یکی از طالب بچه‌های اصیل که چشمهایش را غلیظتر از ستاره‌های فلم هندی سرمه کرده بود و لنگی سیاه بسر داشت به خاطر گرفتن تذکره داخل یکی از شعب وزارت داخله شد. با ورود او بلافاصله فضای اتاق را بوی بد آیند و عطر گلاب پاکستانی که معمولاً ملاها از آن استفاده می‌کنند گرفت. مسئول دفتر که فوراً وی را خانه پری می‌نمود پرسید:

- متاهل هستی؟

- نی.

- مجرد هستی؟

- نی.

مسئول دفتر که با چشمان حیرت زده متوجه می‌شود با فرد بی‌شعوری روپروست به مشکل توانست به او تفهیم نماید که قضیه روی داشتن و نداشتن خانم است.

طالب بچه وقتی مسئله را فهمید با صدای بلند گفت: «نه، من بی‌ناموس هستم»!

بامعاشره اسلامی در تضاد است. ماسترپلان آینده خود را با کدام سیستم عیار می سازد و این ماسترپلانی که در دست دارند و روی آن مصارف گزافی صورت گرفته آیا از بین بردنش مشکلاتی ایجاد نخواهد کرد؟ (سوال به پشتو بود که به دری برگردانده شد. گزارشگر)

جواب: ... از اینرو ماسترپلان شهر کابل تا کنون به حال خود باقی بوده و ساختمانهایی که قبلاً تعمیر آن صورت گرفته در اصلاح کردن آن ساختمانها از لحاظ مراعات کردن حجاب شرعی راه ممکنه را جستجو می کنیم و راه های حل ممکنه را در نظر گرفته ایم ولی ساختمانهای که منبعده مطابق به پلان تفضیلی هر منطقه اعمار و ساختمان می گردد حجاب شرعی در آن جداً در نظر بوده و انشاءالله وقتاً فوقتاً عملی خواهد شد.

همچنان وقتی اطلاعیه زیر را در نشریه «انیس» خواندم کاملاً متیقن شدم که عملی کردن حجاب بر حیوانات نه تنها تبلیغات غلط نبوده، بلکه فهمیدم مردم ما تحت سلطه رژیمی بسر می برند که حاکمانش می خواهند جامعه را «صد در صد» اسلامی بسازند.

بی ارزش تر شدن افغانی

در کابل به علت ادامه جنگ خایانه و بحران وخیم اقتصادی نوت های پنجاه افغانگی رسماً و نوت های صد افغانگی بصورت غیر رسمی از چلند افتاده اند. حتی در معاملات نسبتاً بزرگ (مثل خرید آرد و روغن) نوت های پنجاه افغانگی نیز پذیرفته نمی شود.

از بی اعتبار شدن این نوت ها بزرگترین صدمه را خرده فروشان و دست گردانان دیده اند که بیشتر از نصف فروشنده های شهر کابل را دربر می گیرند.

گدهای شهر نیز از ضربت این تورم بی سابقه پول بی بهره نمانده اند. اینان که در

طالبان چشم خود را بر این واقعیت تلخ می بندند که تعداد قابل ملاحظه ای از فواحش و گدهای زن افغان در اسلام آباد و پشاور از کجا شدند؟ آیا آنان از شوق به این گونه زندگی تن می دهند؟ اگر زمینه زندگی سالم و عادی آن زنان در داخل کشور سلب نمی شد آیا با زهم به این عمل دست می زدند؟

طالبان جاهل تر و تاریک اندیش تر از آنند تا درک کنند که فقر و فحشا معلول جنگ و حاکمیت رژیم های مستبد است و تنها با برچیده شدن بساط حاکمیت سیاه جهادی و طالبی و قطع مداخلات باداران شان است که مردم ما بخصوص زنان به زندگی شرافتمندانه ای دست خواهند یافت.

حجاب* حیوانات و حجاب منازل

یکی از خواهران مرا از قانون تازه طالبان مبنی بر مراعات حجاب حیوانات مطلع ساخت و گفت که اگر این قانون مراعات نگردد حیوان برای مدتی ضبط و به صاحب متخلفش به جرم «مخل حیای عامه» جزای شرعی داده می شود. از آن دوست خواش نمودم نباید به اینطور پروپاگندهای نادرست متوسل شد چون واقعیتهای تلخ نیز تحت شعاع همین تبلیغات بی اساس اهمیت خود را از دست می دهند در حالیکه طالبان به اندازه کافی کارنامه های سیاه دارند.

چند روز بعد مطلبی در هفته نامه «شریعت» شماره ۶۰، ۶۱ (۲۲ خوت ۱۳۷۵) توجه مرا جلب کرد که آقای انجنیر داد محمد «وازی» معین ساختمانی امور شاروالی طی مصاحبه ای این چنین از حجاب منازل

اطلاعیه معینیت ساختمانی به شهروانی کابل

سانتی از شیشه های گلداری رنگ شده کار گیرند.
۲- تمام کلکین ها و روشن دانه های منزل دوم نمایی جانبی تعمیر که همجوار خود را از نگاه حقوق همسایه و حجاب اسلامی تهدید مینماید به اندازه قد رس با شیشه های گلداری و یا رنگ روغنی مستور نمایند.
۳- افراد و اشخاصیکه تا اکنون به اعمار ساختمانهای رهایشی شان مطابق نقشه منظور شده شاروالی کابل اقدام ننموده اند منزل اول خود را مطابق

کابل ۲۸ خوت
به اطلاع تمام مشهریان محترم کابل که منازل رهایشی خویش را در سالهای گذشته اعمار نموده اند و مورد بهره برداری قرار دارد به منظور مراعات نمودن حجاب شرعی و احکام شریعت غرای محمدی (ص) مراتب اتی در نظر گرفته و جدا مراعات و عملی نمایند.
۱- عموم مشهریان محترم درنمات رهایشی خویش کلکین ها، روشن دانه های عقبی تعمیر خویش را در منزل دوم الی ارتفاع اندرس از سطح اتاق به ارتفاع یک متر و هشتاد

انیس

۱ / ۱ / ۱۳۷۶

یادآوری کرده بود:

«سوال: در ماستر پلان شهر کابل که در وزیر اکبر خان، خیرخانه، شهرنو و... عملی و تطبیق گردیده حجاب خانه ها در آن مراعات نشده و

* اصطلاحیست که هیچ شبی «رادیوی صدای شریعت» از گفتن آن دست بردار نیست.

عقب مانده، ضد آزادی، ضد زن و ضد تمدن - ملوث باشد. ثالثاً: معلوم گردید که امریکا با تمام دستگاههای کمپیوتری، متخصصین سیاسی-نظامی و دستگاه مقتدر استخباراتی خود قادر به تحلیل درست وقایع افغانستان نبوده و به نیروی پوشالی تر، بی کفایت تر و گسندیده تر از خلقی ها و پرچمی تکیه زده است. رابعاً: این مسئله مدتهاست به ثبوت رسیده و یکبار دیگر ثابت گردید که معیار اصلی تأیید یا عدم تأیید رژیم بوسیله امریکا در درجه اول تأمین منافع خودش است تا حاکمیت دموکراسی و عدالت اجتماعی در کشور. زیرا اگر روزگاری تمام رسانه های چاپی و برقی امریکا برای افشای چهره فاشیستی خلقی ها و پرچمی ها و بادران روسی شان لحظه ای پرچونشد، سکوت خفتبار امریکا نسبت به ضد انسانی ترین برخورد طالبان در برابر زنان و اعمال ستم ماورای قرون وسطایی بر مردم حتی تمویل و تسلیح آنان هیچ دلیل و توجیه منطقی ای ندارد مگر آنکه بسادگی نتیجه گرفت که امریکا کشوریست جهانخواه و به شدت عوامفریب که با تحمیل حکومت فاشیستی طالبان بر کشور ما جفا و خیانت بزرگ و نابخشودنی ای را نسبت به ملت افغان مرتکب می شود. و بالاخره تزویر و ربهاء صفتی امریکا وقتی برملاء گشت که آبروی سه قمر خود را (پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی) بادستوری مبنی بر شناسایی عجلانه رژیم طالبان ریخت ولی خود را در پرده ضخیم بی غرضی و بیطرفی پیچاند و ظاهراً آبروی خود را در تأمل شناسایی طالبان حفظ کرد. اما همه مردم ما می دانند که جاهلان و مستبدین طالب از منجنیق امریکا بر کشور ما باریده اند.

ردالت تازهی طالبان علیه زنان

زنان در مکروریانها در رابطه با مقررات چادری پوشی طالبی مقاومت براه انداخته اند طوری که چادری بسر دارند ولی نقاب را بالا می زنند. طالبان هم هیچ وقت از دشنام دادن به این زنان سیر نمی شوند. این ژینگلوهای ریش و لنگی دار از این شوخی های خاص طالبی با زنان لذت می برند.

و اما درین اواخر «لشکریان اسلام» ردالت دیگری را در پیش گرفته اند. اینان هر کدام با گولکی مجهز هستند. وقتی زن چادری پوشی را می بینند که نقاب خود را بالا کشیده، وی را با گولک می زنند.

اگر این عمل ناشرافتمندانه برای طلبه های جوان و مست مشغولیتی است، سران طالب بخاطری نسبت به این حرکت ردیلانه بجه های خود منفعّل هستند که این شوخی، تحقیر زنان را نیز در خود دارد.

گدایی معمولاً نوت های صد افغانگی دریافت می دارند باز هم دست شان به سوی عابرین دراز است تانوت های کوچک خود را با نوت های بزرگتری مبادله نمایند.

جهادیه ها اگر با خیانت، استبداد و وطنفروشی هزاران تن را به نکبت گدایی کشاندند، برادران طالب شان، از جمله، با تموم ساختن پول سیلی محکمی به این گروه از مردم شهر کابل کوبیده اند.

منجنیق امریکا و باریدن سنگ استبداد و جهالت بر کشور ما

فردای روزی که شهر مزار بدست طالبان افتاد از پیش روی سفارت امریکا می گذشتم، متوجه شدم در کنار دروازه سفارت حدود ده تا پانزده نفر با شور و حرارت مصروف نصب لوحه سفارت و آرم دولت امریکا هستند. به نظر می رسید که امریکا با ذوق زدگی در تدارک بازگشایی سفارت خود در رژیم طالبان هست و خیال به رسمیت شناختن این «دولت» را دارد.

مردم کابل ازین حرکت ولو کوچک و ظاهر غیر مهم سفارت امریکا چند نتیجه را گرفتند:

اولاً: به ثبوت رسید که حامی و پشتیبان اصلی طالبان همین کشور مدعی بی بدیل آزادی و دموکراسی است که تمام ماجراهای پشت پرده و سناریوی خونین افغانستان را رهبری می کند. ثانیاً: نقاب «بشر دوستی» و «دموکراسی خواهی» امریکا پاره می شود زیرا تاریخ و ملت ما هیچ فرد، گروه، سازمان، کشور، ضرب و نهاری را نمی بخشد که دستش به تمویل، تسلیح و حمایت از طالبان - این نیروی بشدت ارتجاعی،



امروز تحقیر پست و پر درد گولک زدن تو جاهل قرون وسطایی، فردا خنجر و دست پر توان خلق ما و گلوی تو تا «امیرالمومنین» است.

اوسه دا خرگنده شوی ندی چی بنسختینه حاروی به د چادری په اغستلو مکلف وگنلشی او یا طالبانو کوم بل نوی تجویز د هغوی لپاره نیولی دی.

یوه د زړه خواله

د غلامرضا په نوم یو ځوان چی د طالبی د وحشت له امله د خپلی ۱۲ کسيزی کورنی سره له شمالی څخه خیرخانی ته کډه شوی، وایی:

«پلار می سپین پیری او د کار نه دی. په شمالی کی مو ځمکه درلوده له هغی څخه طالبانو وشرلو. زه مجبور یم چی سگرت وپلورم. اول خو سگرت دیر کم خرڅیږی او که خرڅ هم شی بیا په وړو افغانیو په بازار کی څوک سودا نه را کوی، ژوند مو دیر سخت تیریری.

مشر ورور می د سینگار شیان خرڅول چی د طالبانو د راتگ سره سم یی دوکان وتړل شو هغه هم د لوړی او بی وسی سره لاس په گریوان دی. پلار می د مشر ورور کور ته تللی وو چی یو څه مرسته تر لاسه کړی خو کله چی بیرته راستون شو کیسه یی وکړه چی د هغه کورنی په خپله څو ورځی کیږی چی وږی پاتی ده. دی کیسی سره سم مونږ ټول په ژړا شولو خو د لاسه مو څه پوره نه وو.» غلام رضا بیا وایی: «بله ورځ می د هوټل تر څنگ سگرت خرڅول چی څو ځلی د لوړی له امله راباندی ضعف راغی، اعصاب می خراب شوی په کورکی نور هیڅ نلرو د خپلی کورنی ژوند ته دیر خپه او حیران یم چی څه وکړم؟»

پیر بلند ته یی هم قفل واچاوه

په باغ بالا کی د پیر بلند زیارت چی د کابل ښار د ښځو او ماشومانو لرغونی د زیارت او تفریح ځای دی سرکال د حمل په لومړی ورځ د طالبانو لخوا قفل شوی وو. کله چی ښځی او ماشومان د نورو میلی لپاره ورغلل زیاری یی وه ایسته ترڅو قفل مات کړی او زیارت ته ورواړی خو لا څه شیبه نه وه تیره شوی چی په آسونو سپاره د نهی عن المنکر «طلبه کرام» له کیبلو سره راوړسیدل او د

☆ طبق اطلاع رادیوی ایران (۸ سرطان ۱۳۷۶) فاروق احمداعوان قرار است اعتراضی به رئیس جمهور پاکستان تقدیم کند که در آن گسیل معروف احمد اعوان فرزند ۱۳ ساله اش را به «جهاد» افغانستان در شمال محکوم میکند. این کودک از مدرسه جامعه اسلامی در کراچی بوسیله مسئول مدرسه اش به افغانستان فرستاده شد.

کدام بیشتر وابسته اند. خاینان جهادی یا فاشیستان طالبی؟

وقتی طالبان در شمال کشور ضربت مرگباری خوردند و تعدادی از نیروهای فعال جنگی و کادریهای رهبری خود را از دست دادند، بخاطر دفاع از کابل به استحکام خطوط دفاعی خود پرداختند. چون نیروی جنگی کافی در اختیار نداشتند ناگزیر طالب کمک از بادران پاکستانی خود گردیدند.

چنانچه از دست دادن کابل برای پاکستانی ها هم تلخ و ناگوار تمام می شد، از طریق زمین و هوا به گسیل نیروهای کماندو و ملیشای خود تحت پوشش «داوطلب های جنگی طالب» پرداختند.*

در اواسط ماه جوزا روزانه تا ده نشست طیارات در میدان هوایی کابل صورت می گرفت. اولین گروپ قطعات نظامی پاکستان در اواسط ماه جوزا از مسیر وزیرستان خوست، گردیز و لوگر داخل کابل شدند.

این مهمانان ناخوانده در هوټل آریانا، تعمیر ریاست دستگاه ساختمانی واقع در هودخیل، مرکز ناحیه دوازدهم پروژه ارزان قیمت، هوټل انترکانتینتال، مهمانخانه های ریاست استخبارات و سایر نقاط شهر جابجا شدند و جوبه جوبه به مرکز «وسلتون» واقع در شهرآراء آمده بعد از دریافت سلاح به خطوط اول جبهه انتقال می یافتند.

مردم کابل وقتی حضور این بیگانه ها را در شهر خود دیدند روزهای تهاجم روسها در ششم جدی سال ۱۳۵۸ در ذهن شان تداعی گشت و زمزمه قیام سرتاسری تمام شهر کابل را فرا گرفت. قضیه قیام به حدی جدی بود که به تاریخ ۱۰ جوزا اکثر دکان های شهر کابل برای یک روز مسدود گردیدند. طالبان هم آن چنان سراسیمه بودند که با یورش های شبانه صدها جوان «مشکوک» را در مناطق خیرخانه، دشت برچی، پل سرخ، قول آبچکان و سایر نقاط شهر دستگیر و زندانی ساختند. دستگیر شده ها اکثراً مردم هزاره و شمالی بودند. متها اغلب مردم از خود می پرسند که مگر سلف طالبان یعنی خاینان جهادی کمتر از اینان مزدور پاکستان، ایران و عربستان بودند؟

ن.ه

د څارویو طالبی حجاب

وایی چی په کابل کی د نهی عن المنکر اداری امر کړی چی د څارویو خاوندان مکلف دی څو خپلو څارویو ته نیکر واغوندی او طالبی شرعی حجاب مراعات کړی. که کوم څاروی د کور څخه بی حجاب و تللی وو، هم پخپله څاروی او هم خاوند یی سزا وینی. البته تر

می‌زد مزدور پاکستان خریطه پاره شده چکه را از زمین برداشته و بروی طالب زد. صحنه زمانی بسیار جالب شد که چکه روی و ریش طالب را پوشاند و سیاهی ریش و چشمان سرمه شده وی از بین سفیدی چکه هر بیننده را به خنده وامی‌داشت. به هر حال وضع طوری بود که طالب توانست از زن انتقام بگیرد و زن به کمک مردم محل را ترک گفت.

کشته شدن چهار زن و سه مرد

چهار زن و سه مرد زمانی زخمی و به شهادت رسیدند که ماشین محاربوی طالبان در یکی از روزهای حمل ۱۳۷۶ از طرف باغ‌بالا به طرف لیس نادریه به شدت در حرکت بود وقتی می‌خواست به سمت دست چپ تغییر مسیر بدهد کنترل از دست راننده خارج گردید که بر علاوه تلفات جانی خسارات مالی دکان‌ها و غرفه‌های لب سرک را هم دربر داشت.

— عبدالله —

تظاهرات ضد طالبی در کاپیسا

به تاریخ ۵ جوزا ۷۶ اهالی منطقه کاپیسا اعم از مرد و زن و پیر و جوان که تعداد شان به صدها نفر می‌رسید دست به مظاهرة زدند. اهالی معترض شعار مرگ به طالبان را سر داده بودند و می‌گفتند که ما طالبان را نمی‌خواهیم. این مظاهرة چند ساعت طول کشید. مظاهرة کنندگان با راهپیمایی توأم با خشم و نفرت به سوی مرکز قومندانی طالبان در ولایت کاپیسا پیش می‌رفتند که طالبان بی رحمانه به صفوف شان حمله برده و مردم را شدیداً لت و کوب کردند. قرار گزارش مردم منطقه، درین جریان پنج نفر کشته و چند صد نفر زندانی شدند.

— واحد —

خون گرفتن از محصلان

• به تاریخ ۷ سرطان ۱۳۷۶ ساعت ۸:۳۰ قبل از ظهر شش اراده داتسن طالبان داخل پوهتون شده مستقیم به ریاست پوهتون می‌روند. رئیس در دفترش نمی‌باشد. طالبان سکرتر بیچاره را به بهانه اینکه چرا لنگی نداری و ریشت را اصلاح می‌کنی تهدید کرده و بعداً او را همراه خود گرفته به پوهنخی اقتصاد می‌روند. از رئیس پوهنخی اقتصاد می‌پرسند که چند نفر محصل داری. رئیس اصل‌بست را به آنان می‌دهد. محصلان از جریان مطلع می‌شوند و همه پا به فرار می‌گذارند اما ده نفر آنان توسط طالبان دستگیر شده و به شفاخانه انتقال می‌یابند و به عنوان

بنخو او ماشومانو رنگینی جامی یی د دوی د وینو بهولو سره لاپسی ورنګولی.

طالبی حجاب؟

د نهی عن المنکر رئیس امر کړی چی د ږیری د لیدلو او تفتیش سر بیره باید شرمگاه هم تفتیش او وکتل شی چی آیا سنت یی پرځای کړی او که نه؟ له دی امله ده چی خلک په کوڅو او بازار کی رانیسی بیایی زیر زمینی ته وړی او هلته یی معاینه کوی. که چا سنت پرځای نه وو یایی شرمگاه ورته پا که ښکاره نشوه نو د طالبی «ورونو» لخوا خپله جزا وینی.

— موسی —

سگان بوی کش

به تاریخ ۵ حمل ۷۶ طالبان مسلح با کلاشنکوف و قمچین در تایمینی سرک پنج ایستگاه موتر ها به کنترل دکانها، موتر ها و افراد پیاده مشغول بودند و کسی را که کمی موهای دراز می داشت به زور به دکان سلمانی که شیرین آغا نام دارد می بردند و یک قسمتی از مویش را ماشین می نمودند. اگر جزئی ترین حرکتی از خود نشان میداد باقمچین های دست داشته خویش بوی حمله میکردند. موهای در حدود چهل پنجاه نفر را به همین شکل تمسخرآمیز ماشین کرده و بعد رها نمودند. در همین گیرودار فردی زیر تازیانه قرار گرفته و دو نفر مسلح و یک نفر با قمچین وی را کشان کشان به طرف ماموریت بردند. دیری نگذشت که طالبی مسلح دوان دوان به طرف دکان خیاطی مربوط هوتل زرافشان رفته و خیاط را با خود می برد. بعد معلوم گردید که حین گرفتاری موداران، زنی از دکان خیاطی بیرون می شود و چون خیاط فرار کرده بود و برادرش را از دکان برده مورد ضرب و شتم غیر انسانی قرار دادند که چرا زن به دکان خیاطی تان آمده بود.

— کابلی —

خریطة چکه بروی مزدور پاکستان

در یکی از هفته‌های حمل ۱۳۷۶ ساعت ۱۱ بجه قبل از ظهر زنی ملبس با چادری طالبی مقابل فروشگاه بزرگ افغان مشغول خریدن چکه بود. زمانیکه خریطه پلاستیکی چکه را از فروشنده می‌گرفت طالبی که متوجه رنگ ناخن دست وی گردیده بود. با کبیل به شدت به دست زن حواله کرد که در نتیجه خریطه چکه به زمین افتاد. ولی این زن با شهامت بی تفاوت نماند چادری خود را کاملاً از سر برداشت در حالیکه فریاد

دوست هنرمند ما (ن.ا. کابل) این کارتون را تحت تاثیر صحنه‌ای کشیده که طالبان در اوایل اشغال کابل در چهارراهی حاجی یعقوب زنی را زیر شلاق گرفته اند که دلبندهش را به زمین گذاشته و می‌خواهد خریطه لوبیایش را بردارد. اما از زمانی که جای جهادیان خاین را طالبان فاشیست گرفتند، این صحنه‌های از تمسخر و توهین خانینانه بر زنان ما روز چندین بار تکرار می‌شود.



موهبت زیاد است؟»، «چرا ریش خود را قیچی کرده‌ای؟» به شکل بسیار بی‌رحمانه لت و کوب می‌کند و بالاخره ۲۵ محصل را به موتر انداخته و به بهانه اینکه آنان را به ریاست امر بالمعروف می‌برند، به شفاخانه اردو انتقال داده و از هر کدام ۳۰۰-۵۰۰ سی‌سی خون می‌گیرند. چهار محصل که بسیار ضعیف بودند، بیهوش می‌شوند. بعد از اینکه خون گرفتن تمام می‌شود همه را رها می‌کنند و محصلان همه قسم یاد می‌کنند تا زمانی که طالب‌ها در کابل هستند ما هرگز درس نمی‌خوانیم و فعلاً همه آنان در جبهات ضد طالبان سلاح برداشته‌اند.

عبداله

تجاوز ملاجمال‌الدین به پسری ده ساله

خانواده‌ای ۴ سال قبل پدر (شرف‌الدین) و برادر بزرگ (کمال‌الدین) را در اثر راکت‌جنگی‌های جهادی‌ها از دست داده، با فقر و مسخت در شهر کابل زندگی می‌کنند. از ایام‌الدین فرزند ۱۰ ساله شرف‌الدین پرسیدم که چه کار می‌کند، در جواب گفت چند روز قبل با شوهر خواهرش خوانی به قول اردوی مرکزی رفتند و متحیت آشپز و شاگرد آشپز شامل کار شدند.

ایام‌الدین ادامه داد: «ملاجمال‌الدین معاون قومندان قول اردوی مرکزی از من خواست تا بستر و اتاقش را پاک کنم. من جهت پاک‌کاری به اتاق رفتم. ملاجمال‌الدین به اتفاق آمد او می‌خواست به من تجاوز کند و نوت‌های ده‌هزار افغانی را برایم نشان داد. ولی من از نزدش فرار کردم. بعد از ۱۷ ثور ۱۳۷۶ دیگر به وظیفه نرفته

جزای طالبی از هر کدام به شمول سکرتر ۷۰۰-۱۰۰۰ سی‌سی خون می‌گیرند. این درست در جریان جنگهای شدید در جبل‌السراج بود چون طالبان ضربات شدیدی را متحمل شده بودند و زخمی‌های شان زیاد بود، محصلان و سایر مردم شهر کابل را به بهانه اینکه موهای شان زیاد است ریش شان کم است. کلاه ندارند و حتی اینکه چرا زیاد طرف آنان نگاه می‌کنند، دستگیر کرده و از آنان خون می‌گرفتند.

● به تاریخ ۴ سرطان ۱۳۷۶ ساعت ۹ قبل از ظهر در حالیکه محصلان پولی‌تخنیک مصروف پیشبرد دروس خویش بودند، چهار داتسن وارد گردید. آنجا را محاصره کرده، مانع فرار محصلان می‌شوند. در هر داتسن که مربوط ریاست «امر بالمعروف و نهی عن المنکر» بود، ۷ نفر نشسته بودند.

زمانی که طالبان می‌خواستند داخل دفتر ریاست شوند، ملازم دهن دروازه مانع آنان می‌شود زیرا رئیس انستیتیوت همراه با عده‌ای از استادان مصروف کنفرانس علمی بودند. گرچه برخورد ملازم بسیار محترمانه بود اما به دستور معاون «امر بالمعروف»، به اندازه‌ای لت و کوب می‌گردد که از حال می‌رود. بعد همه همراه با آمر اوپراتیوی که تبعه پاکستان است داخل دفتر می‌شوند. اول به تهدید رئیس می‌پردازند و سپس به استادان اخطار می‌دهند که اگر سر و صدا کنید، مسئولیت به دوش خود تان خواهد بود.

زمانیکه رئیس با ترس و لرز از آنان می‌پرسد: «برادر من شما را نشناختم از کدام مرجع هستید»، آمر اوپراتیوی درست مثل یک حیوان درنده که فارسی و پشتو هم نمی‌داند، به زبان اردو به رئیس اخطار می‌دهد که «بنشین کمونیست شرابخور اگر نه شکمت را مرمی پر می‌کنم». بعد همه همراه رئیس و تعدادی از طالبان مسلح داخل صنفها می‌شوند و هر کدام را به بهانه‌های مختلف که «چرا کلاه نداری؟»، «چرا

می‌گوید: «ولی (چرا) رویت را لج کردی؟» در اثر ضربات قمچین، لیلا به زمین می‌نشیند و طالب دور میشود. لیلا در حالیکه دچار خونریزی شده هر طوری هست خود را به کلینیک می‌رساند و در آنجا کاملاً از حال می‌رود. وقتی بیهوش می‌آید به او می‌گویند طفلش ضایع شده و حال خودش نیز خوب نیست. او را ناامیدی و غم بزرگی فرا می‌گیرد و دوباره بیهوش می‌شود. فردای آن لیلا در تب شدیدی می‌سوزد و داکتران تشخیص می‌دهند که پرتیونیت گردیده و لازم است مجدداً زیر عملیات رود. اما لیلای جوان پیش از آنکه به عملیات برسد جهان را وداع می‌گوید.

زن باردار قربانی فاشیزم طالبی

به تاریخ ۹ جوزای سال جاری مردم دشت برچی در غرب کابل که از ستم و زورگویی و اختناق طالبان به ستوه آمده بودند به بهانه تشییع جنازه یک نوجوان که زیر شکنجه طالبان کشته شده بود گرد آمدند و به شعار دادن علیه طالبان، پاکستان و امریکا پرداختند. مسیر جنازه نیز از سوی قبرستان بطرف بازار قلعه شاده تغییر خورد. رفته رفته به تعداد جمعیت خشمگین افزوده شده و دشنام‌ها و شعار دادنها و فریادها شدت گرفت. دکانها بسته می‌شد و راهپیمایی بزرگی متشکل از حدود پنج هزار نفر به شمول زنان و کودکان راه افتاد. زنان کودکان خرد سال شان را قلمدوش کرده شعار مرگ به طالبان را سر می‌دادند.

تظاهرکنندگان تصمیم گرفتند به طرف حوزه امنیت رفته و درباره عامل شکنجه و قتل نوجوان بازخواست کنند.

طالبان منطقه که از سیل مردم خشمگین دستپاچه شده بودند با مخاברה به مرکز خود، خواستار کمک گردیدند. قوای سرکوب بیشتر رسید تاجلو مردم را بگیرد. طالبان مقاومت مردم را با چوب و چماق و حتی با گلوله درهم کوبیدند. دو نفر که در خون غلتیدند مردم را خشمگین‌تر ساخته و به پرتاب سنگ به سوی طالبان توسل جستند. اما سرانجام تظاهرکنندگان با دست خالی نتوانستند مقاومت کنند و طالبان با دستگیری و زندانی کردن قریب ۱۰۰۰ نفر آنان در زیر زمین‌های حربی شونشی که با لت و کوب شکنجه‌های زیادی توأم بود موفق شدند مردم را متفرق سازند.

فردای آتروز طالبان، ریش سفیدان منطقه را احضار و تهدید کردند که در آینده باید جلود اینگونه حرکات فرزندان شان را بگیرند. اکثریت توقیف شدگان رها گردیدند اما لااقل ۲۰ - ۳۰ نفر را به عنوان سرکردگان مظاهره و «عمال خارجی» همچنان زیر شکنجه نگه داشتند.

یک تن از جمله کسانی که چند روز بعد رها شدند چنان ضعیف و ناتوان شده بود که به سختی می‌توانست راه برود و فعلاً هم زمین‌گیر است.

وییکار هستم اما دیگر در ادارات طالبی کار نمی‌کنم. گرسنگی کشیدن بهتر از آنست.»

وژمه

خیانت به نام اسلام

به تاریخ ۱۸ جوزا ۱۳۷۶ ساعت ۳ بعد از ظهر به دیدن مریض به شفاخانه صحت طفل رفتم. در بازگشت به خانه به علت درد پایم که در اثر راکت پرنیهای «حکومت اسلامی» زخمی شده بود نمی‌توانستم به صورت درست با چادری راه بروم، خواستم تکسی بگیرم. خواهر بزرگ و پسر ۱۰ ساله‌ام نیز همراهیم بودند. داخل تکسی چون بسیار گرم بود پیشبند چادری‌ام را بالا کردم، اما لحظه‌ای نگذشته بود که به تکسی امر توقف داده شد. طالبی باکیبل خود رسید. من فوراً دروازه تکسی را قفل نمودم اما به زور دروازه را بازو چند کیبل محکم بر من حواله کرد. پسر هر چه فریاد می‌زد که مادرم را لت نکن و دریور نیز عذر می‌کرد که مریض است فایده‌ای نداشت. من از هزار عقده دل صرفاً برایش گفتم عوض کیبل قلم را بدست بگیر. با شنیدن این جمله می‌خواست زیادتر مرا لت کند اما تکسی فرار کرد.

در جریان راه دریور برایم گفت: «من خونم بجوش آمده بود ولی چه فایده ما با دست خالی در مقابل این وحشی‌های درنده چه کاری انجام داده می‌توانیم بجز اینکه هر دوی ما را به جرم های مختلف به زندان انداخته و بدنام می‌ساختند.»

فردای آن روز که شوهرم به همان شفاخانه دیدن مریض رفته بود، شبیه حادثه‌ای که بر من رخ داد اتفاق افتاده. زنی در اثر گرمی شدید چادری اشرا از روی خود کمی بالا کرده بود که طالبی او را زیر لت و کوب می‌گیرد. زن از شدت غضب و نفرت چادری خود را بدور انداخته و به فحش دادن می‌پردازد و طالب در حالیکه طفل زن مذکور نیز شاهد بود، با کلاشینکوف سینه‌اش را هدف گرفته سوراخ سوراخ می‌سازد.

وفا

شورش اهالی دشت برچی

به تاریخ ۸ جوزای سال روان لیلکه ۵ ماهه حامله بود جهت انجام معاینات خود به پروان کلینیک نزدیک خانه‌اش در خیرخانه مراجعه کرد. چون در زیر چادری نفسش گرفت در کوچه‌ای فرعی چادری را بالا نمود تا هوای تازه بگیرد که ناگهان یک طالب شلاق بدست به وی نزدیک شده و همچنانکه او را به باد رکیک‌ترین دشنامها می‌گیرد شروع می‌کند به شلاق زدن وی. لیلا فریاد می‌زند که «برادر جان به لحاظ خدا نزن من تکلیف دارم حامله دار هستم» ولی طالب بدون اعتنا به التماس های او

نادر

امنیت در پرتو نظام طالبان

به تاریخ ۲۰ حمل ۱۳۷۶ یکتن از تاجران هندوستان با پرواز طیاره شرکت آریانا عازم دویی بود. طیاره مذکور در کابل نشست می‌نماید و از طرف مسئولان به تاجر هندی گفته می‌شود که در این پرواز تنها حجاج که عازم حج اند انتقال می‌یابند و از وی می‌خواهند تا منتظر پرواز بعدی به دویی باشد. تاجر پول نقد (۳۰۰ ۰۰۰ دالر و ۸۰ ۰۰۰ کلدالر) همراهش را در میدان هوایی بین‌المللی کابل به جنرال عبدالرحمن آمر عمومی امنیت میدان تسلیم داده و خودش به هوتل انترکانتیننتل می‌رود. اما جنرال عبدالرحمن رهزن خلقی که زمانی هم یاور گلاب‌زوی وزیر داخله بود، در همان روز با تمام اعضای فامیل خود از کابل فرار و به پاکستان می‌رود. اینست امنیت و صداقت در رژیم «لشکریان اسلام»!

زهرة

خیانت به نام اسلام

به تاریخ ۳ جوزا ۱۳۷۶ در پنجصد فامیلی خیرخانه خانم قد بلندی که چادری بر سر و لباس منظم بر تن داشت، توسط طالبی سلاح‌بدست مورد لت و کوب قرار گرفت. من که در موتر زنانه سوار بودم و موتر در

ایستگاه پنجصد فامیلی منتظر بود ناگهان متوجه شدم که یک زن فریاد می‌زند. همه عابرین متوجه شدند که طالب همراه باقنداق تفنگ خود سه ضربه به سر زن مذکور زد. تمام دکانداران و تیل فروشان به آنطرف دویدند و از طالب مذکور پرسیدند چرا زنی را که چادری بر سر دارد، لت و کوب می‌کند. طالب در جواب گفت: «چرا اینقدر به ناز راه می‌رود، برای اینکه دل مردها را ببرد؟» طالب باگفتن این جمله بدون اینکه اعتنایی به حال زن بکند از آنجا دور شد. مازن بیچاره را که از سرو رویش خون جاری بود بلند کرده خواستیم به شفاخانه انتقال بدهیم که در نیمه راه از اثر جراحات شدید جان داد.

مغلولی

نوروز صبغه اسلامی ندارد!

طالبان دو روز قبل از نوروز از طریق رادیو شریعت منع برگزاری میله جشن دهقان، نهال شانی و بلند نمودن چنده سخی را اعلان کردند که به مناسبت نوروز هیچ نوع مراسم در شهر کابل برگزار نخواهد شد زیرا در دین اسلام هیچ اشاره‌ای به این روز نگردیده است و صبغه اسلامی و دینی ندارد. بناءً ضرور نیست که اول حمل رخصتی باشد و مراسمی برگزار گردد.

ولی مردم ما بخصوص زنان و اطفال با وجود اعلانها و هشدارهای مکرر به تپه‌های دور و نزدیک خانه‌هایشان برآمدند و به زیارت حضیره شهدا رفتند.

طالبان در هر جا و هر تپه که تجمع زنان بود رفته و با شلاق‌ها و کبیل‌ها آنان را تهدید می‌کردند که چرا از خانه‌هایشان بیرون شده و ابلاغیه‌های مکرر رادیو را ناشنیده گرفته‌اند. ولی مردم ما در عمل نشان دادند که به اینگونه فرامین پوچ طالبان فاشیست هیچ ارزشی قایل نبوده و بهر نحوی شده به استقبال نوروز می‌روند.

کی فاحشه است؟

در کوچه‌ها و بخصوص بازارهای شهر اکثراً در موتورهای ریاست امر بالمعروف لودسپیکرها نصب گردیده و از طریق آن اعلان می‌کنند که زنان و دخترانی که پاجه‌های تنبان شان کلان باشد فاحشه هستند و اگر دکانداری به این زنان سودا بفروشد وای به حالش.



خانواده‌ای که پس از سگ جنگی بین ملیشه‌های طالب و احمدشاه مسعود، از چاریکار فرار می‌کند.

مردم ما مالا مال از نفرت علیه حاکمیت جهادی و طالبی هر دو اند.

از هرزه گیهای طالبان

● به تاریخ ۱۶ حمل ۱۳۷۶ دو دختر جوان (نام شان محفوظ است) که بخاطر تداوی سالدانه نزد دکتر کهدامنی در چارراهی قلعہ بنجارهای خیرخانه مینه مراجعه نموده بودند، در بازگشت موتری از امر بالمعروف ونهی عن المنکر و به گفته عام «امر بی مارو و نهی مکروریان» که بیرق سفید در آن نصب بود در چارراهی متذکره توقف نمود دو نفر از آنان پیاده شده به دنبال دختران جوان راه افتادند. آنان پیوسته می گفتند: «کاش ما همراه شما می بودیم، ما در شما داماد کار دارد یا نه» و از این قبیل گپ های هرزه. به نظر می رسید طالبان در صدد اند در هرزگی هم پا در جای پای برادران جهادی خود نهند.

● «در منطقه خواجه بغرا واقع خیرخانه مینه در مؤسسه خیاطی زنانه کار می کردم و خانه ما در منطقه پنجصد فامیلی بود. بتاريخ ۲۱ ثور حوالی ۱۲:۳۰ بجہ روز می خواستم به طرف خانه بروم که در مسیر راه موتر طالبان پشتم را گرفت. خود را به سرکهای فرعی انداختم ولی آنجا هم موتر شان مرا تعقیب کرد. کله های شان را از شیشه های موتر کشیده و دشنامهای هرزه ی جهادی که برایم آشنا بود می دادند. چنان ترس و واهمه مرا گرفته بود که پاهایم از راه رفتن باز ماند. در جایی رسیدم که موتر ۳۰۲ در سرک فرعی ایستاده بود. به مجردیکه موتر طالبان در عقب موتر ۳۰۲ قرار گرفت در کوچه دویده به سرک عمومی خود را کشیدم که ازدحام مردم در آنجا زیاد بود. خود را کمی راحت احساس کرده و به خانه رسیدم. دیگر توبه کردم که به مؤسسه بروم.»

این سرگذشتی بود که یکی از کارگران زن (نامش نزدم محفوظ است) برایم قصه نمود.

نسیم

تخته کردن زیارتها

در ۲ حمل ۷۶ گروهی از زنان شهر کابل همچون سالهای پیشین در تپه بی بی مهر و به منظور زیارت و تفریح و تفرج جمع شده بودند که دفتاً لشکر ظلم طالبها بر آنان یورش آورده و زنان را با لت و کوب به پائین تپه راندند. طوغ های زیارت بی بی مهر و را زیر پا نمودند و با گفتن این سخنان که «شما چادری ندارید و بی حجاب، مرده پرست هستید.» تمام زنان و اطفال را وحشیانه از هم پراکنده ساختند و زیارت را تا امروز بستند. بعداً طالبان تمام زیارت های شهر را که بخصوص زنان در آنها جمع می شدند، تخته کردند.

مردم می گویند که اگر عرصه بر طالبان کاملاً تنگ شود و مصالح سیاسی شان ایجاب کند، دین اسلام را هم ممنوع اعلان خواهند کرد.

طالبان یا فوج پاکستان؟

گفته اند و بار بار می گویند که طالبان افغان طلبه های علم دین اند و هیچ بیگانه ای در میان شان نیست.

اینک میدان ورزشی لیسۀ امانی شاهد تمرین والیبال گروهی از فوج پاکستان است. نظامیان پاکستانی با صدای بلند و زبان بیگانه با دستان سیاه آفتاب خورده توپ را به یکدیگر پاس می دهند و ورزش می کنند و هیچ تشویشی از شناخته شدن خود ندارند زیرا به میهن فروشان افغانی شان اتکا دارند.

تفتیش شرمگاه مردم

گروه امر بالمعروف در زیر زمینی شهر کابل به تفتیش و بازرسی شرمگاه مردم می پردازند. عابران را به زیر زمینی می برند و در آنجا به شرمگاه مردم دست می اندازند که آیا آن قسمت از مو سترده است یا نه. و هم با وسایل گوناگون اندازه گیری مو، مقدار ریش «شرعی» را از ریش «غیر شرعی» تعیین می کنند. یکی از ابزارها شیشه اریکین است. ریش شخص «مظنون» را که از ارشادات شرعی سرپیچی کرده به شیشه اریکین فرو می کنند، هرگاه ریشش از آنسو بیرون زد، ریش مطابق شرع است و گرنه صاحب آن سزاوار دُرّه خوردن و اهانت های کثیف طالبی با چهل و هشت ساعت حبس طاقت فرسا. در شرع طالبی هم زیادی مو و هم کمی مو خطر آفرین است.

اسمعیل

بی استعدادی طالبان نسبت به جهادیان

به تاریخ ۹ حمل ۱۳۷۶ دزدان نابلد طالبی موظف در ریاست جمهوری که از آن جا «احکام و شریعت غرای محمدی» را بالای مردم رنجانیده و عذاب کشیده ما تطبیق و کنترل می کنند اینطور در کاهدان داخل می شوند:

برادران طالب به فکر اینکه در بانک پول است دیوار بانک را که در مجاورت ریاست جمهوری قرار دارد سوراخ نموده و زمانیکه داخل تحویل خانه بانک می شوند از پول اثری نمی یابند. جریان توسط تحویلدار بانک به اطلاع مقامات بانک رسانیده می شود. هیتی جهت بررسی قضیه از کارکنان بانک و حوزه دوم امنیتی تعیین می گردد. چون این اقدام ناشیانه دزدی به «حیثیت» برادران برمی خورد، «مقامات ذیصلاح» صلاح بر آن می بینند تا قضیه را مسکوت بگذارند.

— نجیب —

تمایل طالبان به ریش و زیر ناف ماموران

مجموع ماموران وزارت اطلاعات و کلتور ۱۸۳۰ نفر بود که بیشترین آنان را زنان تشکیل می‌داد. تعداد مامورانی که بعد از ورود طالبان به کار حاضر نشده و متفک شده‌اند حدود ۳۰۰ نفر می‌باشند. ارباب‌المعروف تا حال سه و چهار بار ریش و اقل‌زیر قول و زیر ناف ماموران را تفتیش کرده‌اند. نماز اجباری، طرز سلام دادن اجباری و غیره اعمال همه روزه به ماموران دستور داده می‌شود.

— شکور —

زده‌کوونکو ته د مسلکی تعلیماتو د معین نصیحت

د غوایی د میاشتی په دریمه د پنجشنبې په ورځ دناداری په لیسه کې د پوهنی وزارت د مسلکی چارو معین، شاگردانوته د خپل نصیحت او لارښوونې په ترڅ کی وایی: «تاریخ، جغرافیه، ساینس او داسې نور کفری مضامین ستاسو لپاره د هیڅ درد دوا کیدای نشی، باید خپل وخت د داسې سبقونو په ویلو ضایع نکړئ، مونږ او تاسو څخه په قبر کې یواځې او یواځې د لمانځه او اسلام پوښتنه کیږی نه د ساینس». په دی وخت کی یو شاگردته مخ اړوی او ورته وایی: «که بالفرض همدا اوس مدرسی نه بهر له یو موټر سره ټکر شی نو په قبر کی له تا ځنی د څه پوښتنه کیږی؟ د لمانځه او که د ساینس یا انگلیسی؟» هلک خواب ورکوی چی د لمانځه پوښتنه کیږی. معین ددی خواب په اوریدو سره چی گواکې د نورو علومو سنگرونه یی فتح کړی وه په ډیری خوشحالی خپلو خبرو ته دوام ورکوی: «نو ځکه تاسی شا گردان او د هیواد ټول ماشومان باید د مکتب پرځای دینی مدرسو ته ولاړ شی او هلته خپلو زده کړو ته دوام ورکړی چی هم دین او هم دنیا مونیکمرغه شی.»

دا خبری د یو ساده کلیوال ملاصاحب خبری ندی، دا د یوه تباه‌شووی او بنسټپالی خپلی هیواد د پوهنی او روزنی دیوه مسئول خبری دی چی په ډیری بی باکی او بی پروایی سره د خپل اجتماعی محرومیت غوټی په دی ډول د علم او پوهی په خپلو سره‌سپړی او په یو اړخیزه توگه په ټولو عصری مثبتة علومو چی ددنی نړی د ژوند ستنی جوړوی، سترگی پټوی او د بطلان خطوربانندی کاری. نو کله چی د ښوونې او روزنی د مسئولینو داحال او د فکر وی، د ښوونځیو، لیسو او پوهنتونونو د

یکی از کارمندان بانک گفت: «طلبه‌ی کرام» علاوه از اینکه جاهل اند، نسبت به برادران جهادی شان فوق‌العاده بی‌استعداد نیز هستند. طی شش ماه حاکمیت در کابل یاد نگرفتند چطور دزدی کنند!

تصفیه طالبی

طبق فرمان «امیرالمومنین» در حدود یکهزار الی یکهزاروپنجمصد تن از کارکنان مرد و زن بانک از وظایف شان اضافه بست شده‌اند. و تا حال چهار نفر طبق پروگرام مرتبه ریاست امر بالمعروف و نهی عن المنکر به دلیل اینکه ریش شانرا دست زده‌اند از وظیفه اخراج گردیده‌اند.

— نجیب —

علاقتمندی طالبان به «سنت»های مردان

بتاریخ ۱۱ حمل ۱۳۷۶ اسداله باشنده کابل برای خریدن یک قوطی رنگ روغنی راهی چهارراهی محمدجان‌خان‌وات می‌شود. در بازگشت طالبان نزدیک آمده و بهانه گرفتند «که ریشت را بیچی زده‌ای» و دیگرش پرسید: «چرا کلاه نبوشیده‌ای؟» بعد از لت و کوب وی را به زیرمینی جاده محمدجان‌خان‌وات برده سنت‌هایش را معاینه کردند. اسداله می‌گوید: «وقتی از معاینه طالبان موفق بدرآمدم، هم از وحشت و ترس و هم از خوشی قوطی رنگ را در آنجا فراموش کردم.»

— خمشید —

«شما از پاکستان. عربستان و امریکا دالر و کلدار می‌گیرید»

به تاریخ ۱۲ حمل سال جاری طالبان، مردم ولسوالی سیدخیل ولایت پروان را در مقر ولسوالی جمع کردند و گفتند اهالی هر قریه مجبور اند برای شان دو جوان که در خط اول جنگیده بتوانند، برای شان بدهند. و همچنان مردم قریه اعاشه و اباته جوانان و خانواده‌هایشان را تأمین کنند. مردم سروصدا کردند که خود نان خوردن ندارند. در این اثناء مردی از قریه آفتاش بلند شده گفت: «حاکم صاحب شما خو از پاکستان، عربستان و امریکا دالر و کلدار می‌گیرید. پادشاهی به گدایی نمی‌شه ما را چرا آزار می‌تین.» ولسوالک گویی در مغزش گلوله خورده باشد به خشم آمد اما بعد قیافه گرفته گفت: «این تبلیغات دشمنان مااست و شما به هر شکلی که می‌شود مجبور هستید این دستور را عملی نمایید. در غیر آن به زور کلاشنکوف ماهاوار از هر فامیل ده‌هزار افغانی اخذ می‌گردد.»

تعلیمی حال به خهوی؟

اوپره واخلم که پگری؟!

د روان کال د وری د میاشتی په لمړیو ورځو کی خپلو ماشومانو ته د تذکری اخیستلو لپاره د کورنیو چارو وزارت د نفوسو د ثبت او احوال لوی ریاست ته ولاړم. د عریضی او غوښتن لیک په سر زما او زما د ماشومانو عکسونو تمبلو ته ضرورت پیدا شو د رئیس د سکرتر په دفتر کی می د سنجاق، ستیلر او سرینس پوښتنه وکړه ترڅو عکسونه په عریضی وښلوم. خو هغوی ددی شیانو دشتتوالی په خاطر معذرت وغوښت بیا د احصائی لمړی، دوهمی، دریمی او څلورمی حوزی ته د همدی شیانو د پیدا کولو لپاره ولاړم په یوه دفتر کی هم نه سرینس وه او نه سنجاق بیا می د وزارت ځنی بهر په یوه قرطاسیه فروشی کی عکسونه د عریضی په مخ وښلول.

کله چی د رئیس دفتر ته ولاړم او عریضه می ورته کښیښوده هغه راته وویل ستا په عکس کی «شرعی حجاب» مراعات شوی ندی. زه د رئیس په دی خبره پوه نشوم، پوښتنه می وکړه چی مولوی صاحب زه خو نارینه یم، ریره می هم شته نو زموږ دپاره د حجاب څه ډول فرمایش لری، آیا مونږ نارینه هم دپرونی یا چادری په اغستلو مکلف یو؟ زما دی خبری په رئیس باندی بده اغیزه وکړه، په قهر سره یی وویل چی ته پگری په سر نلری څه ولاړشه لمړی پگری واخله او بیا تذکره! کله چی له دفتر نه بهر شوم له خان سره می فکر وکړ چی نه زه باید لمړی د خپلو ماشومانو لپاره اوپره واخلم او بیا تذکره.

په گلبهار کی د طالبانو ضد لاریون

کله چی طالبانو دوهم ځل د پروان ولایت تر خپلی ولکی لاندی راوست د هغی سیمی خلک یی د ډیر ساره ژمی په اوږدو کی له خپلو کورونو ځنی په زور او جبر کډه کولو ته اړ ایستل چی په نتیجه کی ډیر ماشومان، ډډا گان او سپین سری ښځی، د سرپناه، خورا ک، تودو جامو او درملو نه لرلو له کبله د مرگ خولی ته ولویدل. په دی لری کی د غوایی د میاشتی په وروستیو کی طالبانو د گلبهار پاتی خلکو ته اخطار ورکړ چی دوی هم خپل کورونه پریردی او هری خواته چی غواړی ولاړ شی، ځکه دا ځای د طالبانو د سنگرونو لمړی لیکه ده او دلته د مسعود له خوا کونوسره ښتنی پیښیری چی دوی ته هم د مرگ خطر لری. د سیمی خلکو طالبانو ته د خپلو مشکلاتو په څنگ کی وپانډیز وکړ چی د کډی کولو په صورت کی مونږ نه د کرایې پیسی، نه خورا کاو نه کومه سرپناه لرو که تاسی په رښتیا سره غواړی چی زموږ ژوند له مرگ څخه بچ کړی نو دولتی موټر راوغواړی، زموږ

کورونه په کی بار کړی، هر ځای ته چی تاسی غواړی هلته مو ورسوی، ځیمی را کړی او د خپلی بودجی نه راته یواځی وچه دودی حواله کړی او که داسی نه وی، مونږ خان په خدای سپارلی، هر څه چی راته پیښیری مجبور یو هغه په ځان ومنو ځکه چی د ټوپک چټک مرگ د لوړی تدریجی مرگ څخه ډیر آسان دی.

طالبان د خلکو غوښتنی ته هیڅ غور نږدی او په بیا، بیا ورباندی زور زیاتوی تر څو کورونه پریردی او خپلی کډی بار کړی. خلکو چی شمیر یی ۲۰۰۰ تر ۲۵۰۰ کسانو ته رسیده د غوایی د میاشتی په ۲۹ نیټه د طالبانو ددی ظالمانه او فاشیستی چلند په مقابل کی په لاریون او احتجاج لاس پوری کړ او د «مرگ په امریکا»، «مرگ په پا کستان» او «مرگ په طالبانو» په نعرو او شعارونو سره یی خپله کرکه او نفرت په ډا گه کړ. په دی وخت کی د کاپیسا د چهار قلعه د قرارگاه څخه د ملاسیدمحمد اختر او ملاعبدالباری آخند وسله والی ډلی چی موټر یی په درندو او سپکو وسلو سمبال وو د مظاهره چیانو د خپلو لپاره گلبهار ته رارسیری، په قهریدلو خلکو هوایی ډزی کوی. کله چی خلک خپل ځانونه د وسله والو «طلبه کرامو»، په مقابل کی بی دفاع او بی وسلی وینی په شاتگ ته مجبوریری طالبان د خپلو موټرونو نه را کښته کیږی د خلکو د توقیف کولو لپاره په هغوی حمله کوی او خبره د لاس او گریوان جگری ته رسیږی په نتیجه کی ۱۵۰ تنه ډډا گان او سپین ریری خلک چی د مندی او مقاومت وس یی نه درلود د طالبانو په منگلو کی پریوځی. سمدلاسه د کاپیسا ولایت د چهار قلعه قرارگاه ته استول کیږی او تر ۳۶ ساعته لوړی وروسته د بندیانو کورنیو ته اجازه ورکول کیږی چی کولای شی خپلو کسانو ته دودی او بستره راوړی. د بندیانو څو تنه د لاریون د لمسونکو په تور تر تحقیق او شکنجی لاندی راځی تر هغه وخته چی طالبانو د فاریاب د ولایت د «فتح» زیری ورکول کیږی او نوموړی بندیان د «فتحی» د شکرانی په بدل کی خوشی کیږی.

سیمین

سزای شکایت بردن به «طلبه کی کرام»

چوکیدار صوفی غلام جیلانی که از طرف روز در مسجد مارکیت اول پروژہ جدید آذان میداد و از طرف شب چوکیداری می کرد، در شب عرفه سال جاری در جریان غارت اموال سه غرفه، ذریعه برچه به قتل رسیده و جسدش را بین چکهای چاه انداخته بودند. اعتراض غرفه داران قتل چوکیدار را تحت شعاع قرار داده و قضیه مسکوت گذاشته شد. مالکان غرفه ها در نزدیکترین پوسته طالبان که در جوار غرفه ها موقعیت دارد مراجعه نمودند تا گزارش اموال دزدی شده ی شانرا بدهند.

عبور و مرور بصورت کل قطع شده و تمام مردم مجبور به مسجد رفتن شوند. در وقت نماز هیئت با استفاده از موتر تماماً نواحی را زیر نظارت قرار داده در صورتیکه در دکانها شخص بالغ دیده شود فوراً محبوس گردیده بعداً به ضمانت پنج نفر رها شود و در غیر آن مدت ده روز محبوس باشد.

تا ده روز عمل کبوتر بازی و بونده بازی ترک گردد. بعد از سپری شدن ده روز هیئت جهت کنترل و تطبیق آن اقدام نموده تمام کبوترها و بونده‌ها را حلال نمایند.

نشه کننده گرفتار و نیز معلومات گردد تا مرکز اصلی آن کشف و دکان قفل شده و مالک مواد مخدره و نشه کننده هردو محبوس و جزا داده شوند. اولاً منع کاغذپرانی از طریق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود و بعداً منکرات آن بیان گردد. مثل شرط بندی مرگ اطفال، محرومیت از تعلیم و تربیه، بعد دکانهای که سامان مربوطه آنرا داشته اند از بین برده شوند.

در موتر، دکان، هوتل و غیره بصورت کلی عکس منع گردد بعداً هیئت توظیف گردیده تا احکام را عملی و کنترل نماید.

در مورد طرق محو قمار، از طریق معلومات مراکز اصل آن کشف و عاملین آن با همکاری قومندانی امنیت مدت یک ماه محبوس شوند.

در مورد اصلاح مو ابلغیه نشر شود بعداً افرادی که موهای بیتلی، انگلیسی و امریکایی دارند گرفتار و به مراجع امر بالمعروف و نهی عن المنکر برده شوند. در آنجا سلمانی موجود باشد تا موهای آنان را تراش نموده و به سلمانی پولش را بپردازند.

اخذ تزاید در تبادل پول خرد به پول کلان و کهنه به نو و حواله قرض گرفتن حرام است. تمام صرافان خواسته شوند و برایشان تفهیم گردد که این سه نوع خرید و فروش حرام بوده و در صورت تخلف، مجرم گرفتار و مدت مدید حبس می گردد.

در هر مسجد ابلاغیه جهت جلوگیری از کالاشویی زنان در لب جوی‌ها نصب گردد و توسط افراد موظف این عمل کنترل شود. زنی که دستور را نقض کند و به شستن کالا در کنار جوی بپردازد موظفین با رعایت آداب کامل اسلامی وی را از جایش بلند کرده و منزلش را دریافت و به شوهرش جزای شدید بدهند.

دایره زدن، رقص و آوازخوانی در مراسم عروسی، این سه منکرات باید منع گردد در صورت تخلف منزل چنین عمل کشف و کلان فامیل محبوس و جزا داده شود.

البته از طرف علمای کرام حرام بودن دهل به مردم تبلیغ گردد و بعداً در صورت ارتکاب آن رأی علما معتبر است.

در مورد دوختن لباسهای زنان و گرفتن قدو اندام آنان توسط خیاط مرد ممانعت صورت گیرد. اگر زنی در دکان خیاط دیده شود خیاط محبوس می گردد.

جادو و جادوگری و فال بینی منع بوده و کتابهای جادوگری حریق و مرکب زنی زدن شده تا زمانیکه از این اعمال خود توبه نکنند رها نمی شوند.

طالبان هر سه غرفه دار را ضمن شلاق زدن زندانی کرده و هم از نزد شان خط گرفتند که غرفه‌هایشان دزدی نشده است و بعد از گذشت چند روز و خاموش شدن سرو صدا رها گردیدند.

فریمارهیو

وحشت طالبی و اراده پیرمرد

به تاریخ ۱۶ ثور ۱۳۷۶ افراد پوسته امنیتی طالبان که در خانه‌ای در ناحیه ۱۲ شهر کابل جابجا شده بودند از آنجا کوچ می کردند. آنان بزور مردم رهگذر و دکانداران را جمع و توسط آنان سامان آلات جنگی خود را (در حالیکه خودشان ایستاده و فرمان می دادند) در موتری جابجا نمودند. در آن روز طالبان از پیرمردی بیچاره که در اثر راکت پرانی‌های جهادی‌ها پایش زخمی شده بود به زور می خواهند تا دکانش را بسته و در کوچ کشی شرکت نماید. هر قدر پیرمرد عذر آورد و پای زخمی خود را نشان داد طالبی «خان زمان» عذرش را نپذیرفت. پیرمرد نیز به خشم آمده در کوچ کشی سهم نگرفت و در دکان ماند. طالب چون دید که اگر پیرمرد زخمی را بزنند شاید برایش گران تمام شود، از آنجا دور شد.

ذبیح اله

برخی از مواد فاشیزم مذهبی

اصولنامه امر بالمعروف و نهی عن المنکر قرار شرح ذیل غرض تطبیق و اجرائات به تاریخ ۹ قوس ۷۶ صادر گردیده است:

زنی که یا چادر نماز ایرانی از منزل خارج می شود، در یور حق سوار کردن وی را در موتر ندارد. در صورت تخلف راننده محبوس و اگر زن با چادری مذکور پیاده دیده شود و محرم شرعی با وی نباشد، منزلش نشانی شده و به شوهرش جزا داده می شود. اگر زنان با لباسهای شهوت انگیز بصورت پیاده دیده شوند و محرم شرعی با ایشان نباشد از سوار نمودن آنان نیز در موتر جداً خودداری گردد.

از طریق اطلاعات جمعی به نشر سپرده شود که در دکانها، موترها و هوئلها کاستهای ساز و سرود ممنوع بود و در مدت پنج روز تفتیش و کنترل صورت گیرد، اگر در دکان کاست فروشی کاست گیر شود دکاندار محبوس و دکان قفل گردد.

بعد از گذشت یک و نیم ماه در هرجائیکه شخص ریش تراشیده و یا کوتاه کننده دیده شود گرفتار و مدتی محبوس گردد تا ریش اش بصورت صحیح اتبوه شود.

نماز در جماعت ادا گردد. پانزده دقیقه قبل از نماز در پیشروی هر مسجد امکانات گنجایش و اسباب آن فراهم گردد و ریسمان گرفته شود تا

نمی‌کند داخل شود و اگر دکانها پتان را قفل نکنید مال دکان تان در امان می‌باشد.

مگر در ماه رمضان ۱۳۷۵ چهار واقعه سرقت تنها در ساحه اطراف چهارراهی انصاری شهر نو کابل بوقوع پیوست و قفل‌های دکانها شکسته و اموال آن به سرقت رفت. نمونه‌های سرقت علی‌الرغم لاف زندهای پوک طالبی:

- دواخانه عبدالقدوس ولی زاده مقابل ناحیه چهارم.

- ورکشاپ کرسنال واقع چهارراهی انصاری که هشت پایه ویدیو از آن سرقت گردیده است.

- از دکان قالین فروشی مقابل مغازه افغان کارت معادل هزار لک افغانی دزدی گردیده است.

- از پرزه فروشی موتر نزدیک هوتل انصاف (مهاجرخانه اراکین طالبان) معادل سه صد و بیست لک افغانی پرزه موتر به سرقت رفت.

زمانیکه مسئولان «طلبه‌ی کرام» در جریان قرار گرفتند اولین سوال شان از مالکین دکانها این بود که بالای کی شک دارید و خود تان دزد را پیدا کنید. لیکن تا حال نه دزدی دستگیر شده و نه مال کسی پیدا شده است.

منیر

«خواب» مولوی جلیل‌اله برای بادران طالبش

مولوی جلیل‌اله مولوی زاده عضو حرکت انقلاب اسلامی و وزیر معارف ربانی، بعد از مقاطعه تنظیمش با «دولت» با دو موتر بنز و داتسن مربوط وزارت به پاکستان فرار کرد.

وی فعلاً در صف برادران طالب قرار گرفته و چوکی لوی حارنوالی را برایش بخشیده اند. مولوی جلیل در مجلسی که در تالار لوی حارنوالی به مناسبت تقررش ترتیب داده شده بود، خطاب به حاضران گفت: «برادران، اکثریت تان با نام من آشنا هستید. من شبی حضرت محمد را در خواب دیدم که در دشتی زیر خیمه نشسته بود و خیمه از پارچه‌های با رنگ‌های مختلف ترکیب یافته که هر رنگ نمایندگی از یک ملیت

می‌کرد. نزد حضرت محمد رفتم و آن حضرت برایم گفت: «طالبان مسلمانان واقعی و اصیل اند و من طرفدار آنان هستم تو نیز باید با آنان همکاری کنی.» همان بود که من دستگاه دولتی شر و فساد را رها و به صف برادران طالب پیوستم. حال از شما می‌خواهم که به پشتیبانی از طالبان و روش آنان برخیزید.»

کبوتر بازی، بونده و کبک بازی، سگ بازی و مرغ جنگی و سگ جنگی منع می‌باشد.
تقرر و کار کردن زنان افغان در مؤسسات خارجی به هر عنوانی که باشد منع است.

ه.ت.

شاریدگی بانک‌های طالبی

معاشات ماموران ۱۰۰ فیصد پول خرد داده می‌شود اما بانکها صرفاً ۴۰ فیصد پول خرد را در دادوستد یعنی تنها در تحویل گرفتن پول می‌پذیرند. در این صورت ۶۰ فیصد باقیمانده پول ماموران در دست شان می‌ماند که در بازار هم «چلش» ندارد. سند زیر کاپی دستورالعمل بانک به افراد کارمند است.

Telex No. 20

کابل، آدرس: دافرا
Cable address: DAFRA

(1) نام و نام خانوادگی: مدیر عامل
(2) (تصویرات) : ...

DA AFGHANISTAN BANK

۵۰/۱۰/۲

براست محترم بانک ملی افغان !

بسمه تحقیق نامه شماره (۱۷۱۰) مورخ ۲۰ اراره ۷۵

خویش یار دیگر هدایت است تا نورم تحویلی و -
دادوستد خویش را به (۶۰ فیصد پول کلان و ۴۰ فیصد پول خرد) در نظر گرفته اجراءات لایحه نمائید

با احترام
مولوی عبدال... (خند زاده)
معاون دوم بانک افغانستان بانک

کاپی: براست محترم پشتی تجارتی بانک
براست محترم بانک افغانستان بانک
وزارت معاشات
وزارت صنعتی
رهنی و تعمیراتی

امنیت طالبی

طالبان هر منطقه‌ای را که می‌گیرند به اهالی آنجا اعلان می‌نمایند که مال و نوامیس تان بعد از این مصون خواهد بود. اگر دروازه خانه هایتان باز هم باشد کسی جرأت

— نادیه عزیزی —

وقتی هندو در چنگ «پاسدار شریعت» می افتد

به تاریخ ۱۵ حوت ۱۳۷۵ طالبان در کوچه مندوی کابل یک تن ازموطنان اهل هندو را مورد بازپرسی قرار دادند که چرا ریش و کلاه ندارد، مرد بیچاره که از ترس رنگش پریده بود گفت: «من هندو هستم». طالبان او را بلادرتنگ مورد لت وکوب شدید قرار دادند که چرا از مسلمان بودن انکار می نماید. دکانداران کوچه مندوی همه به طالبان گفتند وی راست می گوید. ولی فایده نکرد و بالاخره مرد هندومجبور شد که شناسنامه خود را نشان دهد چون طالبان سواد نداشتند و این را هم قبول نمی کردند که در شهر کابل اهل هندو نیز زندگی دارند، مرد هندو را کشان کشان به ماموریت پلیس کوچه مندوی بردند اینکه در آنجا چه بر سر هندوی بخت برگشته چه آوردند معلوم نیست.

لطیفه نیست:

«د سر دواخانه»

طالبی در جاده ولایت کابل داخل دکانی شده و از مالک دکان خواست تا آدرس دواخانه ای را برایش بدهد. دکاندار متوجه شد که نابلد است وی رادست گرفته به دواخانه که در چند قدمی دکانش قرار داشت برد. طالب بادی دواخانه فوری گفت: «نه د سر دواخانه می پکاری». دکاندار فهمید که منظورش از «د سر دواخانه» همان دکان سلمان است.

— جواد —

قساوت طالبی یا اخوانی

در اواخر دلو سال گذشته جسدی در نزدیکی بلاک ۱۵۸ مکروریان سوم توسط مردم محل کشف گردید. این جسد با قساوت خاص طالبی و یا اخوانی به چهار بخش مجزاء از هم کله، دست ها، پاها و تنه قطع گردیده و میان خریطه پلاستیک انداخته شده بود. بعد از دقایقی اطراف جسد تحت محاصره تفنگداران طالبی قرار گرفت و مسئولان حوزه جنایی جهت بررسی و معاینه به محل آمدند. مسئولان چند دقیقه مصروف جسد شدند و بعداً طبق هدایت آنان توت های گوشت به موتر انداخته شده بسوی نامعلوم انتقال داده شد. اینکه کی بود و به چه جرمی چنان جهادی قصابی شده بود معلوم نشد که نشد.

جالب این است که حادثه در روزهایی صورت گرفت که قوای مسلح طالبان در داخل شهر به حدی زیاد بود و در هر دو قدمی دو سه تفنگدار دیده میشد. و زمانی بود که از طرف «طلبه ی کرام» مکرراً جار می زدند که اگر سوزنی از مال مردم روی سرک باشد گم نمی شود!

— ع —

بررسی ریش در شفاخانه صحت طفل

به تاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۹۷ طالبان ریاست امربال معروف ونهی عن المنکر به منظور بررسی ریش و موی داکتران وارد شفاخانه صحت طفل کابل گردیدند. هر داکتری که طبق دلخواه طالبان موی و ریش نمی داشت مورد سرزنش و تمسخر قرار می گرفت. عده ای از داکتران فرار نمودند و تعدادی که غافلگیر شدند به شکل بسیار تمسخرآمیز پیش روی مریشان موهایشان را قیچی زدند.

مقاومت یک داکتر

در اوایل قوس ۱۳۷۵ طالبان به شفاخانه زایشگاه کابل هجوم برده تمام نرسان و داکتران زن را شدیداً سرزنش کردند که چرا در جریان کار هم چادری بسر نمی کنند. شیماحمد یکی از متخصصان زایشگاه بعد از برخورد با طالبان از کار دست کشیده و به رسم اعتراض شفاخانه را ترک گفت که تا امروز دیگر برنگشت.

— سحر —

تحقیر ردیلانه ی زنان با چماق شریعت

- به تاریخ ۸ حوت ۷۵ زنی در موتر مکروریان سوم نشست به بین موتر چادری خود را بلند کرده بود. اتفاقاً طالبی وی را دیده و موتر را توقف داده و بنا به امر امیرالمؤمنین درویر را شدیداً لت وکوب کرده که چرا زن بدحجاب را در موتر سوار کردی.
- به تاریخ ۱۲ ثور ۱۳۷۶ در نزدیک فروشگاه افغان موتر تبلیغی طالبان از طریق لودسپیکر اعلان می کرد که آن زنانی که ساق پایشان معلوم می شود فاحشه اند.
- فوزیه داکتر در مکروریان به خانه اش می رفت که در راه استفراف برایش پیدا شده در گوشه ای نشسته و چادری خود را بلند می کند. در همین اثنا چند طالب آمده و با دُرّه او را لت وکوب می کنند.

دیگران نیز می‌گویم که ترا چیزی نگویند.» وقتی موتر جهت تلاشی در پلچرخی توقف کرد طالبان بوجی را پایین کرده درپور موتر را با دودوشنام‌های زیاد در اتاق می‌پرند، رویش را سیاه کرده و او را مجبور می‌سازند که با صدای بلند بگوید «هر شوک چی اوسپنه باروی دهغه به حال وی لکه زما» این جمله را با صدای بلند چندین مرتبه بالایش تکرار کرده و دورادور سرک می‌گردانند. سرنشینان موتر از طالب که از پل محمود خان سوار شده بود، کمک می‌خواهند اما وی با بی‌منطقی تمام می‌گوید: «پروا ندارد. چند دقیقه با روی سیاه می‌گردانند و بعد رهایش می‌کنند!»

طالبان بیگانگان اند

یکی از شهکارهای طالبان منع شنیدن موسیقی است. فقط شنیدن کاست‌های طالبی جواز است. در کابل در چندین تکیه‌ای که سوار شدم اول موتران به سواری‌ها نگاه کرده و پرسید که آیا همگی از خود هستیم. مردم طالبان را به عنوان بیگانه‌ها می‌شناسند. هرگاه «بیگانه‌ای» در موتر نباشد موتران کاست مورد نظر خویش را در تیپ می‌گذارند.

معیار ماموریت طالبی

طالبان در ریاست استخبارات (خاد) حدود ۲۰ نفر را از بست منفک نموده اند. آنان به تاریخ ۴ حمل به شعبه استخبارات رفته و ریشهای ماموران را معاینه نموده اند. حدود ۲۰ نفر که ریش شان از یک قبضه کمتر بوده از وظیفه منفک شده اند. این است معیار ماموریت طالبی.

وقتی طالب به عکاس‌خانه می‌رود

قومندان طالبی با دو محافظ مسلح خود به عکاسخانه «وارث» واقع چهار راهی صدارت داخل میشود. سپس به عکاس می‌گوید عکسم را بگیر. عکاس که مصروف فوتو کاپی اسناد بود به قومندان می‌گوید بنشینید و اشاره به چوکی‌ای که در گوشه عکاسخانه بود می‌نماید. بعد از لحظه‌ای قومندان «صاحب» صدا می‌زند که خلیفه کارم خلاص است؟ عکاس گفت: «زمانیکه من به طرف قومندان دیدم. متوجه شدم که دست راست خود را بالا سینه خود نهاده و بطرف ماشین فوتوکاپی به دقت نگاه می‌کند. از جهالت و بی‌فرهنگی قومندان خنده‌ام گرفت اما از ترس

خشم زنان

روز نوروز یک تعداد زنان عزادار شهر کابل به سرخاک عزیزان خود به تپه شهدا رفته بودند. طالبان مانع شان شده و به لت و کوب آنان شروع کردند. زنان داغ‌دیده خشمگین شدند و چادری‌های خود را انداخته و با سنگ و بوت به سروروی طالبان زده و «طلبه‌ی کرام» مجبور به فرار شدند.

لت و کوب به اتهام داشتن سلاح

بتاریخ ۴ حمل ۱۳۷۵ پسر جوانی به نام محمدنعیم که در ساحه چار راهی قمبر بود و باش دارد، بنابر اطلاع دروغ که پانزده میل کلاشنکوف نزدش است، بدون پرسی و تحقیق از سوی طالبان مورد لت و کوب قرار گرفته سپس وی را در بوجی انداخته دهنش را بسته و آن وقت او را با چوب تر می‌زنند. دوست موصوف جهت تضمین نعیم مداخله می‌کند که او نیز زیر لت و کوب می‌افتد. نعیم بعد از لت و کوب و با ضمانت افراد مختلف رها شد. ولی فعلاً در خانه بستری است و توان راه رفتن را ندارد.

ملاقات اسحق نگارگر با ملا عمر

اسحق نگارگر اواسط ماه حمل ۷۶ با گروهی به کابل آمد او که در گرانترین هتل بسر می‌برد ملاقاتی با ملا عمر کور داشت. با آیت و حدیث با طالبان سخن می‌گفت و پنج وقت نماز را قضا نمی‌نمود. فال‌بینی می‌کرد. خود را شخصیت مهم نشان می‌داد. از کابل به جلال‌آباد سفر کرد و در آن شهر نیز با سران طالبان دیداری به عمل آورد تمام گپ‌های خاین با قرآن، خدا و کلمه شروع و ختم می‌شد.

ک.

با روی سیاه فقط چند دقیقه!

بتاریخ ۲۱ حوت ۱۳۷۵ زن پیری همراه با طفلش یک مقدار المونیم را با دیگر وسایل خانه بخاطر فروش به پاکستان انتقال می‌داد، در پل محمودخان به تعدادی از طالبان عذر نمود تا وسایلش را اجازه دادند و موتر حرکت کرد. طالبی هم که در موتر بود گفت: «من در پلچرخی به

وابستگی به قدرتهای خارجی + ارتجاع + تروریزم + زن ستیزی + جهالت = بنیادگرایی

نخندیدم و برایش گفتم نخیر کار شما نیمه شده است. و به زودی وی را در اطاقی که کمره در آنجا بود بردم و عکس را گرفتم.»

سک جان

خودکشی از دست عذاب طالبی

به تاریخ اول حوت ۱۳۷۵ محمدیوسف ولد شاغاسی باشند کابل تحت فشار طالبان قرار می‌گیرد تا سلاح خود را تسلیم نماید. محمد یوسف که سلاحی در دست ندارد مجبور می‌شود چند راس گوسفند خود را فروخته دو میل تفنگ تهیه نماید تا از چنگ طالبان رهایی یابد ولی طالبان دست بردار نشده باز به سراغش می‌آیند. در اثر اذیت پیهم طالبان این بار محمد یوسف به قصد خودکشی با کارد شکم خود را زده زخمی می‌شود. او در شفاخانه چهارصد بستر انتقال یافته تحت تدایوی قرار می‌گیرد.

هاشم

مولوی اسداله آخوند و آزار و اذیت مردم

به تاریخ ۲۷ حوت ۷۵ مولوی اسداله آخوند قومندان قطعه ۱۰۱ قول اردوی مرکزی به آزار و لت و کوب فرزند یکی از بزازهای واقع خیرخانه پرداخت تا از نزد وی سلاح بدست آورد. چون بزاز مذکور سلاح نداشت فردای آن روز، ریش سفیدان و ملا امام مسجد را بخاطر رهایی پسرش نزد مولوی اسداله فرستاد ولی هیچ فایده نکرد. روز بعد با خط گرفتن از مقامات بالایی طالبان مثل قومندان سمت شانزده مولوی عبدالحق آخوند و مولوی عبدالجبار، کسانی را نزد مولوی فرستاد. اینبار قومندان موصوف بخاطر کم نیامدن نزد افراد بالایی خود پسر بزاز را رها کرد و تصمیم گرفت حتماً باید از نزد بزاز سلاح بدست آورد که بالاخره منجر به فرار بزاز و فرزندش شد. اما تاکنون هم تعقیب افراد خانواده بزاز مذکور از طرف افراد مسلح اسداله جریان دارد.

شیخ تقدسی آلت دست طالبان

در حمل ۱۳۷۶ مقامات طالبان به اهل تشیع اجازه ندادند تا طوغ سخنی را در زیارت سخنی بیافرازند، مردم شیعه که برافراشتن طوغ را یکی از ارکان مذهبی خویش می‌دانند حساسیت نشان داده، نزد شیخ تقدسی مرشد شیعیان شتافتند. شیخ که قبلاً در این مورد با طالبان صحبت کرده

بود، شرایط طالبان را جهت افراشتن طوغ به مردم شیعه چنین ابلاغ کرد: «متکاء طوغ باید چوب نباشد بلکه میله آهنی باشد. میله یا متکا باید پوش نشود. در راس طوغ کلمه یا علی مدد نوشته نشود و نصب نگردد. دستمال سبز باید به میله بسته نشود. به میله طوغ باید دستمال سفید سمبول طالبان بسته شود.» مردم شیعه مجبوراً شرایط فوق را قبول کردند. افراشتن طوغ حتی از طریق رادیو اعلان نگردید صرف در خبرهای شبانه رادیو اول حمل ۷۶ گفته شد که در مسجد سخنی افراد طالبان و علما شیعه چون سید نواب حیدری سخنرانی نموده اند. سیدنواب حیدری در زمان نجیب عضو وزارت امنیت بود و هم یکی از باشی‌های فابریکه بوت آهو که از اخلاق فاسدش کارگران بخوبی آگاهند. قبل از سقوط دولت ربانی به عضویت حرکت شیخ آصف در آمد و لایسنس جهادپیش را از فروش بوری‌های آرد امدادی و گرفتن ویزه ایران به همدستی سیدفاضل عضو حزب وحدت مزاری بدست آورد. تعمیر خرید و سرمایه اندوخت و هم در امنیت با جنرال فهیم همکاری نزدیک داشت و فعلاً در پوست «طلبه‌ی کرام» در آمده و به تبلیغ شریعت طالبی مصروف است.

«طلبه کرام» متشکل از کیانند؟

افراد طالبان متشکل از یکتعداد روحانیون فروخته شده، خلقی‌هایی که اینبار گوش به فرمان به سی آی ای اند، افغان ملتی‌ها و مساواتی‌های خاین می‌باشند که با حمایت امریکا و مزدوری به پاکستان، مردم افغانستان را به غم نشاندند. برخی افراد افغان ملت که در زمان کارمل دستگیر و زندانی شدند و با یوسف و اکمن یکجا از طریق تلویزیون آن وقت اعتراف و از دولت پوشالی خواهان عفو شده بودند اینک با طالبان اند و اشغال وظیفه کرده اند: ستار پکتیس (معین وزارت صحت عامه) عبدالله صافی، دکتر منیر شینواری و عبدالله لون. اینان از جمله ایدئولوگ‌های طالبان اند که بسادگی قادرند خود را به هر رژیمی فاشیستی بفروشند.

برانگیختن هزاره علیه پنجشیری

در مناطق هزاره نشین کابل مردم هزاره را علیه برادران و خواهران پنجشیری تحریک می‌نمایند و جهت جنگ به دهانه دره پنجشیر می‌فرستند. به این جنگجویان فریب خورده ماهانه مبلغ ۳۰۰۰۰۰ افغانی داده میشود و هم در صورت اشغال پنجشیر به چور و چپاول و بدست آوردن زن و دختر آن محل ترغیب می‌گردند. این سیاست هم اکنون به شدت تبلیغ می‌شود و حدود ۳۰ نفر از افراد قومندان سابق مزاری، شفیق دیوانه در گلبهار به جنگ پرداخته اند. از تعداد زیاد افراد مربوط حرکت شیخ آصف که با وحدت خلیلی ضدیت دارند به صفت مبلغ و جاسوس بین مردم دشت برچی، قلعه شاهده، قلعه فتح‌الله، تایمنی و مناطق هزاره‌نشین استفاده به عمل می‌آید. و تعدادی از افراد وحدت اکبری نیز

ملای و طبابت

بعد از اینکه طالبان به کابل هجوم آوردند و به اصطلاح خودشان «عناصر شروفساده» از کابل فرار نمودند، ماشین ملا سازی و مولوی سازی ایکه قبلاً وارد افغانستان شده بود نظر به کمبود کادر و پرسونل سریعتر از سابق به فعالیت آغاز نمود. ابتدا ملاهای خام را از ماشین خارج تا هرچه زودتر جای وزیر یا معینی را که از وزارت خانه‌ها فرار نموده اند اشغال نمایند، بناءً وزارت خانه‌ها و ریاست‌ها را ملاها و یا شاید هم چلی‌ها اشغال نموده‌اند. در حوت ۱۳۷۵ در شفاخانه جمهوریته که بعد از به قول خودشان تجزیه و تحلیل، تمام داکتران سابقه را از شفاخانه جواب وبه جای آنان داکتران قابل اعتماد خود را مقرر نموده بودند حادثه‌ای رخ میدهد. یکی از مریضان داخل بستر که مصاب به سرطان خون است خونریزی می‌نماید و از طرف رئیس شفاخانه به داکتران معالج او هدایت داده می‌شود تا خونریزش توقف داده شود ولی از آنجاییکه رئیس شفاخانه ملای ماشینی است و نمی‌داند که علت خونریزی مریض چیست، بالای داکتران قهر شده و آنان را در سلمانی شفاخانه حبس می‌نماید. این توهین با عکس‌العمل داکتران دیگر پاسخ گفته میشود و بالاخره ملا صاحب داکترانی را که محبوس نموده بود از حبس رها می‌نماید. اگر در رژیم اشغالگر ماشین ضابط سازی و منشی سازی در کشور ما آورده شده بود و به همان سرعت ضابط و منشی تولید می‌کرد، اکنون ماشین ملا سازی وارد کشور شده از یکطرف خلقی و پرچمی را در آن انداخته و از طرف دیگر ملا و مولوی می‌کشد. در وزارت خانه‌ها نیز جایی برای کارمند فنی باقی نمانده و همه جا راملا و مولوی گرفته است و این سیاست طالبان باعث فرار بیسابقه مغزها از کشور ویرانه‌ی ما شده است.

— ک.ش. —

طالبان و ریمبو

طالبان در شهر کابل نصب پوستر، پست‌کارت و عکس را منع قرار داده‌اند. دکانداری پوستر کلان سنیلوسترستالون هنرپیشه فلم امریکایی مشهور به ریمبو را که ماشیندار بزرگ به دستش و سر تا پا مسلح می‌باشد، در دکانش نصب کرده بود. طالبی به دکان می‌آید و می‌پرسد که این کیست. دکاندار ترسیده می‌گوید عکس برادر ام است. طالب با خشم می‌گوید فوری برادرت را پیدا می‌کنی. دکاندار هرچه می‌گوید او درینجا نیست ولی طالب پافشاری می‌کند: «خودش که نیست همین ماشیندار او را کار داریم». دکاندار می‌پند که دیگر خلاصی ندارد و اعمیت مسئله را می‌گوید. ولی با آنهم طالب قبول نمی‌کند. دکاندار درمانده سایر دکانداران را به کمک می‌خواهد و خود

به مزدوری طالبان مشغول اند. این اعمال ناشایست اختلاف بین ملیت‌ها را که بخاطر سوء استفاده و خیانت به مردم مدت زمانی ربانی، مسعود، سیاف، محسنی، اکبری، مزاری، سیدعلی جاوید، سیدهادی، سید انوری و همانند اینان به راه انداخته بودند اینک «طالبان دین»، «طلبه‌های کرام» دولت شریعت به آن چنگ زده اند تا خون باقیمانده مردم را بمکند.

عملکرد «شر و شیطان»

● طالبان زنان و دختران را در مکروریانها از برآمدن به تراس‌های آپارتمانها منع کرده اند. در صورت عدم مراعات مقررات، مردان را به عوض زنان از آپارتمانها بیرون کرده و به لت و کوب آنان به عنوان جزا می‌پردازند.

● طالبان به افراد و سرکردگان احزاب سابق «نیروهای شروفساده» می‌گویند، اما مردم به خود اینان علاوه به این نام نیروهای شر و شیطان می‌گویند.

● طالبان مردم شهر کابل را به دلیل داشتن سلاح و شمولیت در احزاب جهادی به قرارگاه‌ها و پوسته‌های خویش برده به ضرب شلاق، دره و کیبل می‌بندند تا از نزد شان سلاح بدست بیاورند و به فروش برسانند، زیرا درین اواخر سردمداران شان امر کرده اند که اگر پوسته‌ها سلاح پیدا کنند، متعلق به افراد پوسته‌ها خواهد بود. این موضوع به هرچه بیشتر ضرب و شتم مردم درمانده شهر کابل توسط طالبان افزوده است.

— نادر —

فرامین طالبان و عکس‌العمل مردم

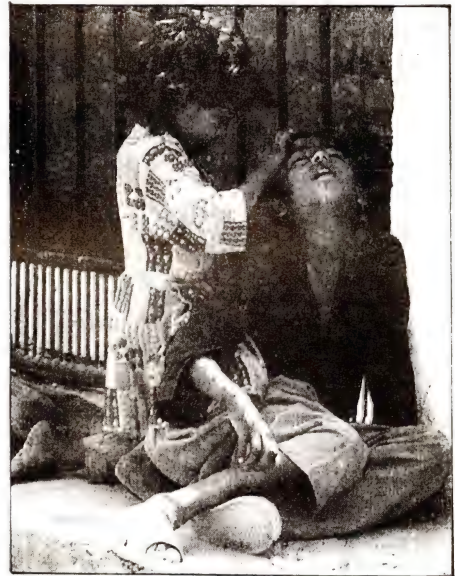
شب ۲۹ حوت رادیو شریعت فرمان طالبان را اعلام نمود که روز اخیر سال و روز اول سال هیچ فرقی با هم ندارد پس هیچکس حق ندارد که ازین روز به عنوان روز سال نو تجلیل نماید یا محفل برگزار کند. در همان شب بعد از اعلان این فرمان زنان بلاک دوم مکروریان چهارم به عنوان عکس‌العمل علیه اینوع فرامین دایره برداشتند و تا صبح سرودهای بهاری را به افتخار آغاز سال نو سرودند. سرودها و صدای دایره شان تا دور دست‌ها به گوش مردم می‌رسید و همه آنان را تمجید می‌کردند. قبلاً نیز ساز و سرود از طرف طالبان منع شده بود حتی کاست‌ها را به درخت‌ها دار زده اند. اما همان شب زنان دلیر تا صبح سرود خواندند، دایره زدند تا عکس‌العملی باشد مقابل فرامین طالبان علیل.

رابا مشکلات بسیار نجات می‌دهد.

— غ. ر. —

هر که گرسنه است «نفسانی» است!

طالبان و کیل‌های گذر را با خود همدست ساخته مواد امدادی مؤسسات را بین خود تقسیم می‌کنند. قسمیکه وکیل گذر نوآباد دهمزنگ لطف‌اله با طالبان و مسئولان ماموریت پلیس منطقه یکجا شده مواد امدادی را تقسیم کردند. مردم محل وقتی از این موضوع آگاهی یافتند به‌عنوان اعتراض دستجمعی نزد رئیس ناحیه رفته شکایت کردند. رئیس ناحیه گفت: «بروید شما بسیار نفسانی هستید.» مردم گفتند: «گرسنه و مجبور هستیم.» افراد مسلح رئیس، مردم را جبراً از ناحیه بیرون کردند.



دخترکی مهاجرشیش‌هزار از سربرادرک خسته‌اش دور می‌سازد.

جهادی‌ها و طالبان خاین در حالیکه تمام هست و بود ملت را به جیب زده و از بهترین امکانات زندگی برخوردار اند، اکثریت مردم و منجمله مهاجرین در بدر مابه نان شب و روز خود درمانده و در فقدان حفظ‌الصحه و معارف می‌سوزند.

تفرقه انداز و حکومت کن

طالبان از مناطق پشتون نشین سلاح جمع‌آوری نکرده با آنان به سازش پرداخته و توسط آنان مردم قریه‌های تاجک نشین را تحت فشار قرار می‌دهند. همین اکنون در منطقه کوه‌دامن شمالی تعدادی از

قومندانان پشتون مثل قومندان غلام انور مشهور به دنگر، قومندان محمد گل مشهور به حاجی بابا، قومندان حاجی گل مشهور به کوچی و قومندان حکم‌خان را که همه از ملیت پشتون اند با خود متحد کرده اند.

تبعید مردم شمالی

طالبان در مناطق مختلف شمالی جبراً از مردم تقاضای کمک و همکاری می‌کنند. اگر کسی قبول نکند به اتهام همکاری با دولت ربانی شورای نظار از قریه و خانه کشیده شده به شهر کابل و یا سایر ولایات جنوبی تبعید می‌گردند. زمین‌های شان بی‌زرع مانده و مال و مواشی شان را به فروش می‌رسانند.

از ولایت هرات

عباس رضایی

افتضاح امتحان کانکور پوهنتون هرات

به اصطلاح امتحان کانکور پوهنتون هرات به اشتراک ۳۲۰ شرکت کننده مرد به تاریخ ۲۸ حوت ۷۵ در داخل سالن پوهنخی اقتصاد با افتضاح برگزار گردید. چون استادان خود شان نقل می‌دادند، از یادداشتهای کوتاه استفاده می‌کردند. رشوه‌های کلان جهت انتخاب و رفتن به پوهنخی دست به دست می‌گردید که ریاست این رشوه‌گیری را شیر محمد استانکزی شهید و رئیس پوهنتون هرات در اختیار داشتند.

هر کس به نوروز شادباش بگوید کافر است

شام ۲۹ حوت ۷۵ مولوی عبدالقیوم مسئول محکمه نظامی قل‌اردوی هرات از طریق رادیو شریعت هرات بیان داشت که اگر در شب و روز نوروز یا در روز مهرجان (مهرگان) لباس نو بپوشید و یا غذای بخصوص بخورید و به این روز عظمت قایل شوید یا پروگرام غیر عادی مثل میله و سبزه لگد کردن وغیره داشته باشید کافر می‌گردید.

و در روز جمعه اول حمل ۷۶ پس از خطبه نماز جمعه در مسجد جامع شهر، طالبی با صدای بلند اعلام داشت که اگر کسی به پارک انقلاب و تخت صفر یا شیدایی که محل برگزاری میله‌های عنعنوی است، رفت خونش به گردن خودش خواهد بود.

برادران خاین جهادی شان، ناسیونالیزم و دموکراسی را کفر خواندند و اکنون طالبان پیشتر رفته حتی تجلیل نوروز را کفر اعلان می‌دارند.

مرکزفراه را طالبان عصر ۱۴ حوت ۱۳۷۵ در مسجد در حضور همسایه‌ها کفپایی می‌زنند زیرا آن روز نماز عصر را در جماعت و در مسجد اقامه نکرده بود.

● صوفی حبیب‌اله خرمزایی و نعیم میرغفور خرمزایی ساکن ریگی مرکز فراه به دلیل خواندن نماز در منزل خویش توسط طالبان مجازات گردیدند.

هرات رهیده از چنگ خاینان جهادی‌گرفتار در چنگال طالبی

● به تاریخ اول حمل ۷۶ کتله‌های بزرگ طالب مسلح پاکستانی از سمت مشرقی یا جنوبی وارد هرات گردیدند تا روانه مرغاب و مینه‌گردند و ورود ۵۰۰ طالب دیگر رابه تاریخ ۲ حمل ۷۶ رادیوهرات تأیید کرد.

● طالبان حین زدن زنان از دستکش سفید استفاده می‌کنند تا گنجه‌کار نشوند.

● به اساس خبر رادیو هرات عاید گمرک دلو ۷۵ هرات ۲۲ میلیارد افغانی بود و در حوت ۷۵ به ۵۰ میلیارد افغانی که نسبت به حوت ۷۴ بیش از ۳۴ میلیارد تریاید داشته است.

● عصر ۱۳ حمل ۷۶ از طریق رادیوی شریعت هرات مولوی صاحب قل اردو گفت: «کسیکه یک موی ریش خود را بکشد یا ریش خود را بتراشد و بروت خود را نگهدارد مشابه به یهود، نصارا و مجوس بوده و از رحمت خدا محروم است. چون داشتن بروت و تراشیدن ریش در قانون اسلام منع است. کامل کردن ریش فرض، اهانت و استهزاء ریش کفر است.» ● به تاریخ ۱۳ حمل ۷۶ از تمام کسانی که مندی و لنگی نداشتند یک واحد خون گرفتند.

● به تاریخ ۱۶ حوت ۷۵ در جنوب بازار مسگرها در شرق کوچه زال‌خان شهر هرات دو دکان که ظرف مختلفه نکلی و روبنی داشته دزدیده شده است.

● در اواخر حوت ۷۵ اجناس قیمتی دو دکان تلافروشی واقع بازار ملک روبروی عزیزی مارکیت را برده اند ولی مغازه داران مزبور که دو برادر اند به دلایل نامعلومی می‌گویند دزدان چیزی را نبرده اند، حال آنان زیر فشار اند که چرا آتشب در مغازه شما چیزی نبوده است! (در خور ذکر است که هیچ مغازه تلا فروشی شب هنگام در ویتترین و داخل مغازه خود ظاهراً چیزی معلومدار باقی نمی‌گذارد).

● به تاریخ ۱۷ حمل ۷۶ شب هنگام چند نفر پشتون به مارکیت کریم‌پار که عمده فروشی دوا است واقع جاده لیسه مهری مقابل خراسان مارکیت هرات آمده و تا چهار

دروازه‌های ضد شورش

۱۶ حوت ۱۳۷۵ که پر رعد و بارانی بود حوالی ۱۱ بجه شب از بلندیهای باره گاوریج در جنوب غرب فلکه درب‌خوش با راکت پوستی مکتب خواجه طاقی طالبان را زیر آتش می‌گیرند که از پوسته نیز آتشباری متقابل شدید صورت می‌گیرد. فردای آن طلبه‌ها باشندگان مرد آن محدوده و سرایدار مارکیت نوساز آنجا را برده آنقدر لت و کوب می‌کنند که یکتن حواس خود را از دست داده و سه چهار نفر دیگر تا اوایل سال نو صحتیاب نشده اند.

همین طور پیشامدهای مشابه دیگری نیز صورت گرفت و به خاطر جلوگیری از آن شاروالی و کیلان محل را هدایت داد تا به زودی در کوچه‌ها دروازه‌های مستحکم بنشانند.

ستم و تحقیر فاشیستی زیر نام دین

● طبق اطلاعیه ۹ حمل ۱۳۷۶ اداره امر بالمعروف ونهی عن المنکر هرات سر از امروز تمام ماموران دولت، داکتران، نرسان، محصلان، متعلمان و استادان پوهنتون هیچکدام حق ندارند به شیوه انگلیسها موهای خود را کم کنند. بلکه اکیداً هدایت داده میشود که همه موهای خود را تراشیده و یا بسیار کم کنند و عمامه بسر نمایند. کوتاه کردن ریش عین جزای ریش تراشیده را دارد.

● سر معلم نثار احمد خرم پسر جمعه دکاندار ساکن عسکرآباد



یکتن از «لشکریان اسلام» از مو تریجیرویش پایین شده و با تهدید توسط کیلی تکسی ران و

ایسکل رانی را مجبوز می‌سازد تا در مسجد پل خشتی به نماز جمعه بروند.

اول باید روش «سوته انسان» بر طالبان اجرا شود تا آنگاه شاید حق داشته باشند روش رذیلاتی «سوته نماز خوان» را علیه مردم مسلمان ما بکار گیرند.

از ولایت ننگرهار

ذبیح اله

ننگرهار آزاد از خاینان جهادی، اسیر در وحشت و جهالت طالبی

● در اوایل حمل ۱۳۷۶ که جهادی‌های شورای ننگرهار تصمیم داشتند در ولایت مذکور به اصطلاح خواب خوش طالبان را حرام کنند برنامه شان افشاء شده و دستگیری افراد شورای ننگرهار و حتی آنانی که خود را به طالبان تسلیم کرده بودند آغاز گردید.

در منطقه دکه حدود ۴۰ نفر که میخواستند سلاح و مهمات را بوسیله اسب انتقال دهند دستگیر شدند. و همین طور ۳۰ نفر در منطقه لعل پور و ۶۰ نفر در منطقه بهسود دستگیر شدند شامل سرگروپ های حزب اسلامی مثل انجنیر غفار، جان محمد مشهور به جانی، ریزه گل، امان تحویلدار رئیس کمیسیون ولسوالی بهسود و پدر قومندان موسی.

● طالبان برای جلوگیری از نابسامانی، کسانی را که پدر و یا برادر شان در پاکستان زندگی میکنند نیز دستگیر و تحت فشار جسمی قرار دادند تا اقارب خویش را از پاکستان بخواهند. در داخل شهرهای شینوار و خوگبانی نیز وضع بدین منوال می باشد.

● مکتوب جدید به ریاست امربالمعروف ولایت ننگرهار حاوی مقررات تکراری و ضد زن و ریش و بروت رسیده و علمبرداران جهالت به پیاده کردن آن مصروف اند. در این مکتوب آمده که هیچ زنی بدون محرم شرعی حق گشت و گذار را ندارد و اگر در شهر دیده شد به ریاست امربالمعروف انتقال داده می شود. زنانی که در شهر جلال آباد گدایی می کردند همه محبوس گردیده اند.

● بسیاری از دکان های شهر جلال آباد توسط ریاست امربالمعروف مدت پنج روز مهرولاک شده زیرا این دکان ها در هنگام اداء نماز باز بوده اند.

● به خاطر کنترل بهتر شهر ۳۰۰۰ طالب تازه نفس با طالبان مستقر در جلال آباد پیوستند که عربها نیز شامل آنان می باشند.

به هوا پریدن قومندانی امنیه

به تاریخ ۲۹ حوت ۱۳۷۵ ساعت هفت صبح انفجار شدید در قومندانی امنیه ولایت ننگرهار رخ داد که باعث تلفات جانی و مالی در داخل قومندانی و اطراف آن گردید.

تمام افراد قومندانی به شمول قومندان امنیه کشته شدند اما طالبان کشته شدگان را هفت نفر و زخمی را فقط پنج نفر اعلان نمودند در

صبح با شکستن قفلهای دروازه مغازه ها شده هر آنچه را که لازم دیده با خود می برند. درین تاراج هست و بود منزل دوم همه ربوده می شود منزل همکف یگان دکان از یغما معاف و منزل زیرین چند دکان چپاول می گردد. جمعاً ۳۱ دکان ربوده شده که ۲۵ دکان از منزل دوم و ۶ دکان از منزل پایین. از این دکانها حدود ۳ تا چهار لک افغانی پول نقد برده شده است.

● ساعت یازده شب ۴ حمل ۱۳۷۶ سیزده طیاره جنبش سمت شمال سه بار میدان هوایی هرات را بمباران کردند.

س.ن.

ارمغان «عدل اسلامی»

طالبان در اوایل حمل ۷۶ در هرات شخصی را بنام عبدالوهاب که حدود ۶۰ سال دارد به جرم دزدی یک کیسه برنج از دکانی گرفتار و بعد از محاکمه ی نوع طالبی حکمی مبنی بر قطع دست و پای وی را صادر نمودند. شخص مذکور به طالبان می گوید که درین دزدی من تنها نبوده ام بلکه شش نفر دیگر نیز با من شریک می باشند. طالبان خواهان معرفی شش نفر دیگر میشوند.

عبدالوهاب آنان را به خانه ای رهنمایی می نماید که چند طفل و یک زن در حالت نیمه اغماء به سر میبرند. درین اثنا یکی از اطفال سربلند کرده و می پرسد: «بابا، آیا چیزی برای خوردن پیدا کرده ای؟» شخص موصوف به طالبان می گوید: «این ها شرکای جرم من اند که ارمغان بیکاری، فقر و در بدری ناشی از حکومت عدل اسلامی شما است.» طالبان از دیدن این وضع خجالت زده شده و خانه را ترک می نمایند.

آنژلیکا

بی مغزی یا بیشرافتی؟

به تاریخ ۱۳ حمل ۷۶ در شهر نو ولایت هرات جاده شمالی مسجد جامع تصادفاً زن و مرد رهگذری که دارای هیچ قرابتی نبودند با هم همراه شدند. طلبه ی کرام (امر به پسر و نهی از دختر) مرد رهگذر را که چرا زنت حجاب اسلامی را مراعات نکرده مورد لت و کوب قرار میدهند. مرد بخت برگشته که جرمش را نمی داند از آنان می پرسد که آخر چرا مرا لت و کوب می کنید. طالب بچه شلاق بدست با رزالت زبانی خاصی می گوید: «همان ماده سگ که در پیش رویت روان بود زنت نیست؟» مرد بیچاره جواب می دهد: «ملا صاحب من زن ندارم.» لیکن طالب بچه وقیحتر و فرعون مزاجتر از آن بود که عذرخواهی کند.

عزت گل و توریالی ولد حاجی نظر در اواخر سال گذشته در میدان هوایی جلال آباد با چند کیلو هیروئین دستگیر شدند اما با پیشکش کردن چهار صدهزار کلدار آزاد گردیدند.

حالیکه سه روز پیهم تراکتور کار می کرد و اجساد بیشماری را از زیر انبار بیرون کشیدند. در تهاکوی قومندانی تعداد زیادی از مجوسین و اسیران جنگ نیز موجود بودند که همه آنان قربانیان حادثه اند. تعمیر و منازل در چندین کیلو متری محل واقعه نیز شدیداً تخریب گردیده اند.

از ولایت بلخ

محبوب

اعتصاب کارگران کود و برق مزار شریف

بار دیگر به تاریخ ۲۵ جدی ۱۳۷۵ حدود ۲۷۰۰ کارگر تصدی کود و برق مزار به نسبت پایین بودن مزد شان دست از کار کشیده و فابریکات کود و برق به حالت نیمه تعطیل قرار گرفت. کارگران خواست های خویش را به انجنیر قدوس رئیس فابریکه کود چنین مطرح نمودند.

آماده نمودن سامان آلات جدید، تجدید نظر در مورد معاش و امتیازات ماهانه - تادیه پنج قلم مواد اولیه از قبیل ۸ سیر گندم و یا آرد، هفت کیلو گرام روغن، هفت کیلو گرام شکر، نیم کیلو چای و هفت کلچه صابون کالاشویی. اگر سه قلم اخیر داده نمی شود باید در حقوق ماهانه کارگران در نظر گرفته شود. کارگران طبق محاسبه دقیق خویش ادعا می کردند که فابریکه کود کیمیای صرف نظر از فابریکه برق عواید سرشار دارد. ولی در مقابل به کارگران بسیار کم معاش می دهند که کفاف خرج و حواجی روزانه شان را نمی کنند.

در فابریکه در یک دقیقه چهار خریطه کود تولید می گردد و در یک ساعت ۲۴۰ خریطه و در ۲۴ ساعت به تعداد ۵۷۶۰ خریطه. هر خریطه ۴۰ کیلو وزن دارد و نرخ فی خریطه ۳۴ دالر امریکایی و یک تن کود مبلغ ۱۲۰ دالر به فروش می رسد. پس باید به اساس قیمت کود مزد کارگران تعیین گردد.

رئیس فابریکه در جمع کارگران اعتصاب کننده حاضر شده و از وضع دشوار اقتصادی جنبش ملی و سبوتاژ اقتصادی صحبت نموده و ابراز داشت: «دشمنان خارجی توطئه چینی می کنند. استخوان های نیاکان ما را از قبرها بیرون کرده می فروشد. عجیب است که در چنین شرایط شما دست از کار می کشید. از همت و رنج شما کارگران است که اردوی قهرمان ما در مقابل دشمن می جنگد. یگانه امید جنبش ملی و اسلامی همین عواید کود و برق است.»

انجنیر قدوس میخواست با چرب زبانی های پرچمی وار کارگران را از خشم و اعتصاب باز دارد ولی نیرنگ وی کارگر نیفتاد و همه اعتصاب کنندگان به خواست های مطرح شده خویش پافشاری داشتند. رئیس



انفجار مقر پلیس طالبان در جلال آباد که در اثر آن بیش از ۱۰۰ نفر کشته شد.

از انفجارهای زرادخانه های جهادی و طالبی فقط مردم ببنوای ما آسیب دیده اند، خوشا روزی که با یکی ازین انفجارها ریشهی هرچه خابن جهادی و طالبی است خاکستر شود

ملکه

زندان «طلبه ی کرام»

به تاریخ ۲ حمل ۱۳۷۶ فرید و صاحب گل ساکنین جلال آباد به اتهام چرس فروشی توسط طالبان دستگیر و در مستوفی ولایت زندانی گردیدند. بعد از ۱۲ شب هیأت غرض بازپرسی آمد و آنان را بخاطر اعتراف شدیداً زیر لت و کوب قرار داد که چند روز حرکت نمی توانستند. همچنین نظر به اظهار این دو نفر در اتاق پهلوی زن به اتهام فحشاء توقیف و در جریان تحقیق آنقدر مورد ضرب و شتم قرار گرفتند که از فریاد و سروصدا آنان همه زندانیان از خواب بیدار شدند.

غلام

رشوه گیری طالبی

در قانون شریعت طالبی کسی که چرس بفروشد و یا چرس بکشد به زدن بیست دره در محضر عام محکوم می گردد. مگر چاچاقبران هیروئین باپرداخت پول رها می شوند. ذبیح اله، نصیر احمد، هدایت اله ولد حاجی

جمعآوری نموده و بعد توسط تراکتور جاهایی را حفر و در هر جقوری به تعداد پنجاه صد جسد را مانند حیوانات انداخته زیر خاک نمود.

در شهر کوچک شیرغان که اهالی آن مشتمل اند بر اکثریت ازبکها و اقلیت مسافر که از سایر حصص کشور به آنجا رفته اند، ازبکهای طرفدار مالک بخصوص در برابر پشتونها رویه بسیار ظالمانه دارند. همچنان قوای جنرال مالک تامین اعاشه شانرا بر اهالی شهر تحمیل می کنند. از همین رو مسافران مقیم شیرغان به کابل، جلال آباد و پاکستان فرار می نمایند که از جمله ۵۰۰ فامیل خانه بدوش را که از فروش سامان خانه شان پول کرایه خود را تهیه کرده بودند دیدم که همه از ستم ازبکها، بیکاری و بلند بودن قیمت ها می نالیدند.

وقتی افراد مالک به سرکردگی گل محمد پهلوان از عملیات ضد طالبی فراغت یافته به قریه خواجه دوکوه یعنی قریه عبدالرشید دوستم مسلط شدند، ۸۰۰ نفر را کشتند. بالای زنان تجاوز جنسی کردند و تمام مال و مردم را بشمول موتر، تراکتور، موترسایکل و غیره به ولایت میمنه انتقال دادند.

رهزنان مالک بعد از عملیات خواجه دوکوه به طرف قریه پشتون نشین حسن تاین رفتند. اسماعیل بابری را با فامیلش به قتل رساندند و بعد از کشتن ۴۵۰ نفر دیگر اعم از مرد و زن این قریه مال و دارایی آنانرا با خود بردند. این عملیات چپاول و جنایتها زیر قوماندای عدیل چریک صورت گرفت.

افراد فرقه ۵۱۱ نیز که توسط گل محمد پهلوان سوق و اداره می شوند به قریه یکه باغ شیرغان رفته ۶۴۰ نفر مرد و زن و طفل را قتل و بالای زنان تجاوز کرده و مال و دارایی شانرا تاراج کردند.

همچنان یک قومندان جنرال مالک به نام شیر عرب با افرادش بر قریه مرغاب در شهر شیرغان حمله کرده ۱۳۰۰ نفر از اهالی آنجا را کشته به زنان تجاوز و مال و دارایی شان را به یغما بردند.

بعد از ۴۰ روز که وارد شهر شیرغان شدم، دو جسد طالب را در جوی لیسه ابن یمین ولایت جوزجان دیدم که از شدت تعفن آنها کسی نمی توانست از پیشروی مکتب عبور نماید. چون ازبکها بنخاطر ابراز خشم خود اجازه نمی دادند اجساد دفن شود و کسی هم در انتظار آنان جرأت نداشت روی اجساد خاک بیندازد از اینرو عده ای هنگام شب، در غیاب ازبکها بالای آنان خاک انداختند. در گذر خیرخانه کوچی لغمانی ها در شهر شیرغان «قومندان غوثی باب» پدر و پسری را به نام های سیدمختار آخندزاده و میرویس که از ولسوالی نگاب ولایت پروان بودند به قتل رسانده مال و دارایی خانه شانرا چور کردند.

درمانده با قادر دوستم رئیس امنیه مزار در تماس شد. بعد از لحظه ای قادر دوستم آمده با شعار «زنده باد حاکمیت ما» صحبت های خود را با کارگران شروع کرد. وی نیز به توطئه خارجی، سبوتاژ اقتصادی و وضع جنگ اشاره کرد و گفت: «من تلفتی با رهبر عالی قدر جنبش ملی و اسلامی افغانستان (دوستم) تماس گرفتم، رهبر ما یک فیصد دیگر را به چهار فیصد قبلی اضافه کرده، مبارک باشد.» کارگران فیصله «رهبر عالیقدر» را نیز نپذیرفتند و نیمه اعتصاب تا چند روز ادامه یافت. تلاش های شورای اقتصادی کار که در رأس آن انجنیر احمد قرار دارد نیز بی نتیجه بود و بالاخره کمیسیونی با شرکت انجنیر قادر دوستم، ظاهر موفق، عمر آغا، نور و از کارگران رحمت اله همد، عبدالمنان، نورمحمد معلم و نجیب اله تشکیل گردید.

این کمیسیون هم نتوانست در انجام خواست کارگران موفق باشد. وضع روز به روز متشنج شده می رفت تا اینکه شب سوم حوت مدیر امنیت به دستگیری رحمت اله رئیس اتحادیه کارگری، عبدالمنان معاون اتحادیه، نور احمد معلم نماینده، نجیب اله نماینده و وزیر خان نماینده پرداخت و همه آنان را به ریاست چهار امنیت دولتی زندانی نمودند. در این جریان مذاکرات پیهم با آنان صورت گرفت، سر انجام بعد از ۲۰ روز مذاکره ۸ فیصد مزد آنان منظور شد ولی هنوز اجراء نگردیده است.

— خ. ل. —

تبهکاری های رهزنان عبدالمالک

بعد از ورود طالبان در شهر مزار، حزب وحدت و قوای مالک بطور هماهنگ عملیات شانرا آغاز کردند طوریکه ساعت ۱۱ قبل از ظهر حزب وحدت در شهر مزار و ساعت ۸ شام همانروز افراد مالک در شهر شیرغان به عملیات ضد طالبی که تا ۷ صبح ادامه یافت، پرداختند. طی این عملیات ۳۰۰۰ نفر از طالبان کشته و ۲۵۰۰ نفر اسیر گردیدند.

قومندان غلام حیدر جوزجانی ۲۵۹ نفر از اسیران را اولاً توسط کلاشنکوف به قتل رسانده و بعد در پیشروی مجبوس شیرغان ذریعه تانک زره دار با خاک یکسان نمود. یک شاهد عینی می گوید که در این واقعه جوی خون را با چشم خود دیده است.

بعد از این عملیات اجساد طالبان در کوچه ها و سرک های شهر هرجا پراکنده بود و هیچ کسی آنانرا نمی برداشت تا آنکه صلیب سرخ با گرفتن مزدور که به هر کدام مبلغ ۵۰۰۰۰۰ افغانی می پرداخت و اجساد را

**بدون مبارزه با بنیادگرایی، مبارزه برای آزادی و
دموکراسی بی معنی و پوچ است!**

بعد از چندی باجگیری دوباره تکرار گردید و اینبار بهانه آنان فرق داشت. به عوض ذکات بنام فطر روزه اخاذی می کردند. مردم از این عمل طالبان به ستوه آمده سه بار قسمتی از بازار و دکانها به شکل اعتراض مسدود گردید. موضوع به قومندانی امنیه ولایت رسید. قومندانی در پاسخ به مردم گفت: «تا دیروز به پاتکها پول می دادید و اکنون که ما پاتکها را از بین برده ایم، شما ذکات را به ما نمی دهید.» اعتراض دکانداران جایی را نگرفت و حتی این حرکت مردم را یک عمل غیرشرعی و غیراسلامی دانستند.

در قریه پشتون نشین چرم گرم خانه شهر شیرغان فامیل های اسلم، غفور و ایاز که قندهاری بودند توسط افراد محی الدین که سرگروپ غوثی بابه می باشد به قتل رسیده تمام مال و دارایی شانرا به سرقت بردند. قومندان جنرال مالک به نام «بادی کل» ۱۴ فامیل را در گذر خوستی ها عقب تفحصات شهر شیرغان به قتل رسانده مال و دارایی شانرا غارت نمود.

از دیگر ولایات

قاسم - غزنی

باج گیری طالبی

در ولایت غزنی باجگیری طالبان از دکانداران در ماه رمضان شروع گردید که البته این کار به شیوه خاص انجام می شد قسمی که چند طالب به دکان بالا می شدند و با یک دید برق آسا به مالک دکان می گفتند که مبلغ ۴۰۰۰۰۰۰ افغانی بدهید. در مقابل دکاندارانی که می پرسیدند چرا؟ می گفتند: «این مقدار پول ذکات دکان شما است باید آنرا تأذیه نمایید.» حتی از بعضی دکانداران تا مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ افغانی نیز اخذ می نمودند.

ت. مشتری - زرنج

شیر احمد، طالبک اجیر

شیر احمد فرزند احمد خان باشنده ولایت نیمروز به جرم دزدی اموال خانه معلم رحیم یکی از اهالی این منطقه زندانی شده و هفت ماه قبل آزاد می گردد.

در حوت سال گذشته دوباره دست به دزدی زده و اینبار سراغ جان و مال کارگران بیچاره ای که به روز مزدی مشغول اند می رود و بعد از غارت اموال دستگیر می شود. لها جالب است که نه تنها دست و پایش را قطع نمی کنند بلکه فعلاً یک سروگردن از دیگران آزادتر و سرفرازتر می گردد. بعداً روشن شد که شیر احمد، طالبک اجیری است که به اتکای برادران طالبش دست به دزدی و خیانت می زند.

انخرگل - لغمان

«بی علمه چی شیخی کری همدغه کفر یی بی دی»

د عقرب د میاشتی په پای کی د لغمان والی مستوفی ته چی د قندهار ولایت څخه دی، وظیفه و سپارله چی د لغمان د زراعت ریاست تشکل جوړ کړی. دغه مستوفی چی یواځی د گوتو په حساب پوهیری، یوه ورځ د کرنی ریاست ته ځی او تول مامورین چی شمیر ۱۸۰ کسه وو راتولوی او د پوښتنو او خبرو وروسته یواځی ۸ تنه د پورتنی شمیر څخه تعیین کیری. مستوفی صاحب د نوموړو څخه خپلی پوښتنی داسی پیل کوی.

مستوفی: وروره تاسو څوک یاستی؟

مامور: زه د جنگلاتو فنی مامور یم.

مستوفی: هغه څه شی دی؟

مامور: مونږ په غرونو او هوارو ځایونو کی د ځنگلونو ساتنه او حفاظت کوو او کونښن کیری چی ځنگلونه نور هم پراخ شی.

مستوفی: وروره مونږ ډیر ساده کارونه سرته نشو رسولی او ته د ځنگلونو په غم کی پاتی یی. ورځ ته رخصت یی.

مستوفی: وروه تاسو خپل ځان وپیژنی.

مامور: زه د نباتاتو د حفاظت مامور یم.

مستوفی: د نباتاتو حفاظت څه شی دی؟

مامور: یعنی داچی مونږ د تولو بوتو او ونو د امراضو مخ نیوی کوو.

مستوفی: مونږ د انسانانو تداوی نشو کولای او ته د بوتو په غم کی پاتی یی. ورځ ته هم رخصت یی.

مستوفی: وروه تاسو څه کار کوی؟

مامور: زه د ترویج مامور یم.

شول، او خلکو ته بی اخطار ورکر چی بنخی د کور خینی د بهر دتللو اجازه نلری. خلک د طالبانو ددی اخطار په وړاندی دیر په قهر شول او طالبانو ته وویل دا زموږ خپل کارونه دی او تاسو پوری هیڅ اړه نلری او بیا که تاسو زموږ د دهقانی چاری ترسره کوی او یا د روزی پیدا کولوکوم بله لاره پیدا کولای شی مونږ به بنخی څه چی نارینه هم له بهر وتلو څخه منع کړو. طالبانو چی د خلکو دا دریځ ولید ځانونه بی غلی ونیول.

ط. کوپته

لطیفه نیست: دعوت سرمنشی ملل متحد به اسلام

یکی از دوستانم که در دفتر ملل متحد مقیم کوپته کار می‌کند، سال گذشته با رئیس دفتر مذکور سفری جهت توسعه فعالیت‌های ملل متحد به ولایت هرات داشت و ضمناً ملاقاتی با مولوی حمداله نانی والی هرات نمود که قصه مختصرش چنین است: «زمانیکه داخل خانه والی شدیم او با پیراهن دراز سفید رنگ روی دراز چوکی نشسته و لبان خود را جمع گرفته بود. بعد از احوال پرسی، رئیس در رابطه با کارهایش خواهان همکاری او شد وی وقتی لبان خود را با شمله لنگی پاک نموده گفت: «تو به کلانت بگو که ابتدا پیام مرا به منشی ملل متحد برساند و بعد من هر خواست او را قبول خواهم نمود.» من صحبت‌های والی را به رئیس ترجمه کردم. او قلم و کاغذ را گرفت و گفت: «چرا نه می‌رسانم.» والی



گفته می‌شود فعالیتهای نماینده ملل متحد به آن دلیل ناکام می‌ماند که در برابر «الشکریان اسلام»، بی‌ریز و بی‌روت ظاهر می‌شود ولی کاکاسام فکرش را کرده و همین نکته توجه کارتون‌نویست پاکستانی را جلب کرده است.

مستوفی: هغه څه شی دی؟

مامور: د ترویج مامور وظیفه لری چی دهقانان له نوو تخمونو او طریقو سره آشنا کړی.

مستوفی: اوس خو غنم کرل شوی او د جوارو کرلو ته لا وخت ډیر پاتی دی. تاسو هم رخصت یاستی.

مستوفی: وروره تاسو څه کار کوی؟

مامور: زه د څارویو د امراضو څارنه کوم.

مستوفی: وروره مونږ د انسانانو لپاره دوا نلرو او ته دی څارویو

په غم کی پاتی یی تاسو هم پکار نه استی.

طالبی شخړی

د الینگار ولسوال چی پخوا د حزب اسلامی سره وو او اوس د طالبانو په مینځ کی دی د حزب اسلامی د پخوانی غلو او لارښوونکو سره یی اړیکې ښی ساتلی دی او په هغوی پوره پاملرنه لری او د بلی خوا نه د لغمان د تعلیم او تربیی رئیس چی پخوا یی حزب اسلامی سره اړیکې ښی نه وی اوس د ولسوال سره ډیر بد او مخالف دی او دوی دواړه په یو بل بی اعتباره دی.

کله چی د روژۍ په وروستیو ورځو کی نوموړی رئیس غوښتل الینگار ته د کوم کار لپاره ورشی، د ولسوالی په مرکز کی د پاتک مسئول ورته وایی چی ولسوال صاحب امر کړی خپله سلاح تسلیم کړی هغه خپله سلاح تسلیم نه کړه بلکه په ویاله کی یی واچوله او وه یی ویل چی ولسوال ته ناری کړی. کله چی ولسوال راغی سم دلاسه د

دواړو په مینځ کی جنگ وهل او ټکول شروع شو، پگری گانی یی پرمخکه وغورځیدلی او یو بل ته یی ښکتنلی، رد او بد ویل. تر هغه چی د سیمي خلک راټول او هغوی دواړه یی سره جلا کړل هر یو خپله لنگوټی په سر کړ. او په خپل موټر کی سپاره او د ولایت مرکز خواته روان شول. په لاره کی هر یو غوښتل چی د بل ځنی خپل موټر مخکی کړی نو څرنگه چی د رئیس موټر نوی وو د ولسوال له موټر څخه مخکی کیري. ولسوال چی ډیر په غصه کیري او د لاسه یی څه نه پوره کیري تفنگچه راباسی او خوشی د رئیس په موټر باندی دزی کوی.

د طالبانو زور او د خلکو منطق

طالبانو کله چی لغمان د جهادی «وړونو» خینی تر خپلی ولکی لاندی راوست او بیا کله چی د سندرو او نورلام صاحب دری ته ننوخی گوری چی بنخی د کور ځنی بهر کارونه او په تیره دهقانی کوی، نو ډیر وارخطا او حیران

تصحیح و پوزش

با عرض پوزش از خوانندگان عزیز خواهشمندیم که غلط های عمده چاپی شماره ۴۵ «پیام زن» را ذیل تصحیح نمایند:

صفحه	ستون	سطر	غلط	صحیح
۵	۱	۲۹	اما در همان روز همگی	اما
۵	۲	۱۷	کابل را	کابل
۶	۱	عنوان	مرحله تکاملی	«مرحله تکاملی»
۶	۲	عنوان	دلگشا	دلگشا
۸	تشریح عکس	۳	سرکش دود	سرکش انتقام دود
۹	۱	۸	آموختن	آموختن
۱۵	۱	۷	انسانی	غیر انسانی
۲۵	۳	۴	ازمند	از مستد
۲۶	۲	۷	عشرت	عسرت
۲۹	۱	۱۷	هم و غمش را در	هم و غمش را
۳۱	۲	۱۲	خیانت های	خیانت
۳۵	۱	۱۹	گروه های	گروه های
۳۹	۱	آخر	ساخته و آنان می باشد	ساخته و مانند انسانی
۳۹	۲	۸	وطن فروشان بیشتر	وطن فروشان بیشتر از آنان می باشد
۶۸	۲	۲۶	جهیز گرها	جهیز گیرها
۷۵	۱	عنوان	جنایت پیشه، دزدی	جنایات بیشتر و دزدی

فرهاد- کاپیسا

«قربانیان پوست قربانی»

رادیو صدای امریکا در پروگرام دری ساعت چهارو نیم صبح روز پنجشنبه دهم ثور ۷۶ از دندان دردی یاسر عرفات خبر میدهد و آنهم طوریکه احساس همدردی با او می کند و نظر داکتران معالج را راجع به علت دندان دردی وی جويا میشود و آنان نظر می دهند که این دندان دردی در اثر مصرف زیاد فلان شیرینی خیلی خوشمزه ساخته فلان شرکت امریکایی رخ داده است.

بشر دوستی و احساس عاطفی را ببینید! مگر رادیوی مذکور از شهادت پیش از ۲۰ نفر در قریه دهنو ولسوالی نجرا ب که همه اطفال و زنان بودند، توسط بمب های پنجصد کیلویی طالبک های مزدور پاکستان و امریکا که به تاریخ چهارم ثور بر سر شان بارید هیچ اطلاعی نمی دهد.

این جنگ و شکر رنجی ها بین طالبان و برادران شروفسد شان بر سر تصاحب پوست های قربانی در گرفته بود و هنوز موسم برداشت حاصل نرسیده! وای بحال دهقانان و مردم مظلوم این ولسوالی که برادران مشترک المنافع (شر وفساد و طالبان) به بهانه عشر و ذکات در آن موسم بر سر شان چه خواهند آورد؟

طالبان مزدور در چهارم ثور ۷۶ پوست های قربانی را از مردم و ملاهای مساجد چند قریه به زور جمع نموده در موتر داتسن بار و به ولسوالی میبردند که نیروهای شر وفساد از موضوع اطلاع یافته و در مسیر راه طالبک ها کمین کرده ماین گذاری می کنند. دو موتر داتسن طالبان در اثر برخورد با ماین تخریب شده و طالبان با پوست های غنیمی شان در زمین های اطراف پراکنده میشوند. ساعتی بعد طیاره «طلبهی کرام» رسیده قریه را بمباران می کند و این فاجعه را می آفریند. اکنون یک هفته تمام است که نجرا ب تحت بمباران و راکت باران طالبان قرار دارد.

طالبان همه عایدات مشروع و نامشروع را بنام عایدات بیت المال به جیب میزنند در حالیکه همه میدانند درین کشور دیگر نه «بیت» باقی مانده و نه هم «مال»، زیرا کارمندان و ماموران دولت اکثر آ مدت پنج شش ماه و حتی بعضاً یکسال می شود معاش نگرفته اند.

از برادران شروفسد مغلوب شدهی طالبان، مردم دیگر گله ندارند، زیرا آنان تمام اموال را غارت و عایدات ولایت را صاف و ساده بنام «وند» اسلامی برای خود جمع کردند و رسماً بیت المال را ملغی قرار داد. □

ضمیمه شماره ۳۵-۳۶ «پیام زن»

خیرخواهی مردم افغانستان یا مشاطه گری رژیم ایران؟

-نگاهی به مقاله ی
«گوشه هایی از زندگی
پناهندگان و مهاجرین
افغانستان در ایران»
پژوهش آقای چنگیز پهلوان

جهت دریافت آن بما
بنویسید:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN



خیرخواهی مردم افغانستان
یا مشاطه گری رژیم ایران؟

...نگاهی به مقاله ی «گوشه هایی از زندگی پناهندگان و مهاجرین افغانستان در ایران» پژوهش آقای چنگیز پهلوان

ضمیمه پیام زن

شماره مسلسل ۳۵-۳۶ = جلد ۱ = شماره ۱۳۷۷ = دسامبر ۱۳۷۷

شیماء - پشاور،

درین باره چند نامه دیگر هم رسیده که از نشر آنها صرفنظر نمودیم.

پیشنهادی به غ. ملکزاده، فردی که به بل کلتن نامه نوشت

من متحیت یک زن آزادخواه از موضعگیری قاطع و افشاگرانه «پیام زن» نسبت به نامه ماری طیبی به رئیس جمهور امریکا شدیداً پشتیبانی می‌کنم. اگر «پیام زن» به افشای رسوایی‌های ننگین ازینگونه نپردازد در حد نشریه‌ای سقوط می‌کند که صرفاً پشت مردها و اشتباهات خیانت آمیز آنان را گرفته و اما زنان را هر چه بگویند و یا انجام دهند بخاطر فقط «گل روی» زن بودن شان معاف خواهد کرد.

بهرحال در مورد ماری جان طیبی و قبله گاه معنویت چیزی اضافه نمی‌کنم لیکن می‌خواستم از طریق «پیام زن» به آقای غ. ملکزاده بگویم که اکنون که خدا دعای خالصانه او را پذیرفته ^{*} و بل کلتن مجدداً به ریاست جمهوری انتخاب شد در نامه دومی به خدای ثانی‌اش چی خواهد نوشت و از او طالب چه چیزی خواهد شد؟

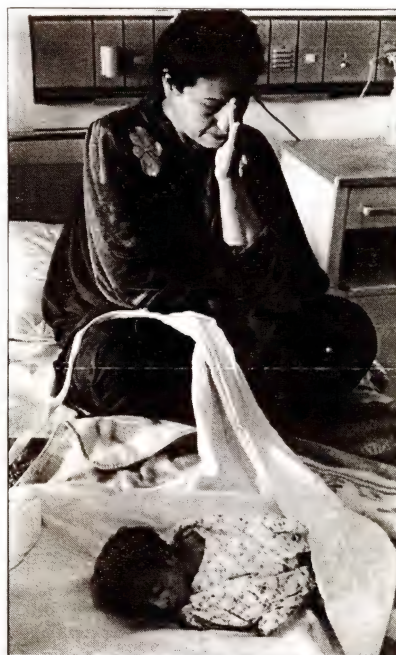
من به توبه خود برای جناب غ. ملکزاده پیشنهادی دارم: ایشان بهتر

است در زارنامه‌ی آینده خطاب به مولایش نه صد دل که یکدل از او بخواهد که لشکرهای از تفنگداران امریکا را با تمام سازوبرگ پیشرفته نظامی به افغانستان بفرستد تا حکومتی متشکل از جیره خواران و گدی‌گک‌های جهادی قدیمی و جدید سی‌ای‌ای را درست کرده و خود آقای ملکزاده را هم به عنوان «رئیس جمهور غیر دست‌نشانده» و صاحبان نشریاتی که نامه اش را به چاپ رسانده‌اند به عنوان مشاورین مطبوعاتی وی به جهانیان معرفی دارد که انشاءالله آغاز شیرین گشایشی در کارها خواهد بود. به این ترتیب هیچ که نشود لااقل غ. ملکزاده و همکاران اجر خدمت عظیم تاریخی و فراموش نشدنی شان دایر بر آنچه‌ان نامه نویسی به یک سیاستمدار «مدبر، آگاه و مسئول» جهان را خواهند گرفت. راستی مگر حیف نیست که مغزها و شخصیت‌هایی از نوع غ. ملکزاده‌ها و ماری طیبی‌ها سپاسگزاری وسیع ملت را ندیده دارفانی را وداع گویند؟ □

* غ. ملکزاده در پایان نامه‌اش به پرزیدنت کلتن اینطور روی خاک افتاده و التماس کرده بود: «آقای رئیس جمهور ایائید از نفوذ امکانات وسیع خود استفاده کنید تا حکومت وحشت، دهشت، غارت و بربریت از دوش ملت ما برداشته شود و غم‌نامه افغانستان دیگر پایان گیرد. یادای این وجایب شما ما هم دعای کنیم شما در دروه آینده ریاست جمهوری امریکا پیروز شوید.»

نفرین و مرگ بر جهادی و ...

همانگونه که فریب نیرنگ طالبان را با پرچم شریعت شان نخواهند خورد، عوامفریبی‌های جهادیان را هم به سخره می‌گیرند ولو بر علم پاره پاره‌ی شان شیطان صفتانه کلمات دموکراسی و ضد بنیادگرایی را بنویسند. مردم ما هردو جانب را تا مغز استخوان خاین، جاهل، عمیقاً ضد مردمی و وطنفروش خوانده و نابودی فوری شان را خواستار اند. شعله‌های کین و نفرت عمیق ضد جهادی و طالبی در قلب توده‌های ما پنهان است. وظیفه نیروهای دموکراسی‌خواه و ضد بنیادگرایی است که با تمرکز روی سازماندهی و تشدید مبارزه بر اساس تجارب و توانایی‌های موجود شان، اتحاد در هر سطح ممکن و مبارزه قاطع ضد بنیادگرایی، این شعله‌های نهفته را سمت داده به آتشفشان توفانی‌ای بدل سازند که کلیه فاشیست‌های مذهبی را به زباله‌دان فرستاده و به خواست مردم ما مبنی بر تحقق صلح، آزادی و دموکراسی در کشور جامه عمل بپوشانند. □



«فرشته‌نجات» در عظیم‌ترین آزمایشات سلاح‌هایش پیش از ۲۰۰۰ عراقی بیگناه را کشت و به اثر تعزیرات شدید اقتصادی در این ۵ سال میلیون‌ها کودک و بیمار عراقی از کمبود غذا و دارو جان سپرده اند

حمید انوری - امریکا

داکتر جاوید از قتل عام در افغانستان تا سمنک پزی در لندن

چیزهایی برزخم‌های مردم نمک پاشند.

از میان آن همه شاعر و نویسنده‌ی میهن‌پرست و انقلابی که سرهای شانرا بکف گرفته و با قلم و قدم، بی‌هراس به مبارزه علیه اشغالگران روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان شتافته و در راه آزادی جان باخته‌اند، آقای دکتور جاوید کمر به مدح قهارعاصی می‌بندد که گاهی به ساز خلق و پرچم رقصید و گاهی هم به ساز ربانی - مسعود. و در شرایطی که مبارزان و شاعران انقلابی در دخمه‌های پلچرخی و دیگر شکنجه‌گاههای پیدا و پنهان و ظفروشان خلقی - پرچمی بصورت بسیار وحشتناک شکنجه و کشته می‌شدند، قهارعاصی و امثالش با خاطر آرام در آغوش اشغالگران روسی و نوکران شان بزم آرای می‌کردند، شعر می‌سرایند، فرهادریاها به آوازخوانی و رقص مشغول بودند و خادی‌های پلید کیف کرده، بیانیه داده و مستی می‌کردند. داکتر جاوید اگر از یادآوری هنرمندان ضد روسی و ضد اخوانی تنش می‌لرزد لاف‌ل باید از نام و نشان علمی خود حیا کرده و در سطح دفاع از عناصر پرچمی - ستمی - جهادی آنها به استفاده از صفاتی چون «نازکخیال» و «باریک‌بین»^{*} تنزل ننموده و شاعران خود فروخته و تسلیم‌طلبی چون واصف‌باختری‌ها را «آزاده» و «صاحب‌دل» ننماید. □

* مراجعه‌شده به نوشته‌ی آقای جاوید با عنوان «واژه‌ها و ایماژها در شعر

قهارعاصی، نشریه کاروان شماره ۲۶، ۱۶ فوروری ۱۹۹۶

در حالیکه مردم مظلوم افغانستان در خون خویش غوطه‌ورند و جهادی‌های خاین و جنایتکار، وحشت و بربریت را از حد و اندازه گذشتانده و از هیچگونه بی‌ناموسی و وطن‌فروشی دریغ نورزیده و خاک میهن ما را به توپره کرده و در جنایتکاری و بی‌بندوباری از هم‌مطرازان خلقی و پرچمی خویش پیشی بسته و کشور محبوب ما را در آستانه‌ی تجزیه قرار داده‌اند، هستند عده‌ای معدود که در کمال آسوده‌خیالی از تار و تنبور، هارمونیه و طبله و یا از سمنک و هفت‌میوه‌ی نوروزی دادسختن سر داده و یا هم در مدح شاعران خود فروش و مرتجع سخن پراکنی می‌نمایند.

از آن جمله دکتور احمد جاوید می‌باشد که هم در افغانستان از زندگی راحتی برخوردار بود و هم اکنون در لندن در کمال آسایش بسر برده و زمانیکه در اتاق مطالعه، عقب‌میز کار خویش قرار می‌گیرد، یا در مدح قهارعاصی صفحات کاغذ را سیاه می‌کند و یا هم در مورد نوروز و چگونگی پختن سمنک و آماده کردن هفت‌میوه نوروزی و کلچه نوروزی و اینکه در قدیم‌الایام شاعران در مورد چه گفته‌اند و غیره. نمی‌دانم در شرایط کنونی پختن سمنک و دانستن اینکه از فلان میوه‌ها در هفت‌میوه استفاده می‌شود و یا کلچه نوروزی چه معنی دارد یا فلان شاعر در مورد هفت‌میوه چه گفته است، کدام درد ملت ستمدیده‌ی ما را دوا خواهد کرد. اینگونه نوشته‌ها انزجارآور بوده و از کمال بی‌مسئولیتی نویسندگان آنها نمایندگی می‌کند. اینان اگر نمی‌توانند بر دردی از دردهای جانگداز مردم بر بادرفته‌ی ما بپردازند، لاف‌ل نباید با نوشتن چنین

پیام زن ، کاستها و سایر نشریات «راوا» را از کتابفروشی‌های ذیل بدست آورده می‌توانید:

در دهلی جدید:	در اسلام آباد:	در پشاور:	در کویت:
NEWS SINGH AGENCY	MR BOOK	MAKTABA-E-SARHAD	ROHAIL AHMAD
15, DEFENCE COLONY MARKET	SUPER MARKET	KHAIBAR BAZAR	NEW QUETTA BOOK STAIL
NEW DELHI - 24	F-6 / MARKAZ	PESHAWAR	JINNAH ROAD
INDIA	ISLAMABAD		QUETTA

و سایر کتابفروشی‌های میزان چوک کویت

«دختر چندبار به تو گفتم به این جور کارها کاری نداشته باش! این کارها کار زنها نیست. آخر من و تو یکپارچه آتش هم که باشیم مگر کجا را می توانیم بسوزانیم. تو الان بیست و دو سالت است. دیگر دارد دیر می شود. زن عمومیت پاشنه در خانه را از جا کند. بیا و با محمود که اینقدر به تو علاقه دارد و من می دانم که تو هم او را دوست داری عروسی کن و سرت را ببنداز پایین و مثل بقیه زندگیت را بکن. سیاست را هم بگذار برای سیاست بازاها. هرکسی بیاید سرکار توگیری به حال ما نمی کند. با زندگیت، با جوانیت بازی نکن. خوشگلی برای همیشه نمی ماند. من حریف برادرت که نشدم. بیا و قبل از اینکه کار به جاهای باریک بکشد دست بکش و....»

بعد آهی می کشید و زیر لب می گفت: «این چه بلای آسمانی بود که به سر ما نازل شد. همه اش تقصیر این مرد است. اگر از همان موقع که می گفتم جلوش را می گرفتم، کار به اینجا کشیده نمی شد. مگر خواهرهای دیگرش نبودند که همه شان عروسی کردند و الان هم صاحب خانه و زندگی و بچه هستند. شاید هم تقصیر برادرش بود. باز اقلاً او زرتنگ بود. الان حداقل خیالم از طرف او راحت است. راحت که نه. ولی بهرحال می دانم دستشان نیفتاده. هرچا هست لااقل گاهی خبری می دهد. اما اون چه راحت توی تله افتاد.»

بخاطر می آورد شیی که دستگیر شده بود. پاسدارها خانه را محاصره کرده بودند و همه جا را زیر و رو می کردند. آلبومهای عکس را یکی یکی ورق می زدند و آخرش هم همه عکسهایی را که مربوط به او و برادرش می شد، با خود شان بردند.

باز آهی کشید و زیر لب گفت: «عکس ها... چه روزهایی بود. انگار همین دیروز بود.»
قلبش می لرزید، دستهایش هم. اما برای اینکه مجبور نشود دوباره بافتنی را بشکافد و از سر بگیرد همینطور می بافت.

رژیم ایران رژیمی نیست که مسعود بهنود ها و چنگیزپهلوان ها از طریق بی بی سی به مشاطه گری آن می پردازند. برای درک ماهیت «جمهوری اسلامی ایران» شاید همین کافی باشد که نجیب الله لرزایی این جلادک «دپلمات» شدهی «رئیس جمهور» ربانی، عشق استقرار عین آن نظام را در افغانستان می کند.
در ایران اگر «قل سیاه» ها برای مهاجران تیره بخت ماست، زندانهای مخوف اوین و غیره برای دهها هزار زن و مرد آزادیخواه ایران است. زندانهایی که در آنها «پاسداران اسلام» دختران باکره ی محکوم به اعدام را قبل از اجرای حکم مورد تجاوز قرار می دهند تا در آخرین روز زندگی شان «پاک» شده باشند!
داستان «مهریه» فقط گوشه ی کوچکی از نظام جهنمی «جمهوری اسلامی ایران» را به تصویر می کشد.
«پیام زن»

مهریه

هم اشتباه می کرد و نقشه ها را پس و پیش می انداخت و آن وقتی بود که تلویزیون اخبار جنگ را می گفت. یا صدای سخرانی می شنید و یا وقتی شوهرش که دایماً با پیچ رادیو ور می رفت تا مبادا از اخبار رادیو اسرائیل و کلن و آمریکا عقب بماند، اعصاب فرسوده اش را سوهان می کشید. چند بار اعتراض کرده بود که صدا را پایین بیاورد.

«خش خش رادیوی تو با صدای بچه ها دیگر دارد دیوانه ام می کند. کاری می کنی که بیندازمش زیر پا و له اش کنم.»

اما بعد پشیمان می شد. به او هم حق می داد. می دانست که اگر او هم این سرگرمی را نداشت، اگر شبی جرقه ای از امید در چشمان فرو رفته اش نمی درخشید و لب پریده رنگش کمی از هم باز نمی شد، آن شب خواب به چشمانش راه نمی یافت. همیشه قبل از خواب به پیرزن می گفت: «چیزی طول نمی کشد. اینها ماندنی نیستند. همین روزهاست که....»

ولی پیرزن که چشمهایش دیگر خسته می شد و ذهنش و دستهایش هم از کار باز می ماند، می دوید وسط حرف شوهرش:

«تو هم همیشه همین حرفها را بزنی! الان پنج سال است که این رادیوها همین چیزها را می گویند، اما آب از آب تکان نمی خورد. تازه روز بروز بدتر می شود.»

آنوقت مجبور می شد چند ردیف بشکافد. برایش سخت عذاب آور بود اما دلش نمی خواست نقشه ها جابجا بافته شود و اینبار سعی می کرد درست ببافد.

عجیب بود اما هیچ چیز مثل بافتنی نمی توانست به پیرزن آرامش بدهد. گویی این دو میله و کلافهای پشت سرهم تمام لحظات گذشته را، هر قسمتی که می خواست، به حال می دوخت. دستهایش دایم کتاب خاطرات ذهنش را ورق می زد و دو انگشتش مرتب در تب و تاب بود. گاه صفحاتی به عقب برمی گشت تا با دقت بیشتری ببیند. اگر از تمام زندگیش فیلمی ساخته شده بود شاید نمی توانست به این وضوح از پشت دو میله خاطرات گذشته را نشان دهد اما هروقت نوه های کلافهای بافتنی را توپ بازی می کردند، یا در نخها گرهی می افتاد و یا کسی برای چندمین بار پیرزن را صدا می کرد، رشته خاطراتش از هم می گسست. دستها از حرکت باز می ایستاد، گویی دیگر از مغزش فرمان نمی بردند و بافتنی را به کناری می انداخت و با نفرین سربه دنبال بچه ها می گذاشت؛ نه اینکه از بچه ها بدش می آمد یا مهربان نبود برعکس آنقدر دل نازک بود که می توانست برای هرکسی و هر حادثه ای اشکهایش را نثار کند. وقتی دوباره سکوت حاکم می شد، پیرزن تا مدتی شاید نیم ساعت هم بیشتر به نقطه ای خیره می شد. هیچ چیز نمی دید. انگار با تمام وجود، نخ بریده خاطرات را از جای بریده شده با حالت ماهرانه ای پیوند می داد. طوریکه هیچ گرهی پشت و جلویش دیده نشود، بعضی وقتها که نمی توانست و یا حوصله نداشت رشته های پاره را دوباره بهم وصل کند، با حرکتی تند و عصبی آنرا می شکافت و باز از سر می گرفت. گاهی اوقات

سرانگشتی حساب می‌کرد. در این پنج ماه فقط سه بار ملاقات رفته بود. دوماه که ملاقات نداده بودند. هر روز پشت در زندان می‌رفت و خسته و بی‌نتیجه برمی‌گشت و شبها تا نزدیکی صبح بافتنی می‌بافت. گاهی سرعت انگشتانش کم می‌شد. ابروهایش بالا می‌رفت و چینهای پیشانی‌اش درهم گره می‌خورد. طوری که اگر کسی او را می‌دید فکر می‌کرد خسته است و بی‌حوصله. اما او در اینگونه مواقع در این فکر بود که فلان حرف را در کدام ملاقات زده بود. خوب بعضی از حرفها تکراری بودند: «امان حالت چطور است؟ همه خویند؟ همه سلامتند؟ بچه‌ها، بابام، خواهرهایم، داداش؟» و روی آخری تکیه می‌کرد و چشمکی می‌زد. چقدر این چشمک‌های او را دوست داشت. درست مثل بچگی‌اش که خودش را لوس می‌کرد و چون ته تاقاری هم بود با اون ناز و اداهایش هرچه را می‌خواست بدست می‌آورد و هر حرفی را به کرسی می‌نشانند. چهره‌اش در نظرش مجسم می‌شد. می‌خندید. درست مثل همین عکسی که رویرویش بود و می‌خندید. عین همین چال روی گونه‌هایش و چشمهایش که وقت خنده ریز می‌شد و دوست داشت. عین همین موها که روی... اما نه موهایش را مثل اینکه کوتاه کرده بودند. حیف چه موهای قشنگی داشت. همینطور که توی عکس بود می‌ریخت روی شانه‌هایش؛ طوری که وقتی بیرون می‌رفت مجبور بود زیر روسری جمع کند.

وقتی به آخرین ملاقات می‌رسید، و دیگر چیزی از حرفها حتا کلمه‌ای را هم به خاطر نمی‌آورد، می‌فهمید که دیگر چیزی باقی نمانده والا امکان نداشت که یادش رفته باشد. آنوقت آستینها را به تنه می‌دوخت. آنرا کنار می‌گذاشت و بلوز دیگری را سر می‌انداخت.

چیزی به زمستان نمانده بود. باد اواخر پائیز سوز زمستانی زودرسی را به‌مراه می‌آورد. شیشه‌های پنجره را می‌لرزاند و آخرین برگهای درختان بلند چنار را، که در پیاده‌رو و تا زیر پنجره بالا آمده بودند، از شاخه‌ها جدا می‌کرد. شاخه‌ها که عریانتر از همیشه می‌نمودند، به این سو و آنسو تاب می‌خوردند و گاه صدای خشک

شکستن شاخه‌ای جوانتر به گوش می‌رسید. آنشب هم مثل شب‌های گذشته، پیرزن، گوشه اتاق، کنار پنجره به پشتی تکیه داده و نشسته بود. اطرافش کلافهای بافتنی ریز و درشت در رنگهای مختلف پخش بود. و دستهایش با دو میله بافتنی تند و تند و بدون احساس خستگی بالا و پایین می‌رفت و می‌بافت.

جز خودش برای همه نوه‌ها و بچه‌ها و همینطور شوهرش بافتنی‌های زیادی بافته بود. یکی از بافتنی‌ها را هم دفعه قبل برای دخترش برده بود. اما قبول نکرده بودند. باز یکی دیگر سر انداخته بود و امیدوار بود که این بار از او بپذیرند. و حالا داشت یقه‌اش را می‌بافت. می‌دانست که او یقه اسکی دوست ندارد. «وقتی یقه اسکی می‌پوشم حالت خفگی به من دست می‌دهد». بنابراین یقه‌اش را و جب می‌گرفت تا یقه قایقی ببافد. شب بود. درست ساعت یازده. صدای قوژژ رادیو که بلند و کوتاه می‌شد از پشت در می‌آمد و در گوش‌هایش زنگ می‌زد. باز هم اشتباه کرده بود و دانه در کرده بود. مجبور بود چند ردیف بشکافد و دوباره از سر گیرد. مهارت دستهایش که بدون کمک چشمها هم، دانه‌ها را یکی یکی و ردیف ردیف می‌توانست ببافد و بالا بیاورد، انگار از دست‌هایش گریخته بود. چند ردیف شکافت. ذهنش دایم روی یک جمله آخرین ملاقات دور می‌زد. و دیگر قادر نبود به جلو برود. هر کاری می‌کرد می‌دید دستهایش از مغزش تبعیت نمی‌کنند. شاید هم می‌کردند. چون فقط آخرین جمله ملاقات بود که از تمام خاطرات در ذهنش مانده بود. انگار همه را پاک کرده باشند. «امان چند روز دیگر مرا به دادگاه می‌برند».

«یعنی چطور می‌شود. کاش او را تبرئه کنند. آخر او که کار مهمی نکرده».

شاید هم کرده بود. پیرزن از کجا می‌دانست. گویی خودش هم از این امر آگاه بود. چون اصلاً روی امیدهایش حساب نمی‌کرد. مخصوصاً به خاطر چیزهایی که طی این مدت در ملاقات دیده بود و از دهان این و آن شنیده بود. خیلی وقتها باور نمی‌کرد. «آخر ممکن نیست. یعنی اینقدر... نه مردم هم یک کلاغ

چهل کلاغ می‌کنند. خوب یک چیزهایی هست، اما نه برای همه. چون که اگر اینطور بود ... ولی روزنامه‌ها چه می‌گویند. اینجور که... نه. بچه من کاری نکرده.

شاید هم یکسال حکم بگیرد و سرش به سنگ بخورد. خوب ۵ ماه که گذشته می‌ماند ۷ ماه. هفت ماه هم که چیزی نیست. نه اینکه چیزی نباشد. اما بالاخره بعد از هفت تا ملاقات آزاد می‌شود و بر می‌گردد سرخانه و زندگی و بعدش هم...»

صدای سمج رادیو در گوشش وزوز می‌کرد. باد هم چون گرگی گرسنه وززه می‌کشید و از درز پنجره سرما به داخل اتاق می‌خزید. باز یکی از آن نگرانی‌های عذاب‌دهنده، بدون اینکه علنش را بدانند، به سراغش آمده بود. چرا دلشوره داشت. خودش هم نمی‌دانست. «لعتی، کاری می‌کند بروم رادیو را از دستش بگیرم و از همین بالا بیندازمش پایین و خودش کتم».

هنوز بافتنی در دستهایش بود اما دستها انگار لمس شده بودند. کاری نمی‌کردند. و سفت بلوز را چسبیده بودند. خواست زمین بگذارد. منصرف شد. همینطور دراز کشید. چه دردی پشت کمرش احساس می‌کرد. سرما بتدریج در بدنش نفوذ می‌کرد. صدای رادیو هم قطع شد. مثل اینکه پیرمرد هم خسته شده بود. مطمئن بود که حالا آن طرف دیوار، توی هال، پیرمرد به دیوار تکیه داده. دو زانویش را بالا آورده. سرش را روبه بالا گرفته. چشمهایش را بسته و فکر می‌کند. هیچ شکی نداشت که او هم به همان چیزها فکر می‌کند. اصلاً احتیاجی نبود که حرفش را بزند. آنها از مدت‌ها پیش خاموش و فقط با نگاه با یکدیگر حرف می‌زدند. گویی آنچه را که هیچکدام جرأت گفتنش را نداشتند، زبان نگاهها گویاتر از هر چیز دیگری بیان می‌کرد. بی‌پروا و بدون هیچ پرده پوشی. و این قابل تحمل‌تر بود. هیچ صدایی از آنطرف دیوار به گوشش نمی‌رسید. سکوت. سکوت. وقتی دور و برش شلوغ بود و از اتاقهای دیگر صدای بچه‌ها می‌آمد، فکر می‌کرد چقدر احتیاج به سکوت و استراحت دارد. اما وقتی سکوت

می شد ترس برش می داشت. انگار به شلوغی عادت کرده بود. یا اینکه بهرحال فکر می کرد تنها نیست و یا اینکه نمی گذاشت ناامیدی در او راه یابد. هرشب تا نیمه های شب دستهایش کار می کرد و می بافت. تا جاییکه دیگر خستگی او را از پا می انداخت و همانطور بخواب می رفت. اما انشب چرا نمی تواند بیافد. چرا دستهایش رمق ندارد. چرا هربار می خواهد بافتنی را کنار بیندازد، این دستها، این دستهای سمج، بافتنی را محکمتر از پیش می چسبند. چرا انشب اینقدر سکوت بدی است. این چه پادی است که شروع شده. برای هیچکدام از این چرا ها جوابی نمی یافت. درست ساعت ۱۱ شب. صدای ترمز شدید یک ماشین را شنید که انگار روی دیواره های قلبش پارک کرد. یعنی چه. این همه شب. اینهمه ماشین. ترمز می کنند. حرکت می کنند. پس چرا او اینطور شده چرا دستهایش که بافتنی را آنقدر محکم چسبیده بودند، یکمرتبه شل شدند. وارفتند و بافتنی را به کناری انداختند.

پنجره اتاق روبه خیابان باز می شد و طبقه سوم بود. از آن بالا می توانست نگاه کند. سعی کرد. اما انگار پاهایش هم از حرکت باز ایستاده بودند. این را دیگر نمی توانست باور کند. اگر می توانست بلند شود و پنجره را باز کند. نه. نه. اینکه باز کند چون باد آنقدر شدید بود که نمی شد آنرا باز کرد. نه اینکه نمی شد اما شاید می رسید که شاید چیزی به او الهام شده بود. از آن چیزها که گاهی خوابش را می دید و یا می گفت. شاید هم...

صدای زنگ در، آخرین مقاومتش را در هم کوبید. احساس کرد همه اندامش از کار افتاده همینطور چشمهایش را به در بسته دوخته بود. نای حرکت نداشت. منتظر بود پیرمرد در را باز کند. چشمهایش بی اختیار به سمت بلوز برگشت. یک نگاه سریع به آن کافی بود که قدرتش را باز یابد. اما همه قدرتش را نه. بلند شد. ایستاد. مردد بود.

«یعنی چه کسی می تواند باشد. ما که این موقع شب کسی را نداریم به ما سر بزنند. او هم که دیوانه نیست برگردد و به این راحتی دم لای

تله بدهد. نکند بجهام آزاد...»

تا در بیش از پنج قدم فاصله نبود. به جلو رفت حالا پشت در ایستاده بود. صدای زنگ ممتد دوم را شنید. دستگیره در دستش بود. بالاخره با یک فشار آنرا پایین کشید. در را باز کرد. پیرمرد هم کنار در حاج و واج ایستاده بود. مثل اینکه او هم قدرت باز کردن در را نداشت. نگاهشان برای مدتی طولانی بهم گره خورد. بنظر او آنقدر طولانی آمد. چون بلافاصله صدای زنگ دیگری که از دوتای قبلی طولانی تر بود شنیده شد. نگاهها تصمیمشان را یکی کردند و پیرزن با یک قدم جلوتر همراه پیرمرد به سمت در ورودی رفتند. حالا درست پشت در ایستاده بودند. از شیشه های مات مستطیل شکل، سیاهی یک نفر را تشخیص می دادند. پیر زن بازهم مکث کرد. اما ناگهان انگار تصمیمش را گرفته باشد با فشار و به شدت در را باز کرد، چشمان لرزشش که مرتب پلک می زد افتاد بروی پاسداری که به نظرش خیلی جوان آمد، صدای تپش قلب خود را می شنید. دستهایش که آنهمه کار می کردند حالا به رعشه افتاده بودند. در یک آن همه جور فکر از سر پیرزن گذشت. همینطور مات و مبہوت به پاسدار خیره شده بود. قدرت این را نداشت که بگوید چه می خواهی یا برای چه این وقت شب اینجا آمدی. می رسید آن دیگری را هم گرفته باشند. اما نه. اگر اینطور بود حتماً چند نفر می ریختند، نه یک نفر. مثل قبل باز خانه را محاصره می کردند. یا شاید این دفعه هم مثل قبل همه باغچه طبقه هم کف را می گشتند و همه گلها را زیر پا له می کردند.

پس هرچه هست مربوط به دخترش می شد. «چه شده. نکند می خواهد بگوید آزاد شده فردا بیایید و تعهد بدهید.» خوب این چیزها را هم شنیده بود. اما چرا این موقع شب. تازه مگر تلفن نبود. می توانستند تلفن بکنند. همه این فکرها آنقدر توی سرش وول می خوردند که برایش به سالی می مانست. بنظر پیرزن اینطور می آمد. فقط چند ثانیه طول کشیده بود که پاسدار شروع به حرف زدن کرد.

«می بخشید این موقع شب مزاحم شدم

می خواستم زودتر بیایم اما یک مأموریت برایم پیش آمد. منم دستور داشتم حتماً بیایم و بشما خبر بدهم.»

«خبر خبر خبر چی. خبر...»

«اجازه بدهید خانم. الان می گویم.»

پیرزن که دیگر طاقتش طاق شده بود به پاسدار که کمی این پا و آن پا می کرد گفت:

«خوب. خبر چی بگو ده یالا»

«دخترتان...»

پیرزن هراسان پرسید:

«هان چی شده. دخترم چی. نکند...»

«شما که نمی گذارید.»

«بگو تو را بخدا بگو. دخترم چی»

«دختر تان دیشب عروسی کرد.»

«مگر دیوانه شد»

«بامن عروسی کرد.»

«تو دیوانه ای!»

«امروز صبح هم اعدام شد.»

«چی»

«من آدم مهریه اش را به شما بدهم.»

«نه این دروغ است.»

«مهریه اش پنجاه تومان است.»

«تو می خواهی ماها را زجر بدهی. دروغ

می...»

«دزدین اسلام اعدام دختر باکره گناه

است»

«تو... تو دروغ می گویی. می خواهی

زجرکشان کنی.»

«می توانید بیایید و جسدش را تحویل

بگیرید.»

با این جمله آخر پیرزن ایستاد. دستهایش

یقه پاسدار را محکم گرفته بودند. محکمتر از

لحظه ای پیش که یقه قایقی را گرفته بودند.

«نه... شماها... دروغ... مهریه...»

عروسی... جسد...»

پیرزن نقش بر زمین شد. بیرون از

ساختمان باد همچنان می وزید و زیر شلاق

بیرحمانه اش شاخه های درختان چنار به چپ و

راست کشیده می شدند. و صدای شکستن

شاخه های جوانتر به گوش می رسید... □

بود. متعاقب آن که «خاد» روس شکل گرفت پولیس کارمل و نجیب خوب بود و هرگاه «استاد» در حیطة نفوذ سوسیال امپریالیزم چین قرار می‌داشت، آنگاه پولیس سرکوبگر چین «خوب» می‌بود و همین اکنون که «استاد» منفعتجو و فرصت طلب در لندن تشریف دارند «پولیس انگلیس در هر حالت از پولیس چین و روس بهتر است.»

تسمیکه «اداره استاد عمومی» انگلستان به جورج ارول بدبخت که صادقانه در خدمت «دایره تحقیق و گردآوری اطلاعات» آنکشور قرار داشت رحم نکرد و بعد از سی - چهل سال راپورهای جاسوسی‌اش را به روزنامه «گاردین» سپرد، به «استاد» که غریبه‌ای بیش نیست نیز رحم نخواهد کرد. «استاد» نگارگر به یقین که از برآیند کارش آگاه است، مگر «دم غنیمت» گفته عیش و عشرت با اسکاچ ویسکی اصیل و اقامت در پناه «بادار کهن سال جهان» را بر همه چیز حتی بر نوامیس ملی و برپادی کشور آبی‌اش ترجیح داده از آنجا عریده می‌کشد. ولی تنها باید منتظر پرده‌داری آن سازمان اطلاعاتی انگلیس بود که جورج ارول وطنی را برای ابد خاموش و سرافکنده سازد؟

شاه نعیم (ستیزمند)

آلمان - هامبورگ

واقعیت جورج ارول...

فقر را می‌سازند. استثمار و بهره‌کشی، ظلم و ستم، تعدی و تجاوز به حقوق اکثریت و... سیاه است، شر است و منفی. استثمار شوند، بهره‌ده، مظلوم و ستمکش مظهر خیر است و برکت و وفور نعمات مادی، نیکی است و نور. همانطوری که مقوله طبقه یا طبقات اجتماعی - تاریخی است، همراه با ظهور آنها تناقضات و تضادها، و همزیستی نسبی آنها نیز دارای پیشینه‌ای اجتماعی - تاریخی‌اند. مدتها قبل از «پاپر» سایر چاکران طبقه‌ی حاکمه از ثنوریهای چون ثنوری «عدم درگیری طبقات»، ثنوری «اضمحلال مبارزه طبقات»، «آشتی طبقات» و... دم زده‌اند. کنون ضرورت تکرار و نشخوار آنها جز آستان بوسی دشمن دیرین خلق‌های جهان، چه بوده می‌تواند؟ در قبال چنین تردستی‌های سفیهانه و ترهات مضحک بایست کوشید، تا انرژی بخاطر خنده ضایع نگردد.

وقتا که «استاد» بنابر شواهدی با «ضبط احوالات» داوود همکاری داشت، پولیس داوودخان «خوب» بود، زمانی که دولت کودتا نازل شد و او همکار «اگسا» برآمد پولیس خون‌آشام خلقی (حارندوی) «خوب» بود، بعداً پولیس «کام» «خوب»

تذکر و تاء سف

اخیراً نوشته‌ی قلمی بی در () صفحه‌ی به اداره‌ی ماخانه‌ی ی پگاه مواصلت کرد که از خواندن آن متأسف شدیم. نوشته، در واقع جواب نامه‌ی بی است از خامه‌ی محمد اسمعیل نگارگر (مضطرب باشتی) (در برابر یکی از قیصره‌های انتقاد آمیز مجله‌ی «پیام زن» ارگان نشراتی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان». آنچه موجب تاء سف، عمیق ما را فراهم کرد اینست که نتایج جنگ و جنایت چندین ساله در کشور محبوب، ما افغانستان، انسانها و شخصیت‌های علمی، ادبی، سیاسی، فرهنگی و... جامعه‌ی ما را ضربات کاری روانی زده است. چنانکه وقتی انسان جواب نامه‌ی استادنگارگر را میخواند، به وضوح در می‌یابد که ایشان سخت کم حوصله، بسیار نازک دل، بی‌اندازه نا راحتم و درشت جواب شده‌اند. ما، با انتظاری که از افراد و شخصیت‌های علمی و فرهنگی کشور خویش داریم، توقع نداریم عشان خامه را بدست نا سرا گویی‌ها ی بی لزوم و نا مفید بپسارند. (اداره)

«پگاه» شماره ۲۶

«پگاه» و شیرنر

آقای پیکار پامیر ناشر «پگاه» از کسانیست که چاپ نوشته شیرنر را دون شأنش دانسته است. آیا غیر از ابتدال نامه‌های نامطرح مثل «افغانستان تایمز» نشریه‌ای پیدا خواهد شد که زنجیر پاره‌کردن‌های نرشیر غضبناک شده را در صفحاتش انعکاس دهد؟

هستند عده‌ای که از سر انفعال و جبن مرگبار، به مبارزه‌ی شجاعانه‌ی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» به دیده شک نگرسته و خایانه این برچسپ را می‌زنند که «زیر کاسه‌ی شعارهای تند و تیز «راوا» باید نیم کاسه‌ای باشد!» اما صرفنظر از دشواریهای متعدد امنیتی که روزمره تجربه می‌کنیم، رویداد پایان تظاهرات ۸ ثور امسال، مخصوصاً لگدیست بردهان مقتریان ترسو و ضد انقلابی مذکور.

«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» پس از حمله مأموران استخباراتی پاکستان، فوری سازمان عفو بین‌الملل، برخی سازمانهای آزادیخواه و مطبوعات پاکستان، ایران، افغانستان و چند کشور دیگر را در جریان گذاشت. ما ضمن دریافت پیامهای همبستگی از سازمانها و افراد مختلف آگاه شدیم که تا کنون نامه‌های بیشمار همبستگی با «راوا» هم از سوی آن دوستان، عنوانی وزارت‌های خارجه و داخله پاکستان موصلت کرده است. چون متن نامه قبلاً وسیعاً انتشار یافته است، در اینجا فقط به آوردن بخشهایی از آن اکتفا می‌کنیم.

نامه سرگشاده «راوا» به نیروها و شخصیت‌های طرفدار دموکراسی

روی طالبان، بر خر مراد شان سوار شده‌اند. اما اینها از یاد می‌برند که ملت افغانستان مثل دیگر ملل روی زمین برای آزادی، دموکراسی، رفاه و ترقی می‌تپد و این ملت هرگز مقدراتش را به دست کسانی نخواهد سپرد که مکتب را «دروازه دوزخ» رادیو را «صندوقچه شیطان»، تلویزیون را «آینه شیطان» می‌خوانند؛ خبر از منفجر ساختن پرارجترین آثار تاریخی ما می‌دهند؛ زنان را به طرز وحشیانه و بیسابقه‌ای از حق کار و تحصیل محروم گردانیده و حتی روی حمام را هم بر آنان می‌بندند؛ و بالاخره ملت افغانستان با آنکه درد کارد جهادیهای جنایتکار را تا مغز استخوان حس می‌کند، هرگز آنقدر تنزل نخواهد کرد که مقدراتش را به دست کسانی بسپرد که نمی‌دانند رهبر امریکا شاه است یا رئیس‌جمهور!

هیچ نیرو و فردی در پاکستان یا هر کشور دیگر که دوستدار مردم افغانستان باشد، به خود اجازه نمی‌دهد لحظه‌ای هم از نیروهای ضد آزادی، ضد علم، ضد فرهنگ و ضد زن چون طالبان به حمایت برخیزد. در شرایط حاضر یگانه معیار همدردی و حسن نیت با مردم ما نه تهدید «راوا» یا سازمانهای نظیر آن، بلکه مخالفت پیگیر در عمل و نظر علیه نیروهایی است که کشور ما را به گورستانی بدل کرده و در تلاش‌اند تا در آنجا چرخ تاریخ را به عقب برگردانند.

ماتاخون در بدن داریم و تا وجدان ما نخفته است از مبارزه علیه طالبان و برادران جهادی شان و باند دوستم از پا نمی‌ایستیم. رهبر و همزمانی از ما جان خود را در راه پیکار ضد فاشیزم مذهبی فدا کردند. ما هم بیرق آنان را بپهراس و تا آخر تا سرحد نثارخون مابه زمین نخواهیم گذاشت. ما مجدداً از کلیه تشکلهای و شخصیت‌های آزادیخواه، دموکراسی طلب و طرفدار حقوق بشر و حقوق زنان می‌خواهیم به حمایت از «راوا» برخاسته و به توپخانه گران ضد «راوا» بفهمانند که با دفاع از نیرویی ماورای ارتجاعی طالبان که دین اسلام را به بازی گرفته و بشدت مورد سوء استفاده قرار می‌دهند، جز اینکه برای مردم و کشور پاکستان سرافکنندگی و ننگی نازدودنی به بار آورند، کار دیگری از پیش نخواهند برد. □

روز ۲۸ اپریل ۱۹۹۷ «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) به مناسبت سالگرد سیاه‌روزیهای ۷ و ۸ ثور تظاهراتی را در اسلام‌آباد جهت افشاء و محکوم ساختن باندهای خاین جهادی و طالبان به راه انداخت. اما در ختم تظاهرات عده‌ای سوار بر موتر، به یاری پلیس پاکستان چند تن از افرادی را که در زمینه‌های تکنیکی در تظاهرات به ما کمک نموده بودند، با خشونت و دشنامهای پست و غلیظ مورد بازخواست قرار داده و سرانجام یکی از آنان را در موتر انداخته و به محلی در اسلام‌آباد برده و در حالیکه دستها و پاهایش را بسته بودند به سختی لت و کوب کرده از او می‌خواستند درباره سخنگویان «راوا» و آدرس‌های شان حرف بزنند و اینکه «راوا» چرا علیه طالبان که «قهرمانان اسلام» اند به مخالفت می‌پردازد و...

پس از آنکه همکار ما با وصف ضرب و شتم شدید اظهار بی‌اطلاعی می‌کند، او را ذریعه موتری در جنگلهای نزدیک حومه اسلام‌آباد رها می‌سازند.

از نظر ما این عمل آدم‌ربایانه، ادامه تهدید مولوی رفیع‌اله مؤذن علیه «راوا» نقض صریح حقوق بشر و نقض قانون اساسی پاکستان می‌باشد که عاملان آن باید بمثابة مزدوران طالبان و توپخانه گران ضد «راوا» این یگانه سازمان سازش‌ناپذیر راه دموکراسی و تأمین حقوق زنان، شناسایی شده و مورد بازخواست قرار گیرند.

«راوا» از ابتدا تا حال مقابل حاکمیت چنان باندهایی رزمیده که امروز بوی جنایات و رذالها و بی‌ناموسی‌های شان دنیا را فرا گرفته و مشخصاً طالبان چنان بربریتی بخصوص علیه زنان، از خود به نمایش گذاشته‌اند که حتی روی دولتهای ایران و عربستان را هم از شرم سرخ کرده‌اند.

در گذشته نیروهای مطرود در پاکستان از ما می‌خواستند تا علیه گلبدين و سایر سرکرده‌های خاین جهادی فعالیت نداشته باشیم یا اینکه لااقل لحن ما علیه آنان شدید نباشد، لیکن حالا که تمام آن بنیادگرایان جانی نفی شده و به روی نیروهای مذکور افتاد، اینک فکر می‌کنند با تکیه

در شماره آینده:

• از انحطاط قومبازی تا ابتذال «عاصی» گری

- اشاره‌ای بر نوشته‌ی «عاصی، شعر و جامعه» از دکتر سید عسکر موسوی

• استخوانی که در گلوی ا. نگارگر گیر کرده است

- پاسخی به نکاتی از نوشته‌ی استاد «نرشیر»

• بیرنگ کوهدامنی با مردم است یا با «استاد» و

«نایلئون» (احمد شاه مسعود)؟

- یادداشتی بر نامه‌ی بیرنگ کوهدامنی در «نبرد خلق» شماره ۱۳۹

• ... و دروغی دیگر از دروغستانی

- نگاهی به سوگنامه‌ی سیاوش کسرایی از رهنورد زریاب بنام «شمعی در شبستانی» مندرج ماهنامه

«کلک» شماره ۷۶-۷۹

• آیا «پیام زن» به اسب‌های مرده لگد می‌زند؟

- در بازه دریدن ماسک روشنفکران سازشکار و مزدور بنیادگرایان توسط «پیام زن»



PAYAM-E-ZAN

(The Message of Woman)

A Publication of the
Revolutionary Association of the
Women of Afghanistan (RAWA)

No.46 August 1997



داکتر عبدالله کریمی بالای جسد پسر ۶
ساله اش که در اثر یک حمله هوایی بر کابل
همراه با دو طفل دیگر کشته شد می‌گرید.

دیدن یکچنین صحنه‌ها کافیهست که مخصوصاً قلب هر روشنفکر با شرف
راگداخته و او را به نبردی آشتی‌ناپذیر علیه خاینان بنیادگرا برانگیزد.
از همین جاست که گفته و می‌گوییم: تمامی آن هنرمندان و
فرهنگیانی که درین شرایط بازم از مبارزه قاطع با بنیادگرایان با هزار
حرامزادگی طفره رفته، به مسایل بی‌ربط یا درجه دوم پرداخته، و با ایما و
عشو به درگاه جنایتکاران اخوانی پوزک می‌زنند، جز خیانتی
«هنرمندانه» انجام نمی‌دهند.